

1881

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: کتاب حبیب در عقاید

مؤلف: ...

مترجم: ...

شماره قفسه: ۱۱۴۵۲

شماره ثبت کتاب: ۸۹۵۹۷

بازدید شد
۱۳۸۴

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



۱۱۴۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد مخصوص خداوند است که کرم عقل را تا ربی آدم نموده و در عالم
 معرفت و دانش بصورتی بر ملکوتی کوفه و صورتی در تجرید و تصور و
 نموده و باعث اظهار این علیهم السلام و ولایت و هدایت به شفقت فرموده
 ما بعد بدانند که خالق عالم و مقدر بنی آدم و پدید آورنده خدای
 از کرم عدم در زمان مبارک مطهر خود فرموده است که **وَمَا خَلَقْتُ**
الْإِنسَ وَالْجِنَّ إِلَّا لِعِبَادِي بنی نافرینم و این را که
 بجهت اینکه را بندگی کنند و معبود است که بنده را گردن و قنای صادق
 می آید که این جمیع خود را بشناسد پس این جهت معلوم فرمود که
 عرض از خلقت این نشان خدای و البته هر کس که خدای خود را شناخت عبادت
 خدای خود را خواهد کرد چرا که عبادت از لوازم معرفت است و آنکه
 از خلقت این بود که فیض از جانب خداوند عالمان نشان داد
 این نمود و اگر چنین بقدر که خدای عالمان را خلق کرده که ما اذن

و است

و بهر شایستگی او بجا که کنیم این خیال است و محض غفلت است چرا که
 اگر خدای قهرمان را خلق کرده بود که او را بشناسیم و عبادت او کنیم محتاج نبود
 بوجد و البته این خیال بطلان و این سخن محض خطاست پس حقیقت کار
 آنست که خدای قهرمان را خلق فرموده است که فیض عبادت و معنی آیه تفریق و تفویض
 هر چیست هر دو دلالت بر آن میکند که خدای قهرمان را خلق کرده است که فیض
 برابر است و معنی اینکه فرموده است که حق و انس را از قهرمان برای عبادت معلوم
 فرمودند که اصل عبادت معرفت است که خدای قهرمان فرموده است که از جمله مخلوقات
 که در عالم باشند حق و انس را بشناسند تا حق را در نزد و البته چون حق
 خود را بشناسد عبادت خواهد نمود کرد و آن فیض که منظور بود بایشان خواهد رسید
 پس معلوم شد که سبب آفرینش این بود که فیض از جانب خدای قهرمان
 برسد و هر چه در تصور در امور عالم گنجی هم فیض است حق در دو بیماری و آن نیز
 فیض است سبب اینکه چون دردی بر عضوی عارض شود غنای صحت میکند
 و چون آن در دو طرف شد و صحت حاصل شد این اذن است فیض هر دو

خطی

۱۱۴۵۲

و چرا که اگر آن در عارفی نمیشد و مدام محبت بود این فیض حاصل نمیشد و این
 در محبت روح و قلب ذکر خواهد شد نه شکر و تقدیر و دیگر از جمله لطایف و تکلیف
 همیشه که جناب احدیت بندگان را تحلیف بطاعت کرده است و این لفظی
 بالاتر از همه و از جمیع نمی کرده است و این بالاتر از همه الطاف فی که در تمام
 نسبت به بندگان فرمود است چرا که غرض از خلقت آنست که این بندگان فیض از
 جانب خداوند عالیشان شامل حال ایشان شود و البته چون اطاعت از خدا کنند
 البته بسبب آن اطاعت مقوی گاه خدا می تواند و در آخرت به نفعی است
 لایق و سزاوار خواهد شد و از نفعی که بهشت و لذت های ابدی فیض خواهند
 و فیضی که هرگز تمام شدن ندارد و چون این نفعی گردند از محبت یعنی آنکه
 خواستش اینست که بآن محبت و خدا او را از آن عمل منع کرده است پس چون
 هر خواستش که این دارد اگر بخواهد لذت ببرد و اگر بخواهد بیاورد و اگر
 در دل او بینانها و قوی که آن ارز و بعد از آن بسبب طاعت از خدا کرد
 و خواستش خود را ترک کرد و دست در دلش نماند چون دستش را بر سر او

و بهای

خطی
 کتاب
 مجلس
 اسامی
 ۱۱۴۵۲

و بهای بقای اوست رحمت کرد و آن ارز و که داشته خواهد رسید و لذت خواهد
 و آن لذتیک که هرگز تمام شدن ندارد پس برگاه او را از بعضی خواسته ها منع
 نمیکرد و در بین دنیا همه این لذتها را ببرد در آخرت هیچ لذتی نیست و دیگر
 مثل اینکه کسی خواستش دارد که نظربا محرم کند چرا که منعش کرده بودند و نظربا محرم
 میکرد و ارز و در دلش برین می رفت و در آخرت هیچ لذتی نیست چرا که ضابطه است
 که هر کس طاعت ابراقای خود کند آقا او را نزد دهد پس اگر تکلیفش بخدای کند
 که آن خدمت شفقت داشته باشد لایق نزد نیست چرا که اگر نزد بعمل بیاید شفقت
 حکمت و عدالت پس چون خدمت با او فرمودند و او اطاعت کرد و در اطاعت
 شفقت کشیده البته لایق نزد است و معلوم است که شفقتی زیاده تر از آن نیست که
 کسی ارز و داشته باشد و قدرت بر آن داشته باشد که عیال بیاورد و اسباب
 هم داشته باشد و قدرت بر آن عمل داشته باشد و بعضی فرموده آقای خود ترک آن عمل
 کند البته این کار بسیار شفقت دارد البته آقا باید بسبب شفقت کشیدن غلام خود را
 عذم را از عطف کند که آن نزد دلش بهتر از آن لذتی باشد که آن غلام ترک کرده است
 و ازین جهت جناب احدیت چون خواسته است که بندگان فیض بزنند و عالم خلقی

خلق فرموده است و در آنست که نشاء اولی عالم روح بود با قالب و نشاء دوم
 عالم تکلیف است که روح با قالب است و نشاء سیم عالم مکافات است که عالم
 آخرت باشد که آنجا روح با قالب است پس چون بایه نرسیده بود که آن حقیقت
 لذت و الم را بفهمد بپوشیده که در آخرت با و میهمند تسلی باشند پس ازین
 سبب در دنیا با غم و بویستار و پادشاهت و ریاست و نعمت و فخر که وزمان
 جمیل و سایر لذتها را خلق کرده تا مردم بفهمند که آن وسعها که در آخرت دلفه اند لذت
 خواهند داد و هم چنین در دنیا و اهلها و عذابهای جهنم و زندان و سوختن و بر آتش
 دنیا را خلق کرده تا بفهمند که عقوبت آخرت چه اعلی دارد اما لذت دنیا با لذت
 آخرت و الم دنیا با الم آخرت تفاوتی دارد چرا که دنیا موقت است از آخرت
 و دیگر مثل آنکه کسی بپای میزند و از عکرها و ریاضت و نذرهای آسمانی و درختهای
 و عمارت های عادی و لذت های فانی پس چون خواهد که بشهر بر آید و برای آن
 خود غم خورد و آتی غم خورد که سستی علی است که از هر درختی یک گل میچیند و دسته
 و برای دوستان خود میبرد که بهانه که در آن بلخ انواع ریاضت و عکها میباشند

پس معلوم

خطی	کتابخانه
اسلام	مجلس

پس معلوم است که علی نیست که تمام باغ زبا عمارات و نذرهای آسمانی در جهان
 در این چنین مجموعا برای انسان با و در هیچکدام نفعها و لذت های بهشت که نفع
 های و لذت های دنیا نموده است از آن نفعها و لذت های چنانکه حدیث وارد شده
 که چون مؤمن در قبر است بر تخت زر اندوده بهشت یکد کند و ملائکه از طرف
 فوق داخل شوند و بر او سلام کنند و تسبیح و تهنیت و مبارکباد گویند که ناکاه آن
 همیشه که نوری تمام زمینها و زبر روی بهشت را پوشانند آن مؤمن تعجب کند
 که آیا این چه نور است ملائکه گویند که حریره از حوریان بهشت است که بقد تو
 میباشند و ما نور شد است که بخلوت تو بیاید احوال رو بروی تر شده است
 و روی تو را دیده است و از شرف تبسم کرد و چون دنیا نهای او نمایان شد
 این نور از دندانه های او ظاهر شد پس چون آن مؤمن نفوذ کند و آن حوریه را ببیند
 که گویا ظرف صبرش آفتاب ماه طلوع کند است و کیبوی آن حوریه در میان
 مجموعهای طلای بهشت است که آن مجموعها بر آرزو است و آن مجموعها در دست کفران
 است که حسن آن کفران بمرتبه است که آن مؤمن از دیدن ایشان حیران شود پس آن

آن مومن از روی نیت بر میخیزد که استقبال آن حوریه کند آن حوریه گوید ای
 نقیض بکش من بر تقدیر تو راضی نیستم و آن حوریه آید با بیالای تحت و آن مومن
 و آن حوریه دست درازتوش هم کنند و بکسر است و لذت شغول شوند و برین
 آن لذت را وقتی تو را می فهمی که خودت بآن مطلب برسی و هم چنین است
 الهما و عقوبتهای آخرت که الهما و عقوبتهای دنیا نسبت بآن عقوبتهای آخرت
 چنانچه حدیث وارد شده است که هر کس نفسی بکسی دهد در وقت مردن عقوبت
 از عقوبتهای جهنم نزد او آید که کسی بجز در ادا و بخت است و ما بین دوش
 آن عقوبت بقدر زرع طول باشد و آن عقوبت اشخص را میگذراند و بختی
 که اگر آن اشخص نباشد باز باشد چنان فریاد کند که چمن و نس ملاک شوند
 پس اشخص گوید که تو از کجا آمدی و چرا مرا این عقوبت میکنی آن عقوبت
 که من ندانم چشم که بگذارم اشخص گفتی و ما تصورم که ترا بگویم و عذاب کنم تا روز
 قیامت تا آنوقت که مردم از حساب نارنج شوند پس راه عقوبت جهنم
 چنین باشد ما را کی جهنم چگونه باشد و معلوم است که عقوبتهای دمارهای

دینا

خطی
 ۱۴۵۲

دینا نموند است از دمارها و عقوبتهای جهنم و سایر عذابهای عالم برنج و گستر بر این عالم
 بدایه بکند بنده که سبب ای عالم سبب فیض برودن خلق بود که از جانب خالق
 عالم فیضی تا مل حال خلق شود و چون فیض عالم بر روح میرسد و عقاب روحی بنابر
 پس بنابر این در این مجلس بیان سه فصل ذکر میفرمود است و قد تم فصل اول
 در بیان عالم روح که نشاء اولی است فصل دوم در بیان عالم تکلیف که روح
 با قالب است که اثرات دینا خوانند فصل سوم در بیان عالم مکافات که
 قالب مابرج مشهور میفرمود و اثرات آن را فرست گویند **بایق** در بیان دوستی با اهل حق
 صلوات الله علیهم اجمعین و لذت جواری این است پس این سه فصل و فاعده را بطریق مختصر
 و نهایت وضوح بیان میکنم ان شاء الله تعالی **در باب نشاء اولی است بدایه بکند**
 عالم و مقدر بن آدم و بر آورنده خلق از گمراهی در زمان مبارک مطاع خود یعنی در قرآن
 مجید فرموده است **وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**
وَأَشْرَاهُمَ كُلًّا فَمِنْهُمْ السَّيِّئُ فَمَا لَوْ كُنْتَ عَلِيمًا یعنی بد کن ای
 محمد و وقتی را که خداوند عالمیان جمیع ارجح فرزندان آدم را بیکدیگر برت دهد از

در بیان عالم روح

و از این بر سبب که ای فرزندان آدم آب من پروردگار شستم هم در جواب گفتند بل
 تو پروردگار ما و پان این معنی در جای خودش ذکر خواهد شد نشاء و الله تم و بعد آنکه
 ثابت شد که غرض از خلقت وجود خلق عالم این بود که خداوند عالمیان ایشان را خلق کرد
 تا فیض بر ایشان برساند پس هرگاه آیه باید کسی خواند مطلبی باشد تا وقتی که بآن
 مطلب بر فیض برسد مانند کسی که بسیار باشد در روز بسیار گرم و بسیار خورشید
 باشد بر او آتش باشد پس چون آب سرد بنوشد فیض خواهد بود اما اگر کسی خواند
 مطلبی نباشد هر چند برای او آن مطلب ممکن باشد فیضی نمیرسد مانند کسی که در چنگ
 زمستان سرد آید آب باشد هیچ فیضی از آن آب نمیرسد چرا که آن آب مطلوب نیست
 و آب سرد و مطلوب لب تشنه گان است پس تشنگی بر سر آب لب تشنه نشود
 آیه از خوردن آب سرد لذت نمیرد و همچنین هرگاه کسی بسیار سرمایش باشد
 هرگاه با قیاب رود یا نزدیک آتش رود از گرمی قیاب یا گرمی آتش لذت
 پس در چنگ تابستان نه آتش سوزد دارد و نه آتش و همچنین هرگاه کسی بسیار
 خورشید جماع دارد و چون خورشید ملود خود را بملود آورد لذت نمیرد پس هرگاه کسی

مکمل ندارد

جماع ندارد اما در حالت خراب بخوابد که جماع میکند و در آن حال از آن نشاء
 و این شخصی بسیار شد هیچ لذت نمیرد بلکه در آن دارد که باید غسل سهوده کند
 و هم چنین است حال کسی که بدنش بسیار رطوبت دارد پس چون آن موضع را بخوابد
 لذت نمیرد و سایر که در تنها که در دنیا است هم عبت لذت است باین معنی که لذت
 از عقب که در دست باید دید چنانکه گفته اند که راحت را از بعد جفا است و آیه
 خوانان مطلبی باشد انتظار آن مطلوب را دارد در حال انتظار بسیار که در دست دارد
 و هرگاه آن گفته اند که انتظار در دلیت بسیار کردن و حدیث دارد و لذت است که
 لا تَقْطِرُ دُمُوعًا مِنَ الْمَوْتِ یعنی انتظار در نور از مرگ است پس معلوم
 که انتظار کشیدن هر مطلوبی که در آن است بقدر لذت آن مطلوب پس چون بآن
 مطلوب برسی همان قدر لذت خواهی برد که در آن انتظار آن مطلوب که در کشیدی
 مانند اینکه آرزو داری که بزرگی از بزرگان دین مانند مجتهدی یا فقیهائی
 پیشانی بخانه تو بیاید بجهافت تو پس چون وعده آرزوی گرفتی که وعده کرد
 که فلان بخت و فلان روز در فلان وقت بجهافت تو تو را ام که از آن

خطی
مجلس
۱۴۵۲

از آن لحاظ موقوفی که اودیه همیشه انتظار داری و آن انتظار ترا از بسیاری است
و سبب کاهن بازمیدارد و دولت بخوار دارد که آیا این ضیافت است بهم
دهد یا نه پس نظر بگذران همان مسلمان که در دست داری پس چون این ضیافت
حاصل شد و آن ارزوی تو بجز آیه همان قدر لذت مبری که در آن که دست
کشیدی پس معلوم است که جمیع خواهشها که آن دارد در وقتیکه که بآن خواهش
میرسد لذت مبرد پس باین خلقت این بنوعی باشد که خواهش بمطلب
بپا داشته باشد و سبب برای رسیدن آن مطلب برای او موجود
شود که در وقت رسیدن بآن مطلب لذت مبرد پس خالق عالم از طوع
این را بنوعی خلق فرموده است که خواهش بسیار مطلبها دارند اما برای
رسیدن بآن مطلب محتاج بسیار میباشند و بواسطه آن که سبب
میرسد و از رسیدن مطلب لذت ببرند و آن خواهشها بسیار است
و از جمله آن خواهشها که آن دارد خواهش دیدن و شنیدن و خوردن
و نشامیدن و خواب کردن و راه رفتن و حرف زدن و جماع کردن

و شنیدن

و شنیدن و خوردن و نشامیدن و خواب کردن و راه رفتن و حرف زدن و شنیدن
بویها کردن و شنیدن طعمهای گوناگون و صورتهای مختلف و شکلهای رنگارنگ
و حیوانات مختلف و دیدن خلقت و نور و باله و پایش و سایر آنچه در عالم امکان است
پس جناب هدایت ارواح این ترا خلق فرمود بنوعی که خواهشها بآن روح برسد و سبب
نداشته که آن خواهشها بواسطه آن که سبب بود آیه و لیکن قوت فهم قوت ادراک
داشته پس این تسبیح و تقدیس خدا میگرداند و جمیع ارواح در یک مکان بودند
و چنین طایفه بودند و هر طایفه با هم رابطه داشتند و سای داشتند و نام یکدیگر را میدادند
و لقب یکدیگر را میشناختند و با هم صحبت میداشتند اما بنوعی که منصرف در این عالم
نمکن نیست مگر اینک ظاهر است که هر کس که در این عالم با کس لغت دارد البته انگیزه با و
الغنی دارد و هر کس که عداوت دارد البته او نیز با عداوت دارد چنانچه علی بن ابی طالب
فرمود که القلوب فی شئ اری القلوب یعنی دل بدل راه دارد و در وقتیکه که علی بن ابی طالب
بن علی بن موسی و له الزنا قال جناب علی بن ابی طالب با شخصت عرض کرد که فدای تو شوم
من شمارا بسیار است دارم خدمت فرمود که دروغ میگویند چرا که من هر چه در دل خود
نظرم میکنم در دل خود راستی تو را نمیگویم و حدیث دارد شده است که الا در دل

جلود مجتده ما خارف منها ایتلف وما تنکر منها
 اختلف یعنی ارواح خلق عالم ذره بودند و در قالب تصرف ندا گشته
 همه از رقی و هم صحبت بودند و چیزی صنف بودند پس چون عالم روح بجام
 تکلیف آمدند و بقالب لغوی کردند هر کدام که در عالم ذره با هم شناسایی نداشتند
 در عالم تکلیف نیز با هم موافقت فرما جدارند پس معلوم است که در عالم روح
 از ارواح نامی داشتند که در عالم تکلیف بهمان نام مشهور میشوند و نام آنکه طهری
 علیه السلام نیز در عالم روح همین نامها بودند که در دنیا بهمان نامها مشهور شدند و نام
 دشمنان ایشان نیز بهمان نامهای است که در عالم روح داشتند و نام هر یکی از ایشان
 و منافقان و مؤمنان و کافران از آدم تا آخر الزمان دنیا همان نامهای است پس معلوم
 است که عالم ارواح همگی فتم داد و یک دارند و سخن میگویند و عبادات خدا میکنند
 میکنند تا بزمان حال که خدا میداند و پس معلوم است که این اشخاص که از
 عالم روح بجام تکلیف میایند همه از پیش رفتگان خود خبر دارند و از بازماندگان
 خود نیز خبر دارند احتیاجی بدنیایا ندارند و مشغول این فال شده اند از یاد پیش رفتگان
 خود میروند و از یاد بازماندگان نیز میروند مثل اینکه کسی در محله نشسته و با هم

نشان

نشان خود نمیدانند و با ایشان هم سخن است و همه را می شناسد پس نگاه بخواب و در عالم
 خواب هیچ از این هم بجهان و هم نشان بیدار ندارد پس چون بیدار شود باز همان ضیقان و هم بجهان
 و هم نشان خود را بیند و محبت گذشته را بیدار میآورد و نظم پیدا کند که ز قوه استیمیم ۵ و آنکه
 بجهان چه در دنیا استیمیم ۵ در خواب بدیم در بختان عدم ۵ بیدار شدیم باز در خواب شدیم
 و دیگر بدانکه مثال ارواح که بقالب میایند و بجام تکلیف میایند و باز از عالم تکلیف بجام آخرت
 مانده مثل جماعتی است که در یک مجلس نشسته باشند و یکی از ایشان از آن مجلس برخیزد و از آن عمارت
 بعبادت دیگر رود و در فضای ابد کوبند که بان عمارت که میروی مبادا دندان عمل کنی که
 چون از آن عمارت بجای میآی و از آن عمارت که کوه باشی دیگر ترا بیک خود راه نمیدیم و در آن عمارت نفس عمل کن
 کار کنی چون مجلسی مابری کردی نزد ما نرود و محرم باشی پس این سخن از آن گشته و صحبتای ایشان قبول گشته
 و از آن مجلس پس رود و بان عمارت رود و سیاه اوی و در فضای ابد راه چایزند و هر عملی که او کند نشان
 آنرا او نشان میدهد و مشغول افکار خود شود و در فقی در اینجا باشد و یاد گوید که ای شخص بخاطر یاد که ضیقان تو از تو
 جان گرفته که فغان عمل کنی و فغان عمل کنی پس این شخص اعتقاد سخن این شخص دارد و از عالم
 که این شخص میگوید دوری دارد و بجهان این سخن عمل کرد پس چون بجای فضای خود برگردد و نشان
 او را نوازش کنند و در مجلس خود او را جای دهند و اگر شخص آن فریاد را قبول نکند و در هر چه خواست

دشت بل آورد چون مدت این مرد بسر رسید و بجانب رفقای خود برگشت ایشان
 او را در مجلس خود راه نمیدادند و اعتنا باو نمیکشیدند و از صف ایشان محروم نمایند پس
 جهت لغو این مکر میباید و در میان هم صحنه خجالت زده میباید و مقتوی بد
 ازین نیست که دوستان قدم بجا نهند تا که رفیقان از غم بازگشته باشند و از آنجانب
 نه میهند و از او گردان شوند و در زمره دشمنان خود او را جاد دهند پس چون عالم ارواح
 با هم رفیق و هم محبت بپندند و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه السلام با سایر انبیا و اولیاء و صلحا و شریک و پیغمبران و مؤمنان در یک مجلس
 پس هر یک از ایشان که با عالم تکلیف می آید و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 با و سفارش میکنند که در عالم تکلیف که میروی مباد ما و ما را خاک کنی و ما ترا می بینیم
 تو ما را نمی بینی و از یاد میروی و لکن فلان شخصی که حجت خداست در دنیا ترا می بیند
 میکند و ما را بنیاد تو میباید و باید که سخن او را قبول کنی و هر چه خدای تعالی ترا امر
 کرده است بجا بیاوری و از هر چه ترا نهی کرده است دوری کنی و بدانی که ما را
 تو مطلع میشی و ترا می بینم و خداوند عالمیان کلمه از ترغافل نیست و خبر از افعال تو دارد

و از زلفه تو آگاه است و ما بر ظاهر عمل ترساییم و خدای تعالی از باطن و ظاهر تو
 خبردار است چرا که نزد خدا ظاهر و باطن نیست و ظاهر و باطن هر دو مخلوق خداست پس آنچه بر تو
 که او خلق میکند داناست خدا در این وصیها را با و میکند و بعد از آن از صف ارواح بجانب
 بدر بر می میکند و از آنجا بجانب هم مادر می آید و از آنجا مشغول مشغول غالب میشود و با متفان
 غالب بدین می آید و در دنیا از یاد رفقای عالم روح میرود پس ازین جهت جناب
 احدیت محبت خود را در دنیا با تمام میکند این معنی که پیغمبران و امامان و علماء و
 بیا و او میباید که در عالم روح چنین وصیها بتوشه است و تو قبول کردی و آیه
 قرآن نیز گواهی میدهد بر سخن ایشان پس اگر قبول کردی بنموده خدا عمل کردی و گواهی
 شد و فتحی که زمان حقیق از دنیا می آید و بسرازد و با خیرت حلت کرد نزد رفقای خود
 در بقیه و اگر از تو خواهد بود و اگر سخن پیغمبران و امامان و علماء و اعظم را قبول
 نکرد و خواستهای خود را بجا آورد و چون مدت زندگانی او بسر رسید و با خیرت حلت
 کرد نزد رفقای خود خجالت زده و شرمناک خواهد بود و او را در بر خمد خود راه نه دهند
 و در زمره دشمنان ایشان محسوب شود و هرگز نجابتی برای او نخواهد بود پس اگاه است

ببال
 گفته اند که سواد مقدس خواهند بود و دیگر بدانند که نور جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 پیش از خلقت ارواح خلق شده چنانچه حضرت رسول ص فرمود که اول المخلوق الله
 نورهای حق اولی که خدای تم افرید نورین بود و آن نور هفت هزار سال در دریا
 رحمت غوطه خورده و تسبیح و تقدیس خدای تم میکرد و بعد از آن هفت هزار سال در دریا
 حکمت و بعد از آن هفت هزار سال در دریا عبادت غوطه خورده و تسبیح و تقدیس
 خدای تم میکرد و نور جناب عثمان ابیطالب علیه السلام نیز از نور آن حضرت بود چنانچه
 آنحضرت فرمود است که آنرا یک چوبه من نور و چهار چوبه من و ده از یک نور افریده اند
 اما بعد بدانکه ارواح ائمه علیهم السلام نیز از نور جناب رسول خدا ص خلق شده و روح جناب
 زهرا و صلوات الله علیها نیز از نور جناب رسول خدا ص خلق شده و ایضا بدانکه نور جناب
 رسول خدا ص چون از دریا رحمت حرکت کرد قطرات از آن نور ساطع شده و ارواح
 سفیدان اثنا عشر تنه از آن نور خلق شده و این مقدمه جهان است که چون جناب
 حق تم شمس جمیع ارواح را مخلوق نام گردانید و نام روح عقلات جناب که در
 در در شده است که لما خلق الله العقل استنسیطه ثم قال له
اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال وعرفت وحلام

ما خلقت

ما خلقت خلقا هو احب الي منك ولا اكلمك الا فمين
احب امتا الي اناك امر واناك انهي واناك اعاقب واناك اتوب
 بنه چون حق تم عقل را افرید عقل را بسجین در آورد و فرمود که پیش بیا پس بعقب برو
 عقل پیش آمد پس بعقب رفت پس فرمود که قسم بورت و جلال خودم که خلق را دنیا فرمایم
 که دوست داشته بوی من از تو و ترا بدوستان خود کاملتر خواهم کرد بدان ای عقل که
 بشوهر و منی خواهم کرد و اگر نه دانا من کردی از تو عقوبت خواهم کشید و اگر نه دانا
 بر درای من کردی بتو نزد نیکو خواهم داد پس چون ارواح را با عقل و ادراک خلق فرمود
 بر ایشان فرمود که من پروردگار شمایم و شما را از قدرت خود افریدم باید بدانید
 که شما را برای این افریدم که در عالم تکلیف بفرستم و شما را با عطا بکنم که با آن قالب
 برخواستنی که داشته باشد بجهل آورید و با وجود این که تسلط بر قالب داشته باشید و قدر
 بر همه افعال داشته باشید شما را به بعضی افعال امر کنم و از بعضی افعال نهی کنم و آن افعال را
 نگه دارید تا اینکه بفرموده من عمل کنید موقت که من بفرماید و چون مدت عمر شما
 از دنیا بگذرد شما را به آخرت آید و شما را نعمتهای ابدی عطا کنم که آن نعمتهای
 بهر زمان که در دنیا ترک کرده آید و آن نعمتهای آخرت هرگز تمام شدن نخواهد داشت

و هر گاه که بفرموده من عمل کنی و خواهی خود را بعل آورید چون مدت عمر شما
از دنیا بپایان رسیده و بخت آخرت بپایان شما را عقوبت کنم و از آن نعمتی که
بقومان برادران عطا کرده ام شما را محروم گردانم پس چون به عالم تکلیف روید
این عهد را به از من فراموش نکنید و برای اینکه لطف من شامل حال شما است
و باید که ظلم در حق شما نشود در دنیا پیغمبران و پیروان و کنایه های آسمانی برای
خواهم فرستاد و اینکه آگاه کننده که با من در این توفیق و چنین عهودی کرده ایم پس
هر که ایم بسختی بخوان و پیروان راه حق و بکتاب من اعتقاد بکند و شوق و بهشت
بوی من خواهد گشت آیا این نعمتی که من بپایان خواهم کرد عین لطف و مهر بپایان خواهم
بود در باره شما یا قسم در حق شما خواهد بود چون این خطب را روح رسیده که
بفرموده من عمل کنید عرض کردند که پروردگار ما از جانب تو لطف و محبت و شفقت
بما از آن خطب را رسیده که ای ارواح بنی آدم این نور بر کور خجالت و غش
این بنور بر گزیده من است و چون عالم تکلیف بر پا شود از عسل آدم چندین نفر
به دنیا فرستادم میفرستم که بگردم مرقه زمان رسالت آنحضرت و بپندارم و شکر را
در آخر آمان تکلیف بدینا خواهم فرستاد آیا شما او را بپایان قبول دارید

همه عرض کردند

عرض کردند که پروردگار آهش ما بنور آنحضرت روشن است و ما در این قبول داریم
خطب را رسیده که ای ارواح بنی آدم این نور مقدس بر کور و تاریکی نور خود را بپایان
جناب این اسطبل است در وقتی که مدت عمر جناب محمد مصطفی از دنیا بپایان رسیده
او را روح و جانش او خواهد بود و آنی که خود خواهد کرد آیا شما با ما است و ولایت عطا این
اسطبل اقرار دارد به همه عرض کردند که پروردگار ما اسراف در استیانت که اینجاست در آدم
ما باشد پس خطب را رسیده که بفرزندان جناب فرزند بزرگوار او که این دو نور مقدس
و یک یک است از ما دوازده امام جناب حدیث نام بر دو نور هر یک یک باب و نمود به اقرار
کردند که با ما است ایشان را ایم و پیروای غراییان خواهیم گرفت بفرزندان جناب است
خطب فرمود که ای بنی آدم گواه باشید که هر یک بر یکی و حق بر باطل و قبیله بر قبیله و بر
گواه باشید که اقرار دارد به بر بریت من و برسانت رسول من جناب محمد مصطفی صلوات
و با ما است از دوازده امام پس ایشان هر یک یک کلام به شدند و جناب است نور کمال خود را
ما نور مقدس از دوازده امام در حضور جمیع بنی آدم باز داشت و فرمود که از فرزندان بنی آدم
گواه مستبید بر یکدیگر همه گفتند که ای پروردگار ما بفرزندان خطب را رسیده که

که الست بر یکم یعنی ایمن پروردگار شما همینه گفته علی ای پروردگار ما که از آن
 خطب سید که الیس هذا محمد بنیکم یعنی ای این جناب محمد صلی الله علیه و آله
 پیغمبر است اینهمه گفته علی ای پروردگار ما این جناب پیغمبر را پیغمبر خود از جانب
 قبول داریم بعد از آن خطب آنرا رسید که الیس هذا علی بن ابی طالب
 بن ابیطالب را بنامست خود بعد از حیات محمد ص قبول دارید هم گفته علی
 ای پروردگار ما بعد از آن حق تعالی یک مدینه امام را بر اوج بنی آدم عرض کرد که
 امامت ایشان را قبول دارید هم عرض کردند که علی ای پروردگار ما قبول داریم
 و رضی میسیم بعد از آن امر جناب احدیت شد که باید این بزرگواران همیشه
 بر شما معتمد باشند و شما اطاعت و فرمانبرداری ایشان را از جانب حق بر خود
 واجب گردانید و باید بدانید که زمره اولاد حق و انس شما را قایل بسما
 عطا خواهم کرد اما ای جنتیان پس شما را قایلی از انش عطا خواهم کرد که آن
 در تعرف شما باشد و اما ای جماعت انس شما را قایلی از انش عطا کنیم
 آن قایل تعرف شما باشد و بدانید ای جماعت حق و انس که این قایل
 که بشما خواهیم داد هر علی و غیره میانی که داشته باشید مجبور در ادا شدن شما

عقل از آن قایل ص در نزد و با وجود اینکه قایل بفرمان شماست فوت بدر که
 یعنی در یافتن خوب و بد و امتیزه عقیده که جدا کننده حق و باطل باشد بشما
 خواهیم کرد پس هر کس که اطاعت عقل کند البته عقل او را بر او حق را بخای خواهد
 و هر کس ترک فرمان برداری عقل کند بر او باطل خواهد رفت و بداند سیدای
 زمره جن و انس که عقل و جهل ضمه یکدیگر میکنند و هر که عقل جا کرد و تفرق
 بر وجه کرد جهل را در این تفرق و تسلی نیست و بداند سیدای زمره جن و انس که
 عقل را لشکری باشد و از لشکری و جزوات و جهل را نیز لشکری باشد و از بدی
 و شر در این صفی که هر صفی بنیک مد عالم است با عقل است و بر صفت بدی
 که در عالم است با جهل است پس هر کس که طالع عقل میشود بجمیع نیکیا خواهد رسید
 و هر کس که طالع جهل شود بجمیع بدیها خواهد رسید و بداند سیدای زمره جن
 و انس که لشکر عقل با خلقت است که جمیع آن خصلتها نافع است و لشکر
 جهل نیز با خلقت است که جمیع آن خصلتها ضرر رساننده است و هر یک از
 خصلتها که با عقل است ضمه آن خلقت با جهل است پس بداند سیدای زمره
 جن و انس که صفت نیکی داری و ذری عقل است و ضمه آن صفت بدکاری

و نیز جهل است پس هر کس که تابع عقول است بنویسد است و هر کس تابع جهل است
 و بداند سید که ایمان با عقل است و کفر با جهل است پس هر که تابع عقل شود مؤمن خواهد بود
 و هر کس که تابع جهل شود کافر خواهد بود و بداند سید که تصدیق کردن با عقل است و منکر
 شدن تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود تصدیق خواهد کرد بجهل اودنی من
 و رسالت پیغمبران من مخصوص جناب محمد است که پیغمبر از زمان است و امامت دوازده
 امام که اول ایشان جناب علی است این اصطلاح را در آخر این جناب علامه عابدی
 راه حق است و بعد از جسدنا و سایر آنچه از وحی پیغمبران نازل شود و هر که تابع
 جهل شود بنام این امورات منکر خواهد شد و بداند سید که امیدواری بر حق من
 تابع عقل است و نا امید تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود امیدوار است
 من خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود از رحمت من نا امید خواهد بود و بداند سید که
 عدل است تابع عقل است و ستم تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود عادل خواهد بود
 و هر کس که تابع جهل شود ستم کار خواهد شد و بداند سید که ارضی بودن بقضای
 من از عقل است و خشم گرفتن تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود بهر چه
 او ستمه رضا خواهد بود و هر کس که تابع جهل است پس بهر چه که موافق خواست او
 نباشد خشم خواهد گرفت و بداند سید که شکر که از من تابع عقل است و کفر از من تابع جهل است
 پس هر کس که

پس هر کس که تابع عقل است به نعمتهای من شکر خواهد کرد معنی ارضی که با و عطا کرده ام و هر
 امر کرده ام آن نعمت را صرف خواهد کرد و هر که تابع جهل شود کفران نعمت من خواهد کرد
 معنی نعمتهای مرا در غیر موضوعش خرج خواهد کرد و بداند سید که طمع بر حق من کردن تابع
 عقل است و نا امید شدن از رحمت من تابع جهل است و بداند سید که توکل با عقل است و
 حرص تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود توکل بر من خواهد کرد و هر کس که تابع جهل
 شود حرص خواهد داشت و بداند سید که مهربانی تابع عقل است و بداند سید که تابع جهل است
 پس هر کس که تابع عقل شود مهربان خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود بدارم خواهد بود
 و بداند سید که علایت تابع عقل است و غضب تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود
 علایم و مهربان خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود غضبناک و بداند سید که علم تابع
 عقل است و نادانی تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود متعلم خواهد بود و هر کس که
 تابع جهل شود نادان خواهد بود و بداند سید که فهم تابع عقل است و حماقت تابع جهل است
 پس هر کس که تابع عقل شود فهم خواهد رسید و هر کس که
 تابع جهل شود حماقت خواهد بود و بداند سید که طاعت تابع عقل است و بداند سید که

و بعد عصمتی تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود عصمت خواهد داشت و هر کس
 تابع جهل شود با عصمت خواهد بود و بداند نباید که زهد تابع عقل است و غلبه بر دنیا
 کردن تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود غلبه بر دنیا خواهد کرد و هر کس که
 جهل بر عقل بر نیاید خواهد کرد و بداند نباید که در این تابع عقل است و شد خوی تابع
 تابع جهل است پس هر کس که تابع عقل شود مدد او خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود
 خوی خواهد کرد و بداند نباید که اندیشه عاقبت کردن بر نیندازد و خوی تابع
 عقل است و جوهرت و بداند نباید که جهل است پس هر کس که تابع عقل شود
 اندیشه خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود جوهرت بهر سانه و با بر و انور و بداند
 تواضع و شکسته نفسی تابع عقل است و تکبر و در گشتن تابع جهل است پس هر
 که تابع عقل شود تواضع کننده و شکسته نفس خواهد شد و هر کس که تابع جهل شود
 تکبر کننده و در گشتن خواهد شد و بداند نباید که کار با عبادت کردن با عقل است
 و شکر کردن از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود کار با عبادت خواهد کرد
 و هر کس که تابع جهل شود شکر نخواهد کرد و بداند نباید که حلم و بردباری یعنی
 از این هر دو رفتن در وقت غضب از عقل است و سعادت یعنی از این هر دو

رفتن

رفتن از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود حلم بر برادر بر سر سانه و در گشتن جهل
 از این هر دو خواهد رفت و بداند نباید که خواستش بودن از هرزه گویی از عقل است
 و هرزه گویا از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود هرزه گویا نخواهد گفت و هر کس که
 خود هرزه گو خواهد شد و بداند نباید که اطاعت اهل شرع کردن از عقل است
 و در گشتن از حکم اهل شرع از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود اطاعت اهل شرع
 خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود از حکم اهل شرع در گشتن خواهد کرد و بداند
 که عقده آوردن بکلام خدا و احادیث رسول خدا و ائمه الهی از عقل است و گشتن
 آوردن از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود عقده بکلام خدا و احادیث ائمه الهی
 علیه السلام نخواهد آورد و هر کس که تابع جهل شود عقده بکلام خدا و احادیث ائمه الهی
 آورد و بداند نباید که صبر تابع عقل است و خیر تابع جهل است پس هر کس که تابع
 عقل شود خیر و بداند نباید که در بلا و محنت صبر خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود
 نخواهد کرد و بداند نباید که گذشت کردن از بدکاران از عقل است و اشتغال کشیدن
 از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود از تقصیر بدکاران خواهد گذشت و هر کس که
 جوهر اشتغال از بدکاران خواهد کشید و این معنی چنین است که اگر عاقل باشد

که اگر عاقل باشد اشقام را بخدا میگرداند که خدا بهتر از ایشان اشقام خواهد گشت و بدانیست
که توقع نکردن بخلق از عقل است و خود را محتاج بخلق کردن از جهل است پس هر کس که تابع
عقل باشد و قهر از خلق نمیکنند و هر کس که تابع جهل باشد خود را بخلق محتاج خواهد کرد
و بدانیست که تفکر کردن در هر امری از عقل است و سهو و فراموشی از جهل است
پس هر کس که تابع عقل باشد در هر کاری از امور دنیا و آخرت تفکر خواهد کرد و هر کس
تابع جهل باشد در هر کاری که بشود سهو خواهد کرد و بدانیست که محاسنت کردن بچنان
خدا و سایر مشغولات از عقل است و فراموشی کردن از جهل است پس هر کس که تابع
عقل خود بچنان خدا را از یاد نخواهد کرد و آنچه در تفریق دارد که خدا با دانات سپرد
است از اعضا و جوارح و مال و زن و فرزندان و سایر متوفات خود هر را محاسنت
خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود از چنان خدا دانات ملای خود فراموش خواهد
کرد و بدانیست که انقیاد خویش را مومن خود کردن از عقل است و قطع رحم اهل ایمان
کردن از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود قطع رحم از اهل ایمان خود نخواهد
کرد و هر کس که تابع جهل شود قطع رحم از اهل ایمان خواهد کرد و بدانیست که خدا
کردن از عقل است و رحم از جهل است پس هر کس که تابع عقل باشد قانع است و هر کس که

عالم

عقل باشد قانع است و هر کس که تابع جهل باشد حری میزند و بدانیست که ماسات یعنی
از مال خود ببرد از مومن رسد دادن از عقل است و منع کردن برادران مومن
را از رسیدن به خود از جهل است پس هر کس که تابع عقل باشد از مال خود ببرد از مومن خود
رسد خواهد داد و هر کس که تابع جهل باشد خود را برادران مومن خود را از مال خود منع خواهد
کرد و بدانیست که نخواهد داد و بدانیست که دوستی تابع عقل است و دشمنی تابع
جهل است پس هر کس که تابع عقل شود همه کس را دوست دارد و هر کس که تابع جهل
شود همه کس را دشمن میداند یعنی هر کس که عاقل است با کسی دشمنی ندارد و بدانیست
هر کس که تابع عقل باشد وفا بعهده خواهد کرد و هر کس که تابع جهل باشد عکس خواهد کرد و بدانیست
نسب اطاعت و فرمان برداری خدا از عقل است و نافرمانی از جهل است پس هر کس
تابع عقل شود اطاعت خدا خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود نافرمانی خدا خواهد کرد
و بدانیست که سلامتی دین و ایمان و بدن از عقل است و بیماری دین و ایمان
و بدن از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود دین و ایمان و بدن او سلامت خواهد
ماند و هر کس که تابع جهل شود دین و ایمانش بیمار خواهد شد و بدانیست که دوستی
با خلق در راه خدا از عقل است و دشمنی با خلق به آنکه خدا فرموده باشد از جهل است
پس هر کس که تابع عقل شود دوستی با خلق خواهد کرد و در راه خدا و هر کس که تابع جهل شود

و شش خلق خواهد کرد پیغمبر شده خدا و بدانیست که رات گفتن از عقل است و دروغ
گفتن از جهل است پس هر کس که تابع عقل نشد رات خواهد گفت و هر که تابع جهل شد
دروغ خواهد گفت و بدانیست که متابعت دین حق از عقل است و متابعت باطل از
جهل است پس هر که تابع عقل شد متابعت دین حق خواهد کرد و هر که تابع جهل شد
متابعت باطل خواهد کرد و بدانیست که امانت داری از عقل است و خیانت کردن
از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود امانت را مراعات خود کرد و هر کس که تابع جهل
شد خیانت خواهد کرد و بدانیست که اخلاص یعنی خالصی کردن عمل از عقل است و دریا دخل
عمل کردن از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود عمل خود را بجهت ربای خودمان یعنی
سبب دین مردمان بجای نمی آورد و بدانیست که دانای از عقل است و نادان از
از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود نادان خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود پیغمبر
خواهد شد و بدانیست که فهم از عقل است و کم زبانی از جهل است پس هر کس که
تابع جهل شود معصوب خواهد شد و هر کس که تابع جهل شود کم زبانی خواهد شد و بدانیست
که خدا شناسی از عقل است و مسکوت ماندن از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود خدا را
خواهد شناسخت و هر کس که تابع جهل شود بخداوند مسکوت خواهد شد و بدانیست که

ترکی

ترک دعا کردن و معصایه کردن از عقل است و دعا کردن از جهل است پس هر کس که تابع
عقل شود معصایه خواهد کرد و دعوی خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود دعا را بر مسکوت
خواهد کرد و بدانیست که نیکی برادر مومن را با بدیکران ظلم کردن از عقل است و
عصب جوئی از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود نیکی برادران مومن را بر دیگران
ظلم نخواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود عصب جوئی برادران مومن خواهد کرد و بدانیست
که پنهان کردن عیب اهل ایمان از عقل است و ظلم کردن عیب اهل ایمان از جهل
پس هر کس که تابع عقل شود عیب اهل ایمان را پنهان کند و هر کس که تابع جهل
شد عیب اهل ایمان را مظهر خواهد بود و بدانیست که غار کردن از عقل است و ترک غار
از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود غار را با خدای بجا آورد و هر کس که تابع جهل
شود غار را ترک کند یا ضایع کند و بدانیست که اساک کردن یعنی عضا و جوارح
از معصیت خدا نگاه داشتن از عقل است و عضا و جوارح را بمعصیت رساندن
از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود عضا و جوارح خود را بمعصیت رساند
کرد و بدانیست که جهاد در راه خدا کردن از عقل است و ترک جهاد کردن از جهل
است پس هر کس که تابع عقل شود با نفس خود در راه خدا جهاد خواهد کرد و بدانیست

باد غفلان رین نیز بفرمان بفرمان بعد از حکم تمام جهاد خواهد کرد و هر کس که تابع جمل شود و ترک جمل خواهد کرد
 و بداند نسبه که چگونگی از غفلت و ترک جمل است چگونگی از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود
 چون استقامت بهم رساند چگونگی خواهد کرد و هر کس که تابع جمل شود و ترک جمل خواهد کرد و استقامت و جمل
 کردن مال و دنیا را بهر چه خواهد داشت و بداند نسبه که از کس به چنان از دیگران درستی
 از غفلت و سخنی چنی از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل خواهد کرد و بداند نسبه که
 و هر کس که تابع جمل شود و ترک جمل خواهد کرد و بداند نسبه که از کس به چنان از دیگران درستی
 به عاقل و بداند نسبه که از غفلت و عاقل و داند نسبه که از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 به عاقل و بداند نسبه که از غفلت و عاقل و داند نسبه که از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 خواهد رسانید خواه در حقیقت است و خواه بعد از وفات است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 ایشان خواهد شد و از رحمت خداوند خواهد شد و هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 و بداند نسبه که از غفلت و عاقل و داند نسبه که از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 تابع عقل خواهد شد و عاقل و داند نسبه که از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 او را شرح تابع عقل است و سکرات یعنی امور خفیه شرح تابع جهل است پس هر کس که
 تابع عقل شود او را شرح را بجای آورد و هر کس که تابع جمل شود و ترک جمل خواهد کرد

و بداند نسبه که از غفلت و عاقل و داند نسبه که از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 و بداند نسبه که از غفلت و عاقل و داند نسبه که از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 تابع عقل خواهد شد و عاقل و داند نسبه که از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 است که کس تقصیر کار بسته و خواهد که تقصیر خود را بر کردن دیگری ثابت کند و بداند نسبه که
 هم بریزد و گستان کردن از غفلت و کس از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 و عاقل خواهد کرد و هر کس که تابع جمل شود و ترک جمل خواهد کرد و بداند نسبه که از کس به چنان از دیگران درستی
 عاقل از غفلت و کثافت و چگونگی از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 و بداند نسبه که از غفلت و عاقل و داند نسبه که از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 از غفلت و چگونگی از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 تابع جمل شود چگونگی خواهد شد و بداند نسبه که از کس به چنان از دیگران درستی
 و از حد شرع بدون دفع از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 کرد و از حد شرع بدون نخواهد رفت و هر کس که تابع جمل شود و ترک جمل خواهد کرد
 و بداند نسبه که از غفلت و عاقل و داند نسبه که از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود و ترک جمل
 خواهد رفت در دنیا و آخرت و هر کس که تابع جمل شود و ترک جمل خواهد کرد

و بدینسان که است امور از عقل است و دشواری امور از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود از گناهان توبه
و آخرت او نجات خواهد شد و هر کس که تابع جهل شود امور دنیا و آخرت بر او دشوار خواهد
بود و بدینسان که برکت با عقل است و بدی بر کفر است پس هر کس که تابع عقل شود برکت
خواهد یافت و هر کس که تابع جهل شود برکت نخواهد دید و بدینسان که عاقبت از عقل است
و عاقبت از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود عاقبت خواهد یافت و هر کس که تابع
جهل شود عاقبت خواهد یافت و بدینسان که قناعت از عقل است و زیاده طلبی
از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود با کمال قناعت خواهد کرد و بدینسان
که اطاعت خدا از عقل است و اطاعت خواهی نفس از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود
اطاعت خدا خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود اطاعت نفس خود خواهد کرد و بدینسان
که آرام و سبکی از عقل است و سبکی در دنیا از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود سبکی
پیدا خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود سبکی در دنیا نخواهد بود و بدینسان
که سعادت از عقل است و شقاوت از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود سعادت خواهد
یافت و بدینسان که نجات از عقل است و نجات از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود نجات
مندی خواهد شد و بدینسان که برکت از عقل است و برکت از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود
برکت خواهد یافت

پس هر کس که تابع عقل شود از گناهان توبه
خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود از گناهان خود خواهد کرد و طلب آرزوی کردن عقل
و مورد شدن بخوبی جهل است پس هر کس که تابع عقل شود از گناهان خود توبه
خواهد کرد و بدینسان که عاقبت از عقل است و عاقبت از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود
عاقبت خواهد یافت و بدینسان که قناعت از عقل است و زیاده طلبی از جهل است پس هر کس که
تابع عقل شود با کمال قناعت خواهد کرد و بدینسان که اطاعت خدا از عقل است و اطاعت خواهی
نفس از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود اطاعت خدا خواهد کرد و بدینسان که آرام و
سبکی از عقل است و سبکی در دنیا از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود سبکی پیدا خواهد کرد
و بدینسان که سعادت از عقل است و شقاوت از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود سعادت خواهد
یافت و بدینسان که نجات از عقل است و نجات از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود نجات
مندی خواهد شد و بدینسان که برکت از عقل است و برکت از جهل است پس هر کس که تابع عقل
شود برکت خواهد یافت

خدا در خواهد شد و بدین سبب که خوشحال بود نزد برادرش موسی از عقل است
 و ترسیده از جهل است پس هر گاه که تابع عقل شود بر روی برادران موسی خندد
 و خوشحال خواهد بود و هر گاه که تابع جهل شود بر روی مردم ترسزد و محزون
 و غمناک خواهد بود و بدین سبب که الفت و دوستی از عقل است نامهربان
 از جهل است پس هر گاه که تابع عقل شود الفت و دوستی با اهل ایمان دارد
 و هر گاه که تابع جهل شود نامهربان با اهل ایمان خواهد بود و بدین سبب که سخاوت
 از عقل است و بخل از جهل است پس هر گاه که تابع عقل شود سخاوت خواهد داشت
 و هر گاه که تابع جهل شود بخل خواهد کرد و بدین سبب که هر گاه که این صفات
 بیک سو باشد خردمند باشد و بیک سو نباشد جاهل خواهد شد و هر گاه که این صفات
 پنج خلقت برادر باشد پخته از جمله منافقان و خواهی بود و در هر یک از این صفات
 نیکو و بر صفات برتر هیچ داد و اخراج صفات برادر و صلب نخواهد شد و در
 حقیقت نیکان خواهد شد و در اینجا پنج صفات برادر صفات نیکو تر هیچ داد
 اخراج صفات نیک از صلب نخواهد شد و او از جمله ایمان خواهد شد و بدین سبب که منافقان
 که سعادت و شرافت در صفات است که گفته شد پس هر گاه که طاعت بنویسان می کنند

ایمان و قیام و ایستادن در صفات نیک و از صفات برتر و از صفات نیک

در هر زمانی

در هر زمانی که می گشت شقی خواهد شد و بدین سبب که منافقان که با ایمان نیست پس
 اختیار بشماست هر گاه که با ایمان در میان آید بنابر غوطه دهد آنجا سیه خواهد شد و آن شقی
 که با ایمان خواهد بود که شقی و بد نیست خواهد شد و هر گاه که با ایمان در میان آید بنابر غوطه دهد آن
 با بر سعید تر خواهد شد و آن کثیف که با ایمان خواهد بود که شقی و بد نیست خواهد شد و بد نیست
 از مؤمنان و پس که شمار از نور کلمات خلق کردم و نظایر شما هر کس که ایمان در میان است و از نور سیه
 و بطلان مدخلی نرزد بر صفات نیک و صفات برتر شما را بدادم و شما از شمس
 ملک پیشه و بر شرف و بهجت عالم پیشه پس اگر شرفانیت و بهجت سوز در دست خود دارید
 سعید یعنی بنیکیت خواهد شد و از آنجا که لذت و بهجت سبب شقی خواهد شد یعنی بهجت
 خواهد شد و بدین سبب که اگر در احوال و شرفانیت و بهجت سبب شقی خواهد شد یعنی بهجت
 ملکیت شما را بدادم و شما از سبب که بهتر از این است و مؤمنان که خواهند شد و چون
 شما را بقول صحابه تفریق دهم و عالم تکلیف بگویم و شما با وجود تفریق و تنگداری در احوال و شرفانیت
 شرف خدای نفس خود کنید و طاعت و امتثال امر می کنید در وقتی که از آنجا که طاعت
 کنید و عالم ملک را بر گردید و طاعت را بدست شما خواهم فرستاد و امر خواهم کرد که دستهای بهشت
 بادیه رفوان بهشت بهم بر بندند و دست کنند و به نزد شما بیادند و در شما سلام کنند و از شما

بر سر نه پس بر نه شما بالا تر از شما که نخواهد بود به جهت یکی اینکه ملائکه بر شما سلام کنند و یکی
 سلام بر شما سلامتی کنند و بر نه شما که چون از عالم تکلیف با لم بر رخ روید صبح و شام طعام
 از بهشت برای شما فراهم فرستاد و شربتندار و فرارش و خدمتکار و همایند از شما ملائکه خواهد
 بود و به آنست که چون عجبش در بهر بهای بسماء تکلیف دنیا برگردید و ملائکه که با شما
 بهشتی برای شما خواهند آورد و حلقهای بهشتی بر شما خواهند پوشانید و ملائکه در راه و جلوه دار
 خواهند شد و شما را بر آن مرکبهای ناز سوار خواهند کرد و شما را از محضر بر ملائکه بکنند و
 داخل بهشت کنند و چون در بهشت فرود آمدید ملائکه خزانه داران بهشت را پیشانی شما
 اند و در روی بهشت بر روی شما خواهند کوز و شما را به ناز تمام در بهشت خواهند کرد و ناز
 رستم مطلق بکار و دیات بر سر شما خواهند گذاشت و شما را در بهشت بهشت تمام
 خواهند بود و در بهشت نازند و بهشت خواهند داشت و ملائکه در بهشت ملائکه در بهشت
 داخل ملائکه شما خواهند شد و بر شما سلام خواهند کرد و غلغان بهشتی افتابهای خدای
 بهشت و جامهای نور بهشت در دست گرفته و آن جامها را از آب که فرو بسبیل مخلوقها
 کرد و شما خواهند پوشانید و بهر آنست که بنی آدم در دنیا هر گونه اطاعت و تمثال
 امری کنند و هر قدر بر خود بیاورند بهر بهر حقیقت و شرف نیستند و بهر آنست که

همان قدر رتب و منزلت نزد من خواهند یافت و بهر آنست که چون در دنیا خواهش
 و دین ما محرم بشما داده ام و شما را مانور خواهم کرد که نظر شما محرم کشیده پس از ما وجود
 خواهش بسبب فغان بر طاری من ترک کشیده و دین آن ما محرم را چون از عالم
 تکلیف با لم ملاقات روید در وقت جان دادن حوریه از خورانی بهشت را بر ناز
 شما خواهد فرستاد و با شما صحبت بهر ملا و مقام بشما باشد و ملائکه روی کیوی آن حوریه
 آسمان نواز شود اهل مشرق و مغرب از روی عطا آن کیوی هلاک شوند و از روی آن حوریه
 از آسمان نواز شود تمام اهل زمین از دیدن آن حوریه حیران شوند و همین بر یک
 از خواستها که در وجود شما سرشته ام و بهای آوردن آنها شما را منع کرده ام پس اگر
 بسبب منع کردن من ترک آن نخواهید کشید و لذت و فیضها در عالم ملکات
 بشما خواهد فرستاد و در سایه دهر گاه تابع اواد و هوای کشیده و ملکیت خود را
 به ام خرس شکست بر گردید و در دنیا لذت از معصیت بروید پس چون از عالم
 تکلیف با لم ملکات برگردید اشتیاق از شما خواهم کشید بخوبی که ملائکه غنچه و شاد
 را در وقت جان دادن از روی غلبه بیاورن شما خواهم فرستاد که شما را بقیوت تمام
 و اشتیاق بسیار حقیقی روح کند و در عالم بر رخ از لبا سهای آسمانی بر شما خواهم پوشانید

و آب جوش بنده جهنم که از چوک فریم زندگاران جمع شود در دیکهای جهنم جوش
با فنج و زقوم جهنم در سبای آتشین که شمع خواهند کرد و با اندر شما خواهند
و آن آب جوش بنده جهنم و آن زقوم جهنم خوراک شما خواهد بود و چون از خالم
برنج مجشر دوباره بقالب جهان دنیا برگردید شما را با کباب محشر خواهند داشت
بعدی که از روی مردن کشیده و مرکب از برای شما نباشد و چون از صاب شما
بر درخت عید شما بر مراد جهنم شود پای شما بر مراد جهنم خواهد نوزید و در
آتشین جهنم خواهد پیچید و در دام لکهای جهنم و مار و عقربها و دیوهای
آتشین جهنم گرفتار خواهند شد و عودهای آتشین را با یکدیگر غلط و نداد هر غلط
فرقی شما خواهند زد و هر چه استغاثه کنند که خداوند ما را از این یا برودن
که بعد از این اطاعت نفس خود نخواهیم کرد فایده بجاال شما نخواهد کرد و نظارت
بجانب شما خواهیم کرد و هرگز از عذاب و عقوبت منجات نخواهید یافت
و هیچکس را رخصت نخواهیم داد که شفاعت از برای شما کند و شما همیشه در آنجا
همید بود و شفاعت هیچکس را در حق شما قبول نخواهیم کرد و چون در جهنم ازین
زیادتر کسی کشیده اند از غضب شما را از کفن کشف منع کنیم که دیگر با من نمیگویند

ویرایش

[illegible]

بجانب او خواهد کرد و هر کس نظرات من شامل حال از رتبه اولیای بهشت و نعمت
و ملک ابدی و تنعم سرمدی خواهد شد و جمیع لذتهای روحانی و جانی را خواهد دید
و هرگز که در دست و زحمت و عذاب برادر دارد نخواهد شد و بدینسان ای ملکقان
هر کس این محمد و آل محمد علیهم السلام پناه من او را در حق میدهم و هرگز نظر بر عیادت
او نخواهد کرد و بعد از ای ابدی گرفتار نخواهد شد و بدینسان ای گروه آدمیان که
بر آسمانها و زمینها عین کردم به یک از آن تکیه را قبول نگرفته و الی بر تکیه
عزیز میکنم از باقیه متحمل شدن تکیه دار به تکیه را قبول نکنند و اگر باقیه
متحمل میکنند و آن تکیه امانت من میباشد و اگر امانت را خیانت نخواهد کرد
قبول کنید و اگر خیانت خواهد کرد قبول نکنند و بدینسان ای امانت دوستی
و اطاعت محمد و آل محمد علیهم السلام میباشد پس هر کس امانت در زماننداری محمد و آل محمد
کنند امانت مرا بر شما کرده است و هر کس امانت در زمان امانت من کنند و دوستی
با من نداشتند باشد امانت مرا خیانت کرده است و هر کس امانت مرا خیانت کند
و بعد از خود را که لایق انجام دارا من نخواهد شد و هر کس امانت مرا بر شما
لایق عذاب است من نخواهد شد و بدینسان ای ارواح بنی آدم که هر یک از شما

از شما

از شما را فانی در دنیا عطا خواهم کرد که آن قالب بفرمان شما باشد و هر عاقل که اراده کند
آن قالب بجز اراده شما اطاعت امر شما خواهد کرد و هرگاه ترک اراده کند آن
عضو نیز ترک عمل خواهد کرد بنحوی که اگر چنانچه خود اراده بدین کسب بجز اراده شما
چشم شما نظر بهمان جانب خواهد کرد که شما اراده کردید پس اگر از اراده خود پشیمان
شوید و اراده کنید که چشم در آنجا نظر نکنند و با وجودی که نظر آن طرف انداخته
و چشمه نظر از آنجا بر میگردد و هم چنین زبان بفرمان شما سخن خواهد گفت بنحوی
که خواهد و هر چه اراده کنید با شما میرسد و خواهد تمام که از دست شما هر چه را شما خواهد
بگیرد و سایر نعمات و جوارح شما را بفرمان شما خواهد کرد و هر چه شما اراده کنید آن
بعمل آورند پس بدینسان که از برای آنکه شما خواهش کنید بعضی چیزها بآن خواهش شما
بعمل آید و لذت ببرد و بعضی از خواهش شما را بر شما حلال و مباح خواهد کرد پس تا شما
نشاء دنیا با قالب جسمانی فیض میرسد و بعضی خواهشهای دیگر از شما منع کنم که شما با وجود
خواهش باقیه ترک آن خواهشها کنید تا آنکه بعد از آن که از عالم تکیه عالم ملکات
روید بآن خواهشها رسید و بعضی میرسد و هرگز آن فیض تمام نشدند باشد پس چون
عوض من از خلقت شما فیض رسیدن بوده است بخوابید که فیض بقدری در دنیا بجا

الظلمات الى النور يعني خدای تعالی پستی اهل ایمان است و بدون می آورد
 ایشان را از تاریکهای کفر و کراهی بسوی روشنائی خود ملامت و ایمان و نجات کسان که
 بچاره معلوم ندارد و پیروان ایشان طاعتند چنانچه حق تعالی و الذین کفرنا
 اولیادهم الطاعون یخرجونهم من النور الى الظلمات یعنی کسان که ایمان
 بحدوث آل محمد ندارند پیروان ایشان طاعتند یعنی بتوای ایشان که خلفای ناصی و پیروان
 راه عدالت باشند پس این بتیان که در آن را از جاده شریعت طاهره مصطفوی برود
 و بتاریکهای کفر و ظلمات و شقاوت راه نای میکند اولیادهم الطاعون
 یعنی خاندان این جماعت که متابعت طاعت کردند یعنی کسان که تابع بتیان
 شدند و امانت و فرمان برداری خلفای ناصی کردند اهل جهنم و ایشان در جهنم محله
 محله خواهند بود و کجائی از برای ایشان نخواهد بود پس اهل ایمان دوست خدایند
 و خدا راه نای ایشان است و اهل کفر دشمن خدایند و بتیان و نجاتی را ندارند
 و معلوم است که کسی را که خدا را نای او باشد سعادتمند میشود و هر کس که بتیان را نای
 ایشان باشد شقی و بدبخت میشود و در نهای خدا و حق که شامل حال کسی میشود که کسی را
 خدای نای را نای کرده باشد آن را نای این کسی را و نهای کند نه اینکه هر کس را نای کند که
 من را نایم بلکه باید را نای خدا حق کند پس را نهای بحق که خدای تم ادر را راه نای خلق

و ادر را نای کرد

و ادر را نای کرده است که مردم را بسوی حق را نهای کند چنانچه خطاب علی ابن ابیطالب
 که بر نفس قاتل راه نای خلق است چنانچه حق تم فرموده است که ان یبعث الله
ان یبعث الله لا یهدی الا ان یهدی قتلکم کفیت محکمون یعنی
 ای صاحبان عقل و دماغان فکر آریا کس که را ناید مردمان را بسوی حق سزاوار است
 که مردم بسوی او را نای کنند که خورش راه را نیافته است و باید که دیگری ادر را نای کند
 پس شما چگونه حکم میکنید و معلوم است که کسی که مرد را بسوی حق هدایت تواند کرد چنان
 علی ابن ابیطالب است که از امانت و اخبار معلوم است که در هر مشکلی که بعد از زمان
 رسول خدا در عهد خلافت اتفاق بر مردم می افتاد جناب علی بن ابی طالب حل
 آن مشکل میکرد خواه از مشکلات بود و خواه از دنیائی پس معلوم است که را نهای که خدا خلق
 کرده است بمرمان امر فرموده است که اطاعت امر آن شخص کنید و بهر راهی که شمارا امر میکند
 راه بروید که بمنزل مقصود خواهید رسید باید مردم طاعت و پیروی او کنند نه از دیگران که
 در هر مسئله مانند حیوان بکل فریورند و حذر هر کس ایمان بولایت آنحضرت آورد راه
 نجات یافته و هر کس ایمان بولایت آنحضرت نیاورد و متابعت دیگران کند البته از جاده
 شریعت بیرون خواهد رفت و بجای هلاک خواهد افتاد که در جاده هلاک عذاب حق است

خدا مقتدا و موجود است و اگر کسی از آن چاه بگذرد و بنزل برود خواهد رسید پس باید که در آن
شب تاریک برای رفتن این راه باریک راه غای پنهانی و نامی که داشت اول آنرا از این
راه چشم پیدا کنند و دست به امان آورند و هر جا که او رود و این نیز از دنبال او رود
تا از آن چاه بگذرد و بنزل برآید پسند و یقین است که اگر نا پنهانی ادعا کند که نماز
و شهادت من باینکه که من نماز از آن چاه میگذرانم و بنزل برآمده ام هیچ عاقل از دنبال
او نمیرود و در جای یقین میداند که ادنا پنهان است و در هر انی باید که کجاست پس راه را چگونه
می بیند که کجاست تا خود از آن چاه اخراج کند و بچاه نیفتد چو جای است که بافت نکات
دیگر آن شود البته عاقل از دنبال نا پنهان و در که خواهد بود که نا پنهان از چاه بگذرد
و عقوبت خدا بگذرد و برآورد بنزل مطهر است و در خوان خدا بدیده اند پس
نیت و یقین است که نا پنهان بچاه می افتد مگر این که کسی عصا کنی ادبانه که دست او را
و از آن چاه بگذرد پس چگونه آن نا پنهان که محتاج عصا کنی باشد میتواند عصا کنی دیگر
نزد پس بنماز که هر کسی ادعای علم کند نباید کسی تابع او شود تا اینکه علم او بر این
معلوم شود که قابل تعلیم است و اگر ادعای علم کند یقین بر علم او شکی ندارد مگر بعد از علم
بهم رسانیدن علم او چنانچه حافظ در دیوان خود گفته است نظم نه هر چه برآورد

درباری دانه نه هر کوی که سازد کندی دانه نه هر کوی که کج خاندند گشت
کلاه دارنی این سرور داری دانه نه هر کوی که باریکتر زو این باست نه هر کوی که سر تراشه
نقدی دانه نه نظم گفته بر جای بزرگان میتوان زد بگرفت مگر باینکه که آگاه
حق صبر بزرگی و در باست و پنهانی لایق جانی است باین ای طاعت بیا زده در زیر کار
آن حضرت و هر کس غیر ایشان را نا پنهان بیدم مقام حضرت برات پناه دانه البته که است
و البته بچاه بگذرد و عقوبت خدا خواهد شد و این معنی در جای خودش در فصل دوم
در بحث الهام است زار خواهد شد ان الله لم یملک به انکه همیشه در دانه است
از این بصیر که او گفت بر سیم از این با هم جعفر صادق علیه السلام که ارواح در وقتی که در علم
روح مجرب بودند و این قابل اعصاب است شش در زبان جسمانند شش که سخن بگویند در وقت
که حق تم از این سوال کرد که الهام است بر سیم ابی بروردگار شش است این در جواب گفته است
توئی بروردگار شش در نمود که حقایق تم ازید در ارواح جبری را که چون از این سوال کنند این
جواب گویند و یقین است که حقایق تم محتاج قیت باینکه زبان از وقت خلق گفته تا آن
سخن گویند بلکه بخود اراده تا اراده کنند که سخن بگویند همان لحظه سخن بگویند و خواهند
جلدی مانند سنگ یا چوب یا غیره یا در جسم حیوانی و خواه بدن جسمانی یا کجاست سخن گفته پس ارواح

پس از ادراج روح بخوی خلقت فرمود که قابلیت تکلم در مشقه و باطن سخن گفت
و ایشان در جواب گفتند اما بعد از آنکه خدای تم منزله بود از صفات و ذات و قدیم از
این معنی که ذات خدا ابد است و انشأ نه است و از انشأ نیز ندارد و وضع ترکیب اعضا
جسمان ندارد و محل و مکان ندارد و مجلسی را از لغزین تصور ذات قابل حدیث ندارد
این معنی که اگر بچنان دلیل کرد و بجهت علم هم کلام خواهند که بدانند که خدای تم چگونه است
ابته خواهند دانست پس چرا که کیفیت یعنی چگونه صفت است و صفت غیر ذات
است و صفات متعلق به ذات است پس از خدای تم را صفت پیشه پس آن صفات متعلق به ذات
خود بود و خدای تم محتاج ذات نخواهد بود و حال آنکه خدای تم محتاج نیست به ذات
صفات پس خدای تم هیچ چه تصور ندارد و بتواند شد و چیزی که برای ذات خود
خلق کرده است که آن چیز دیده نمیشود و تصور آن نتواند کرد روح ثانی است که هیچ چه تصور
کرد و حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که **لَيْسَ الْوَلَدُ عَلَى الرَّحْمَنِ قُلُوبُ**
مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ یعنی بگوای محرم که روح از امر رب دارد که است **وَمَا أَوْفَقُ**
مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلٌ شما از علم روح ندانید مگر اندکی باین معنی که آن
چون تصور کنند و خواهند که خدا را بشناسند و بدانند که چگونه خبر است البته ممکن نیست

ملاحظه

مگر اینکه آنچه میتوانند فهمید که لغز در این قالب دارد و غام اعضا و جوارح سخن بفرمان
او میباشند و چون اراده میکنند که آن قالب حرکت کند و لغز آن قالب حرکت میکند
و چون اراده میکنند که جنبش نظر کنند بجای دفعه آن جنبش نظر با تمام میکند و اگر در آن
که جنبش او نظر با تمام است روح از آن نظر بپایان میبرد اراده میکند که جنبش را از آن
جانب که روح اراده کرده است بجانب دیگر بردارد و دفعه جنبش را از تلقی نظر را بجانب دیگر
داند یعنی همانجای که روح اراده کرده است و هم چنین زبان بجهت اراده روح سخن میگوید
سخنی که روح اراده میکند بهر لفظی و بهر نحوی که روح اراده کند و جوهر صد این بهر زبانی
که روح اراده میکند بدون می آید یعنی اگر خواهد سخن آهسته گفته شود و اگر خواهد بلند گفته
شود بلند گفته میشود و هم چنین روح هر اراده که میکند بهر معنوی از اعضا از دست و پا و سایر
اعضا بجهت اراده روح اعضا آن عمل را بجا میآورد و روح و عقل اعضا است و تسطیر غم
اعضای خود دارد و محل خود را نمیداند که در کجاست و قدر ترکیب و هیئت خود را نمیداند
که بجهت اندازن و بجهت ترکیب است و با وجودی که تسطیر بر قالب خود دارد و علم نیز تمام اعضا خود
دارد به نحوی که هر معنوی از اعضا را بر آید روح علم دارد که کجی در میکند و آنچه تسطیر
دارد که نامعنوی از اعضا را که فارغی بهم رسد و دفعه بدست خود را میکند که آن موضع بجا آید

در دفع ادبیت خارش را از آن چنین موضع گنه بخبر و اراده روح گشتن این آن
موضع را میماند پس روح خودش تقویت میکند که با وجود این علم و این قدرت که بر عالم
دارد که خودش چیزی است اما نمیداند که چه چیز است پس معلوم میشود که خداوند عالمیان روح
خلق کرده است باین وضع که روح دیده نمیشود و با وجود که موجود است پس البته خداوند عالمیان
موجود است و دیده نمیشود که تصور آن میتوان کرد و دلیل بسیار بودن ذات مقدس آن
شأن است و از این جمله یک دلیل این است که ملکات آسمان و زمین در آنچه در آن است
همه در تصرف خداست و خدای تعالی بر همه علم و قدرت دارد و لیکن ملکات زمین و آسمان
بسیار است که شش افعال در آنست و در روح این عالم افزیده است که روح را کسی نمی بیند
بنز خودش را نمی بیند و با وجود که روح موجود است **خودش را نمی بیند** و از آنست که
هر که ادبیت خشت خود را از خاک یک بهر است و جناب علی بن ابیطالب فرموده است که این
عرفی گفته حق تعالی **عقله ربی** یعنی هر کس خود را بشناخت چنان است که خدای خود را
شناخت است باین معنی که چون تقویت میکند که با وجود خودش موجود نبوده است و موجود شده
و بعد فحاش و بعد بر سجده ای جماعه چشم نموده پس معلوم است که **خودش را نمی بیند**
او را افزیده است و چون اینان تصور میکنند میباید که از وقتی که خدا او را افزیده است و از آن

بر خود آورده است تا کمال همان روح بوده است که هست و قهری در روح نیست و معلوم میشود که
بعد از تکلیف عالم سکافات خواهد رفت و دوباره بهیچین قالب نخواهد گشت و دختر محشور میشود
و بعد از حبس و بعد از عبور از مرطوب یا جهنم خواهد رفت و ابدان پاک و در جهنم خواهد بود و هرگز
بر او نخواهد بود چنانچه از آن است که **و نَادَىٰ أَبَا مَالِكٍ لِّبَقِي عَمَلِكُنَا رَبَّنَا**
یعنی اهل جهنم نماندند بجا که جهنم کدای مالک دعا کن نزد پروردگارت که مرا بکلی مایوسند
قَالَ إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ یعنی مالک در جواب ایشان گوید که مرا برای شما نیست و شمار
جهنم محله خواهد بود و در باب اهل بیت فرموده است **لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْكُوْ**
الْأَلْمُوْتَةَ الْأَوْفَىٰ یعنی نخواهند چشید در بهشت مگر مرگ همان مردن اول بار که
از دنیا رفته اند پس از حکایت اهل جهنم و حکایت اهل بهشت معلوم میشود که روح این
معدوم نمیشود و فنا ندارد و از عالم روح بعالم جسم آمده است و از عالم جسم به عالم مکان خواهد رفت
و دوباره بهیچین قالب جسمانی نخواهد رفت و در دختر محشور خواهد شد و بعد از حبس
از مرطوب یا جهنم جسم خواهد گذشت و در وقت گذشتن از مرطوب یا جهنم فحاش و بعد از آن
خدا اگر خواهد خواهد بود و هرگز مرا برای او نخواهد بود و یا اینکه از مرطوب خواهد گذشت و بهشت
عزیز سرشت خواهند رسید و در بهشت بهشت ابدی مفتوح خواهند بود و هرگز مرا برای او

میتواند بود و ابدال با در بخت محله خواهند بود پس معلوم شد که روح از عالم
 وقتا در روح نیست تا آنوقت است و در قالب نیز خانیست بلکه روح از عالم
 به عالم جسمانی میآید و از این جسم در عالم خواب بقالب مثلاً نفوس میکند و بعد از آن
 از قالب مثلاً میل بقالب جسمانی دنیا میکند و چون مدت عمر دنیا او با منتها رسید
 و نفس منقطع شد روح انسان با طوره ازین قالب جسمانی مشغول شود و بهمان قالب مثلاً
 تعلقی میگردد و در عالم آخرت میرود و از وقتی که از عالم تکلیف بیرون میرود تا وقتی که
 صور رسیده شود و این مدت که فاصله میان دنیا و آخرت است از عالم برزخ گویند و این
 روح انسان در همان قالب مثالی است و چون روح ازین قالب کنایه کرد و بقالب مثالی
 رود و به عالم برزخ در صحنای برهوت یا دادی السلام نشو تا میکند این قالب مثالی
 و پرسیده و خاکستر میشود و لیکن محروم نمیشود و چون صور رسیده میشود و بهن قالب
 جسمانی دنیا با هر ضایع میشود و روح نفوس در همین قالب میکند و در محشر منور میشود
 و با همین قالب بوضه محشری ایستد و با همین زبان که در دنیا داشته تا حال خود را
 میخواند و با همین پا که در دنیا داشته در صحنای محشری ایستد و با همین چشم که در دنیا
 نوشتنهای عمل خود را مشاهده میکند و با همین جسم در قالب محشر ساینده و با همین
 در لب محشری کوثر در دست جنازه بن اهل بیت میرسد و با همین موی از آنکه میخیزد

و با همین

و با همین در صحنای برهوت از قوم جهنم میخیزد و با همین قالب در جهنم نفس پس معلوم است که جسم
 نیز فانی نمیشود اما متغیر میشود و گاهی در این دنیا نفس دارد و روح در آن نفوس دارد و گاهی بی نفس
 و خاک خاکستر میشود تا روز محشر میشود و دوباره در محشر نفس در این قالب داخل میشود پس قالب گاهی با
 نفس است و گاهی بی نفس است و گاهی در دنیا است و گاهی در محشر است و گاهی در راه و گاهی
 در عالم تکلیف است و نفس در این جسم دارد و گاهی در خواب است و بقالب مثلاً نفوس دارد و گاهی
 در عالم برزخ بقالب مثلاً نفوس دارند و گاهی در عالم آخرت در محشر با همین قالب محشر است و با همین
 قالب در جهنم یا در بهشت محله است پس روح و جسم هیچیک معدوم نمیشوند و جسم مانند سکی است که
 بمغز روح داده اند که کارهای آن باشد و مانند سکه که جمیع مکلفان بدانند که روح انسان ملکوت
 نه قالب چرا که قالب از روح جدا شده و هیچ الهی و لذتی ندارد و هر لذت و الهی که است بر روح دلچ
 باین دلیل که مثلاً عضوی از اعضای آن که در دنیا میکند هرگاه آن در بر آن عضو الم داشت آن در دنیا
 عضو منفک نباشد و حال اینکه چون روح در عالم خواب ازین قالب بقالب مثالی میرود و در آن
 درد که بر آن عضو قالب واقع شده بود با طوره ازین صحنای برهوت و چون دوباره پدید میشود و ازین قالب
 باین قالب نفوس میکند آن درد بر آن عضو نمود میکند و تا در خواب از آن درد و از آن عضو خبری دارد
 پس معلوم است که عفو و جوارح قالب انسان الم و لذت نیستند و هر الم و لذت که است بر روح است
 و روح دوام دارد و وقتا ندرد و چنانکه حدیث در آورده است که الم فی الحی فی القدر فی البی

و در سینه و با همین زبان است و با همین
 و از آنکه گاهی در عالم آخرت

یعنی حسی زنده است در دنیا و آخرت باین معنی که روح حسی در دنیا متولد
و با جسمان آمیخته و جوارح خود را و ساحتی در ملکات الهی و از فکرهای
که به خدا کرده است برون نبرد و مدام در ملکات که مبادا عسری از غصای او خد
فرموده خدا بجا بیاورد و در آخرت زنده است باین معنی که در چشمه حیات غوطه بخورد
و حیات ابدی میابد که حیات مجاورت حق است آنکه طهرین علیهم السلام
و باید که هر کس که ادعای ایمان میکند مدام وقف اعصابی خود باشد که مبادا
یک عملی از خدا در شود که مخالف فرموده خدا باشد پس شوی هرگز غفلان اختیار
به دست هر دو کس نمیدهد و مدام در فکر خود است که مبادا عملی از خدا در شود
که خدا از او متوجه کند و خجالت نزد خدا و رسول و نزد اهلبیت پیغمبر
یعنی آنکه طهرین علیهم السلام ببرد و مدام در فکر آخرت است و هرگز بایلید نیافتد
و مدام در فکر آخرت است و هر عملی که میکند محض رضای خداست آنکه بدان که اصل
کنندگان در دنیا از ملکات بعمل میآید محبت دنیا است که بسبب محبت دنیا
معصیتی از اینان صادر میشود و محبت دنیا است که دنیا اینان را از یاد روح
مهر و حال آنکه حق تم فرموده است در قرآن مجید که وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّاسَ
الْأَوَّلَىٰ فَلَوْلَا تَكْفُرُونَ یعنی بر شما آموختیم عالم روح

که آن

نش و اولی بود پس چرا این طریقی آموخت و معلوم است که کلام سابق بر ما بوده است که
بفکر عالم روح فکادند و معصیت کردند و از معصیت کردند چون بفکر عالم روح فکادند
شرک معصیت کردند باین معنی که چون باین طریق آنکه که جناب احد بیت در عالم روح
از اینان بمان گرفت که چنین بکنند و جهان میکنند و باینان فرموده که در عالم
خداوند مدت عمر خواهید کرد و چون مدت عمر شما با نهار رسیده غالب را از تقرب
شما برون آورم از شما خواهم پرسید که عمر خود را در حق چه کار کرده و مال را در کجا
پیدا کرده و بچه معصیت خرج کرده و بدنسب اسی ملکات که خداوند عالم باین
دور از اینان با همه بندگان خود در یک روز بپنهان است در وقتی است که آن
را از عالم روح در رحم مادر میآورد و این غالب بجا بیاورد این بجهت است که آن
را از اینان در وقتی است که این غالب از پس میکرو امان را از اول مرتبه
است که چون اینان در عالم روح در رحم مادرش میآورد این غالب بجا بیاورد
او میدهند خط بلال بر سره کمالی فغان کس به این غالب که نعمت عظمی است
بقربان تو کردم و ترایان غالب تقوی دادم و ترا بر تمام عالم مخلوقات برگزیدم و در
عالم تکلیف که بروی باید عفت و جوارح خود را محافظت کنی و خواسته های

ترک کنی و باید که عبادت من کنی و غرض معبودی یگانه و باید که عبادت شیطان کنی و بدانی
 که طریقه شرع بجانب کفر و سب پرستان طریقه حق است و راه راست است و بدان که شیطان
 دشمن است و بسیاری از خلق عالم را گمراه کرده است و بدان که باید در دنیا بعد گرفتن و گداز
 خود تحصیل پس و بسبب یکنی و باید برای سخر آخرت تو شمع جمع کنی و باید که دنیا را
 وطن خود ندانی و باید دنیا را بر دزدان و دانی سوری بدان که هیچ فائده در این دنیا نیست
 و شب از این کوچ میکنند و دنیا کوچ است و کار دنیا بویج است و تا بر گذشته صدای
 و باید بدان که زن و سر زن و مال دنیا را بتو عطا میکنند از برای آزمائش پس اگر سنجی کنی
 ترا امر کرده ام خرج کنی و با ایشان نیکو بگوک غایب و مال دنیا را از عمر حال که متوکل
 بیدار کنی و بجای که ترا امر کرده ام خرج کنی از تو را منی خواه بود و چون مدت عت
 بماند رسد و این قالب تو برون برم ترا همیشه جناب محمد و آل محمد
 علیه السلام کنم در عالم آخرت لذت بسیار بیری و از لباسهای که در دنیا آرزو داشتی
 و از حال مملکت نشه که بپوشی از لباس جبر برتبت بتو عطا خواهم کرد و از طلا
 لذت دنیا که آرزو داشتی و از حال مملکت نشه و از خواهم خوردی و هر گاه در آرزو
 و در لذت و در عالم آخرت از طلاهای برتبت بتو عطا خواهم کرد و مال که در دنیا

بتو عطا

عطا خواهم کرد و مالی که در دنیا بتو عطا میکنم اگر ببقا بماند و ترک نیست و لذت دنیا کنی
 و فقرا را از خود خوشحال کنی در عالم آخرت ترا در درجه چهار خواهم به برتبت جا داد و
 بتو عطا کنم که راضی و خوشنود شوی و اما اگر نایل به نباشی و از حرام بپز کنی و آرزو
 خود را بعمل بیاوری و متوجه احوال فقرا نشوی و حجب بکنی و در حلی داشته باشی و در
 آخرت خود بناسی چون مدت عت بماند رسد و این قالب از تو برون برم
 و از تو سوزنده خواهم کرد و ترا عقوبت خواهم کرد و از هم نشی و دستان خود و محمد و آل محمد
 علیه السلام خواهم کرد و چون در دنیا حرام خوردی از زقوم جهنم بتو خواهم بپاشند و چون از
 از حرام لباسهای خارج بپوشی در آخرت لباسهای آتشین بتو خواهم بپوشانند و چون
 در دنیا بکنی از تو ترا در آخرت ترا در کوه آتشین جهنم جای خواهم داد و اگر در دنیا فحش
 گفتی در دشت مردن تا روز محشر عتوبی از عتوبای جهنم ترا خواهد کردند بعضی آن غشی
 که دادی و اگر کج خلقی کردی سکهای گزنده جهنم را در دشت مردن امر خواهم کرد که گوشت
 ترا چاره بپزند و از غیبت کسی کردی گوشت مردار را در نزد تو حاضر خواهم کرد و در غیبت
 خواهم کرد و امر خواهم کرد که ازین گوشت مردار بخور که این گوشت آشفته است که در دنیا
 غیبت اگر کردی و اگر دست به خیانت بیاوسی مردم با خیال مردم در از کرده باشی

دستی تر بقل در پنجره آشی خواهم کرد و اگر در دنیا ظهور چشم حرام خردی و مردم
 در پناه پشش ترا بصورت رسد به محض خواهی کرد و اگر در دنیا جسد و جودت
 داشته باشی در کد کشی و در قیامت ترا مانند مورچه ای کوچک محض خواهم کرد
 تا بزرگست های مردم با بال ثوی خدشه جمیع کلی نیکی را حق تم در وقت عالم
 روح که قالب به بقول روح داد بروح وصیت فرمود که او را به نیکی امر کرد و از آن
 او را نمی کرد و روح قبول کرد پس از آن دور از بهمان که خدا به هر یک از بندگان خود
 یکی همین است که در وقتی که روح در رحم مادر است و قالب به بقول او می بیند حق
 به وصیت میکند و آن را از دین بعد از ترک است که آنرا احوال مطلع گویند که آن
 است که قبض روح پس از آن شود و متولد نفسی آن در میان باشد و او را شکل نداده باشد
 و کفن و دفن نکرده باشد که خطای از جانب پروردگار عالمیان بر روح رسد که ای
 آدم عمر خود را در دنیا صرف کن که اگر کردی و معنی خود را بجه شغل در دنیا مشغول کردی و علم
 از دنیا است و چگونه عمل کردی و مال از دنیا جمع کردی و بجه معرفت خرج کردی پس چون روح
 جواب این چهار سوال را داد و آن نفس شغل و کفن و دفن می کنند پس بنیای برادران
 که در دنیا را نموده و طمع در مال دنیا می کنند و از روی رکیبت و جسد و بزرگ

و کلامی

و کلامی دنیا نمیشد و بهر سبب که نما در دنیا مسافری هستند که در وقت که در میان دنیا
 بیای در حق رسد و در پای اندرخت منزل کنند تا آفتاب بکانت منوب بگرد و دنیا
 دوباره نوزد شود و در منزل برود شما را به تجربه عمارت در پای این درخت بجه کار می
 حلقه چپ است که در راه جلی بر شغل عمارت میزنند و این قالب به بقول ثوی غایب بود
 و افسوس عمر که نشسته را بخوری ای احمد بیت جناب علاء را نشانی که آن حضرت در شغل
 در سه راه بود و در انبساط شغلی بر بالای شغلی گذشت یعنی عمارت دنیا را ساخت و هرگز
 نبوی تا فریب نیشد و آرام خواب استراحت نه داشت و خود را که انقوت بقدر ضرورت بود
 و اسباب واهی دنیا را بقدر حاجت جمع کرده بود و فرشی نرم در زیر پای مبارک خود
 نینفشاند بود چنانچه همیشه آمده است که روزی انقوت بر بالای صیری خواسته بود
 و از صیر برین مبارک آن انقوت بایتر کرده بود صاحب صیری کرده اندای از تویم از رختها
 فرش نرم ترا ازین صیر برای نماز بر آید کنم که بدن مبارک نماز است کند انقوت فرمودند
 که را با دنیا چه کار است من مثل ساری ام که در روز پیاپی در دو بهانی بیای در
 برسد و در پای اندرخت ساخته منزل کند که سایه منوب بکانت مشرق بگرد و طبع ذوال شکر
 و آن سواره از پای اندرخت رواد منزل خدشود پس ای است محرم المصلح صم بکود نجات

چو گوید بخت نمبره که آفتاب ششما بهین طرب در دنیا لول کرده باشد در کز
 میل بر خراف و زینت دنیا میل کرده باشد و حال اینکه دنیا در کفر و دنیا است ^{طبیعی}
 وجود مبارک لغت خلق شده است پس شما چگون خود را راضی میکنید که نام شما
 محمد ^{صلی الله علیه و آله} و شرافت بر خراف و شرافت بر شما باشد و چگونه خود را راضی میکنید که نام شما
 علی بن ابیطالب و شرافت بر خراف و شرافت بر شما باشد آیا نشنیده اید که لغت
 در خلق شما از خواب بیدار میشوند و نامه میگردانند کلمات را بر سرش گردیده باشد
 چنانکه از ادب مبارک لغت کسان که در طراف لغت بودند از خواب بیدار شدند
 که لغت دعا میکردند برگاه خدا باین کلمات اللهم اعن علی بن ابی طالب
المطلع و وسیع علی المصعب و از ز فنی خبر ما قبل
الموت و از ز فنی خبر ما بعد الموت یعنی خداوند ایداری
 کن مراد از آن است که روح من از قلب مغارت گشته و ازین سوال
 کنی که عمر خود را چه کار عمر کردی و خصای خود را در دنیا بچه کار مشغول کردی
 و علم از بی اتوختی و چگونه عمل کردی و مال از بی پیداکردی و بچه خرج کردی
 خداوند قبر را کشوده کرد و نیکی دنیا و آخرت را بمن علی کن پس هرگاه جناب

علی بن ابیطالب

علی بن ابیطالب السلام که دمی رسول خدا بوده است و شفیع گناهان است و یکی نخستین
 دین است و باج سر آفتاب است و قوه باری پیغمبر است و از گناهان میزد و بکره میزد است
 هرگاه لغت چنین از غنی حق ثم گریه درازی و استغاثه غایب و از خدا ایداری طلب کند
 برای جواب حول سلسله توفیق داشته باشد و از شکله قرا و دعا چگونه آرام داشته باشد
 و حال اینکه صحبت های ما از حساب بیرون است از ساعتی بگوشه نشینیم و تفکر کنیم که چه
 اعمال و افعال کردیم از کردهای خود دریافته خواهیم شد و در سجود پادشاهان خواهیم
 که پشت و قبیح تر ازین صحبت که کسی باین افعال قبیح باید که بدرگاه خدا رود
 و سوال از خدا کند که خدا از سر تقصیرات او گذرد و جناب علی بن ابی طالب با وجود اینکه
 معصوم بود از جمیع گناهان آن همه تفرع درازی بدرگاه خدای تعالی میخواستند داریم که
 حق تعالی ^{علیه} ایضا از خواب بیدار و از سختی ضلالت بیدار کند و ما را که این دور دنیا
 بهرام هوس و هوای دنیا و وسوسه شیطان و نفس اماره فلک پدیدار و چاکه از خنده باشد
 بلکه از فرس هوانات زبان بسته بپاییم و عمر را غایب را صرف کردیم و فعلی صحبت کردیم
 و جوانه را که کشیدیم و هیچ کجی برای توفیق لغت نگذاشتیم و غفلت است که جوانه بپریا
 و پیری ببردن مبتدل شود و دست از پاره کوتاه شود و عمر گریه بخت صرف شده

خدا بر کار خود بر گردیم و جنبه بی اراد که کند با خود به بریم غرور از معیت و
خجالت جزئی نمی بینیم و نیز از شرم سادی از کشتن کتب کلی نمی بینیم مگر اینکه فریاد
رسد بچاره گان و دلا در کس مظلومان و آگاهی مستغنیان و غولای شمشیر علی بن ابیطالب
شعانت خواه جم که گمان کند و مارا با برادر آفتاب و او را با مجاد آفتاب بکشد و در
محشر مارا بعلای ما و آفتاب ما بکشد بن ابیطالب محشر کند. مانند علی که می دارد
در حقیقت در اسی غامی دارد. فردا که شود و عده جنات نعیم. با خود به برادر که غلامی دارد
ای عاصیان از عاقبت کارهای بیگانه تیره روزگار تا کی بدام مراد و کس کفار به و خیر از آل
کاه و عاقبت روزگار بخارید مانند است جانا است ایام عیش کارمانی است و چو می رسد
بالقوة و اعانت و سبک کایت پس که عده خواهی کرد. **نظم** تا زجران تا طبع. چون بر کنی
حسرت بعضی با طبع. ای دل می بیدار تو. ای خفته در خانه روان. ای برون هر دو مان. بر خیز که در
به روان. ای دل می بیدار تو. تا جنبه با رخ مبتلا. در کارهای نازم. ستری خدای از خدا
دلیل بر سر دارد. دیدی تو جنبه بی اراد. با حشر و عاقبت کلاه. از کشتن افتاده بیا. ای مهر سوار
کوفه را شیردان لقب. کو خردان با طرب. از ترکی یک عرب. ای دل می بیدار تو. چنین جان
خبر زد. با دشمنان جبهه سو. در خاکی کل خفته فرو ای مهر. بودی هزار و شصت و نه تن با جنبه
نه است کج و دگر. می بیدار می بیدار. با کوی هر که آید بیدار. برادر از این دنیا آید.

ای دل می بیدار تو

تو در اندیش سیم و زده در مگر اسباب دیگر. در خدمت زن با بسره ای دل می بیدار
در خدمت زن با بسره. غافل از هنگام سفر. تا که اجل آید بسره. ای دل می بیدار
چون وقت مردن در سینه. کردی ز ناله ناله. آید بکشت این توبه. ای دل می بیدار
بر کن جفا و پسر من. هر دو شود نفس چمن. نسیم نوا اندر کفن. ای دل می بیدار
ای عزیز من مگر برای آن خط کن که از ناله برای کفن. چندی بتو نخواهد رسید و از اولاد تو غریز
این که ترا بگذراند عشق اعانی خواهی دید و پشیمان بسیار از هیچ کردن مال دنیا خواهی گشته آید هیچ غافل
از برای دشمنان خود نصیب بکشد با وجودی که هیچ را حتی از این بتو خبر سه دار از برای تو نیست
نصیب می کند که مال اسباب و هاسی هیچ کنی مسلم است که بیا بر نادان چرا که کسی را که خدا
خلق کرده است و سبب برای او خواهد کرد تو چای برای او نصیب بکشد و یقین بدان که آن نشسته
که زمان بماند از این نسیم کنی و دوستان و رفیق دشمنان بماند تو بیا بیند و نفس ترا بر ناله
که از نه و بکشت برستان بپرسند زن تو در آن حال کمال خود کردی می کند که آیا محال و مگر بعد از این
محال که در رسم رفت بدست من بیاید یا نه خیال کنی که زنت برای تو گریه می کند که آیا
این چهاره که این حقیقت در پیش دارد چگونه خواهد گذشت آیا نوال سکون دیگر را چگونه
خواهد داد آیا عالم بر رخ و محشر در حساب و محاسبه را چگونه خواهد گذشت آیا از اهل آسمان است

با ازا اهل بهشت است آیا شقی است یا لعنت است خلاصه زن تو برای تو کربه نمیکند بلکه بحال
کربیه میکند که آنجا بعد از تو تمام چگونگی که بیاید و در آن لحظه که نفس تو در میان است نظیر مردی
حاضر میکند که بر پشت کدام یک مقبولتر دل خواه تر است که بعد از عتبه بعقد او در آید و خیال
میکنی که زن کربیه بحال و تمام شود هر میکند البته این خیال میکند که محض غلط و معی غلط
و آنکه زن کربیه بیوانینه خود را چه فرشته می نمایند چون یک نظر نای از پی و بوی نه
سرشته دردی این کربیه زن برک شوهر باشد زن زان شوی دیگر در خواهی گفت که
که فرزند آن تو دلسوز و پشیمانند این نیز خیال غلط است و فکر باطل است و فرزند در میان است
که میراث پدر را در راهی کنند بلکه اگر پدر در راهی را بکشند که میراث و خون بهادر و عاقبت
او خود او بهتر است چنانچه سزاوار است که از سپری برسد که برک بهر است رهنی است
برگش رضی نیست اما بکشش رهنی هستم که او را بکشند که هم خون بهای او را نکشند
او بکرم و هم میراث او را بزم پس یقین بدان که هیچکس در فکر و نیت مکر و فرود
خودت باشی و توشه راه سواراوت را متیاه کنی و توشه راه احرار نفوی است یعنی
کاری چنانچه حق تست فرموده است که و تزد فلان خیر الله التوفی
یعنی توشه متیاه کنند برای سواراوت بدستیکه برترین توشه برای راه سواراوت

نفوی است

نفوی است و در جای دیگر حق فرموده است که یا ایها الناس انا خلقنا
کم من فکروا انکم وجعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیهم
خبیر یعنی ای مردمان بدستیکه شما را از زمین و مادینه و شما را فرار داد
کردم و شما را شعوبه و قبیله تا یکدیگر شناسا شوید بدستیکه هر کس بر بزرگوار تر است
نزد خدای حق کرامتر است بدستیکه خدا داناست بر نیتهای شما و خبردار است بکار شما
و رباب نفوی فرموده است که عمل اهل نفوی را قبول میکند چنانچه حق فرموده است که چون
مقرر فرمودیم که دو فرزند آدم یعنی نابل و قایل هر یک قربانی کنند در راه ما پس نابل
که صاحب راجع بود رفت و در میان رخت خرد گشت و تخیل بسیار کرد و چند دست
خوشه کند لاخر کم دانه پیدا کرد و دست کرد بقوا نگاه آورد نابل که صاحب خنده بود
رفت و در میان کوفتهای خود گشت که یک کوفته که چند تر و خیز تر از بقیه کوفتهای آن
و بقوا نگاه آورد پس چون ضابطه در زمان آدم علیه السلام این بود که قربان ایشان که
قبول میشد آتش از آسمان می آمد و آن قربان میسوخت و اگر قبول نمیشد آتش از آسمان
آن برادر قربان خود را بقوا نگاه برنده آتش از آسمان می آمد و قربان نابل را سوخت که آن

که آن کو سفید فریب برد و زبان قلیل نوشت تا بهر خشناک شد و به پیل گفت
 من ترا خواهم گفت تا پیل گفت تقصیر من چیست تا پیل گفت لب اینکه
 و زبان تو قبول شد و قربانی من قبول شد تا پیل گفت برادر إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ
مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی نیت و نیت نیست که خدای تعالی عمل هر زن را نپذیرد
 قبول میکند پس حق نعم برای ما پیل حریده از نیت فرستاد و برای ما پیل جنبه از نیت
 فرستاد و بخود آدم ۴۴ نفر بود که حریده برای ما پیل عقد کند و جنیه را برای ما پیل
 پس چون جنبه را بقابل دادند و حریده به ما پیل و هر یکشان را تفرق شدند
 و زنهای ایشان حاصل شدند تا پیل رضا و کفایت زن خود را با کفایت رضا زن برادر خود
 سنجید و دید که هر چه زن برادرش از صفات خوبا دارد زن خودش از صفات
 بدی دارد پس ما پیل برادر خود حسد برد و به ما پیل گفت چرا باید زن تو را نپذیری
 و جمیله خوش خلق و مهربان و صاحب حال و کمال داشته باشد و زن من عیوب و به
 خلقی و بد صورت و معیبت نامزد نامهربان نادان باشد تا پیل گفت ای برادر من
 چه تقصیر دارم تغییر دهنده که خدا لایق دیده است پس ما پیل برادر خود و ما پیل
 و عشق شد و با خود مکر میکرد که چگونه تیر تیری کنم که برادر من زن خود را ترک کند

و می داد

و من از او بقتل خود در آوردم و آن حریده در هر مجلسی که می نشست در شبهای تاریک شمع
 جمال او مجلسی که روشن میکرد و چون لبش تپست و پیشانی از دندانهای او زایل میشد و
 نزاکت و لطافت در بین نهشت بخوی که در باب حوربان بهشت در احادیث و اخبار وارد شده
 است که از بر معشوق بر سر هر بخت بدن حوربان نمایان است و آب که می نوشید از زیر
 حنجره حلق ایشان نمایان است و در هر غریزه که در باب ما پیل و ما پیل که می ممکن نزد وصل
 سکنش لایق آید که لایق آید به نیت متکلفی تا لایق آید به بهتان کی توان تسلیم کردن امر و لایق آید
 به ناپایان بتوان کرد و توفیق لایق آید به صفت نوزاد صفات حور باغ خلعت بشیندن
 که کوهر ریز از لایق ایشان در وقت خندیدن شنیدن و صف حوربان را چه حاصل
 با بهر شش دیدن نزاکت انقدر در روز که در وقت خرامیدن توان دیدن زینت با شش
 نقش روی تا لایق آید حنجره چون ما پیل بر صاف زن برادر کرد و در تیر و مکر و در آوازه بگوشت
 شیطانی و نفس اماره برادر خود ما پیل را در صحرای بیاضیافت طلسمه و چون در صحرای بیاضیافت
 برادر خود را حوا با نیند و دستهایش را بست و گفت ای حال ترا میگویم با اینکه زن خود را بمن بگوشی
 ما پیل گفت من چه اختیار دارم اختیار زن من با بهر من است و اختیار بر من با بهر است اگر چه تو را بگوید
 چنان که تو خواهی نمود ما پیل گفت چرا زبان تو قبول شد که چنین نازنینی با ناز و ناله بیرون دادند ما پیل گفت
 منم تقصیر دارم إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی بر ستمگره نیت که خدای تعالی هم عمل بر ستمگران

منده تقوی سبب نکاست و معنی تقوی آنست که کسی با وجود خواهش و قدرت ترک عیبت
عاقبت بجز نبیند و هر که ترک عیبت نکرد عاقبت با فقر سپاشد چنانچه دشمنان آل محمد
از برای محبت دنیا عیبت اهل بیت پیغمبر کردند و متوجع عیبت خدا شدند و عیبت
شهادت خاص آل نبی و کونان مؤمنی خدا و سرورینش محبت بر آرد و نور دیده علی الهی
و پیوسته بستان چهره مطهره پیغمبر که بیدار شده و آن کو خال باغ امانت و شکوفه
بوستان رحمت را در خاک میدان کردند از پا در آورده و در لای شیمان را تا درخت
کباب کردند و سینه دوستان را ناقامت دادند و گردن و ملائکه ملوک و اهل
عروش خدا و ساکنان عرض و سما و ماهیان دریا و فرغان هوا و حیوان و درختان
در ماتم آن ملکون قبای ال عباد و انبیا ماتم خرا پریشیده اند و در هر بوستان که میگری
کل انبیا را از خاک و دانه گلستان بنظر نیاید و در هر غرداری که نظر بگلستان
و اغذاری از سوز آتش بجز آن مظلوم گریه نمایان میشود و از سبیل خاک تا مرگ گریه
افسوس هیچ روز خوشی نیست مگر محبت و اندوه آن و کل بوستان بوی گلست
و ملول است و در عالم امکان از درد خانه و جسد و وجود هیچ ممکن الوجود نیست
و اغذاری پیوسته بوی است بر فلق و در شیمان اقامت حسین تا قیام قیامت تمام
لعنت باد ایامه جواسب خواهند گفت آن رویشان در سینه که جاسان

فناست

غایره نخواهد داد و ما را مهلت نماند داد و ما از قاپ مشای تقوی خواهند داد و کمال
قاب چندین هزار سال در عالم برزخ زنده بکینم و چون کار دارد و بار برای سبب طبع
قاب رجوع بجهنم قاب جسمانی و انبیا کیتم و به محشر البقا و قیوم و این طغیانات
خان عالم در دوره مبارک خدا علی الهیون بیان فرموده است چنانکه میفرماید حق
اِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّيْ
صَالِحًا فَمَّا ارْجَعْتِ بَعِثْ فِيَّ رُوحَیْ فَاکُ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ نَّسُوءُ السَّاعِیْنَ
مُرْکُ رَاکُو بینه که پروردگار ما را بیدار گردان که شاید عمل نشایسته که در دنیا ترک کرده
بودیم بجای آوریم حق تعالی فرموده است جواب اینان را باین بیان استغفار فرموده است
باین معنی که میفرماید چون بندگان حاجت روزگار کلمات نوح بیان کنند پس سر
مرک را مشاهده میکنند و از غفلت و عیبت و اهل طغی و فحاح کردن اوقات
مستأجلت هر او هموس و لذتهای دنیای فانی پشیمان میشوند و حسه عا میکنند که پروردگار
ما را بیدار گردان که عملی که بیهوده بود و دنیا ترک کردیم الحال بجای آوریم حق تعالی
فرموده است که ایضا هر که ممکن نیست که بیدار گردان و این معنی را حق تعالی فرموده است
در سبب عیبت و فرار از آن بیان فرموده است که کلامی بگوییم هر که از آن پشیمان

و بدان سکنه پیر بزرگوار خود را بر کف و پیراهن خون آلود جناب محمّد بن علی ۳۴ بر داشت
و عاتق هر خون جناب علی بن ابیطالب را بر فرق که رشته و جانه زهر آلود جناب محمّد
حسین ۳۵ بر داشت و باین هبت بصرای مختل در آید و نزد قایم عرض العز
با بسته و گوید خود اندام و او را از قاتلان فرزند حسن و حسین ۳۶ بستان و بوقت
از قاتلان شوم کرمش ای خافلان سیر روزگار این چه عیله بود که گردید برای عیش
و دروزه دنیا خود را مغلوب و ملعون ابد گردید خدا عذاب و انتقام عار یافته
گرداند و شیعیان ۳۷ بسبب محبت با قاتلان از عذاب عالم بر رخ و کمتر و جهت
نجات همای و استان دای محمّد حیدر گرد آید چگونه لب ز کار بعد از شهادت
فرزند احمد مختل خندان شود آیا چگونه دلهای شیعیان بعد از زخم دامنه مولای
عزیزان مایل سیر باغ بوستان نودین با جواد ل جهان بی ملال نیست
فارغ دلی ازین غم فکر و خیال نیست - در شمس برج تیره داری زوال نیست
در بارگاه قدس که بی ملال نیست سرهای دستان همه بر زانوی غم است
در هر جا میگردی بزم ماتم است - در هر جا که میگردی غم است - در دل زلفه مرغ
شیدان مگر کم است بازای چه نور رخ است که در خلق عالم است - غلظت بر در کار

چه غلام بر نیت - مظلومتر کس حسین شهید نیست - ای تیره داران و ای شیعیان
بن ابطالب آیا در آیه که مظلوم گردید باین غم در وقت ندال در حالت تنهایی در
شکر لغز در برابر دشمنان خود زور یکد و تنه آید به پشه و شربت آید از آن نامردان چچا
علیکند ایشان در جواب بگویند که ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله ای عام روی زمین آب بگردد
که یکقطره تنو و بغیرتند تو نخواهی چشید بعد از آن کینای مظلوم گردید باین کلمات
کنند که ای حسین - بر نیت گفته بگویم قدس این از تو - و ما مقبول بنجام آید از تو
خبات اینکه در آب و نان خواهی دید - چنین محاسن را بسنجای خواهی دید
این چه سنجایی بوده است که آن گدازان سنگدل نیت بآن انعام غیب مظلوم کرده اند و این
چه سنجایی و چه بی ادبی بوده است که آن حارثه گان بیهوده حرم کبریا نموده اند آیا
آن حارثه گان را چیزی بهتر از محبت دنیا باشت باین حرات چنانچه است بر نیت
دنیا کار را بای میبرد که این نهم از کور رخ رنو حال کشش ای عباد و سرور شیعیان
نمیکنند و آخرت را با نیت با هفتاده تن از فرزندان و محاسن از با در صحنای کوه
سزیه میکنند بطبع جایزه بر نیت ملعون نرک غمتهای ابدی بهشت و نرک جایزه حاقی
محمّد میکنند و تا روز محشر لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت حج عالم بر ایشان است و لعنت

و قدرت در روز قیامت و خدا را بلی و انعام جادو دانه بر ایشان است
 احیتیت در قرآن مجید میفرماید و سَتَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مَنَاقِبٍ
 يَتَقَلَّبُونَ یعنی بر خودی خواهند دید و دانت کشت که ستم کردند بر محمد و آل محمد
 علیهم السلام که در کجا قرار خواهند گرفت بعد از مردن یعنی بازگشت ایشان بسوی خدا
 و خدا از برای ایشان در جهنم مدتی آماده کرده است چنانچه فرموده است اَعَدَّ لَهُمْ
 جَهَنَّمَ و سَاعَتٌ مَّصِيْرًا یعنی آماده کرده است خدا برای ایشان جهنم
 و جهنم به جای است از برای بازگشتن خدای درستان و ای همان خداوند
 و جانبداران کوی عادت و آرزو مندان شفاعت شده ولایت و شعیان طلبت
 و طهارت و بد آنسید که دنیا هیچ بقای و وفای ندارد و قرآن فرماید علی بن ابی طالب
 و اجل بسر برسد و باید از دنیای فانی بسر ای جاودانه رحلت کنیم و ازین منزل
 و محنت کوچ کنیم و به خواهی مقیم شویم که هرگز از اینجا کوچ نباید کرد و در جانی
 بسیار به شویم که هرگز چوئی از دنیا بیرونماندگان نشویم و چوئی نزد ایشان بجایماند
 کنیم که گاهی یکساعت در ملک و اهلوت دهند غلافی در تارک عمر که نشسته باشند
 و توبه برای آنکه غافرت برداریم در آنوقت قطع غم برساند و التماس کنند عافی
 نماید و نذر و نهان را بیاورد ازین دیرانه کوچ کنیم و هیچ چیزی از سال و سالی دنیا

فایده

نایده نخواهد دید و ما را اهلوت نخواهند داد و ما را از غلبه شایسته نخواهند داد که
 بیان فایده یعنی از هر سال عالم بر رخ زندگان کنیم و چون ما را دوباره برای محاسبه
 از آن فایده جمع بهیچ فایده ای نماند و به محشر بیاوریم و این مقامات
 حانی عالم در صورت مبارک خدا فتح المؤمنین بیان فرموده است چنانکه
 حَتَّىٰ اِذَا طَآءُ اَحَدُهُمُ الْمَوْتَ قَالَ رَبِّ ارْجِعْوْنِ لَعَلِّي
 اَعْمَلُ الصَّالِحَاتِ فَمَا تُؤْتِكُ یعنی که وقتی برسد یکی از ایشان پس چون
 مشهوره کنند ترک را گویند که پروردگار ما را به دنیا برگردان کن تا به عیالت
 که در دنیا ترک کرده بودیم بجای آوریم حتی تم رد فرموده است جواب ایشان را یعنی
 این امتناع فرموده است باین معنی که بسوفا به چون بد کاران ضایع روزگار
 بجای نزع جان کنند میرسد و مرکب را شامه میکنند و از غفلت معصیت
 و ابطال عمر و ضایع کردن اوقات و متابعت هوا و هوس و لذت های دنیای فانی
 پشیمان میشوند و دستها میکنند که پروردگار ما را به دنیا برگردان که عیالت
 بود و در دنیا ترک کردیم الحال بجای آوریم خطیب الکرام فرموده که اگر کسی
 که به دنیا برگردید و این مشغول بود و دنیا را بجا بیاورد که کلاً به بکاری محمد و مرزبانان

مهرت نخواهم داد و بدینا برخواهم گردانید انها كلمة هو قائلها
 یعنی این سخن پندارید و استغنی که در حالت مردن بگوید چون فایده بجا آورد
 سیاحت در دنیا و فنی که دیگران را میدید که از این منزل کوچ کردند خودی در فکر این
 باشد که من چه باید بکنم و نه از آن گشاید و بعد از آن حق است و من
و رَأَيْتُمْ بُرُوحَ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ یعنی بجز از آن برای ایشان فایده
 است نازدنی که به محشر محض شوند و باید بدانید که در روز محشر اصل و کتاب است
 نمیرسد بلکه اعمال او بر سر نه چنانچه حق تعالی فرموده است که چون عالم برزخ گذشت
 وقت حساب خلق رسیده اگر میگویم که در صورت رسیده شود یعنی مردم را صد از نه
 که بر خیزد برای حساب فَاِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْتَابَ لِلْبَشَرِ
مَنْذُورٍ وَلَا يَنْتَابُونَ پس چون صور قیامت دمیده شود از اصل و کتاب
 کسی نخواهند پرسید و هر کسی بگوید که در خود است كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
رَهْبَنَةً هر کس بگوید که در خود است پس چون اعمال ایشان سنجیده شود و حساب
 ایشان پرداخته شده نامهای اعمال هر یک بدست رست و جیب داده شود و
 عدل و عدالت سنجیده شود فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

المفلحون

الْمُفْلِحُونَ یعنی هر کس که نامه اعمالش بیش از زیاده از بدیهای او شده پس این
 باعث طهر این علیهم السلام در بهشت رسیده و هم محبت خواهند شد و من ثقلت
مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
 و هر کس عملش کمتر از بدیهایش شده پس این محبت است که نه آنکه نقصان بخودش
 رسانده اند و از تجارت دنیا که سرمایه عمرشان بجا را خرج کرده اند هیچ نفعی و در برخی بجا
 حاصل نموده بلکه جوهر با نفیس و دانهایی قیمتی که با عتقاد و قیوتی نشسته در روز
 بقیعت و هر نه بازی که نه اندیده اند و دانهایی قیمتی را داده و فرموده بودی گرفته
 فلیس که نادم و فراموش شده که داده و فرموده برداشته پس ایشان در جهنم محکمه
 خواهند شد و هرگز راه نجاتی برای ایشان نخواهد بود تَلَفُوا جَوْهَرَهُمْ النَّارَ
وَهُمْ فِيهَا كَالْحِجُونَ یعنی کوشتههای صورت ایشان را آتش جهنم میوزانند
 و صورتهای ایشان را زکوت خالی میشود و استخوانهای صورت ایشان غایب میشود
 و ایشان در جهنم بد صورت و موجب است میشوند نظر بصورت ایشان غیبی اند و پس خطاب
 الهی میرسد بایشان که ای رومیان الَّذِينَ الْإِبَابُ مَغْلِقٌ عَلَيْكُمْ
بِغَاظِكُمْ یون آید و فنی که آیات مراد و دنیا برای شما میخواندند و روح میباید

و تقید می بخیر و بد یعنی شما در دنیا اعتقاد به عظام من ندارید و متفاد بآیات و کلمات
 من ندارید پس ایشان از راه استغاثه گویند رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا سِقَوتُ
 تَنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ بدین بر ما غلبه و ما در دنیا گمراه بودیم و حق
 دنیا ما را از پندار و مکره شغف قَانْ عَذَابَنَا يَا ظَالِمُونَ پس اگر در کنگره کرامت
 وقت استکاریم و ملائق عذاب و غضب هستیم از وقت ما را به جهنم محکمه کردان
 خطی بآلای از راه غضب باین رسد که اَخِيتُوا فِيهَا وَلَا تَكْمُونَ
 یعنی حاضر می باشید ای اهل جهنم و دیگر که ازین باین سخن میگویند إِنَّهُ كَلَّمَ
 قَرْيُونَ مِنْ عِبَادِنَا يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَ
 أَنْتَ خَبِيرُ الْاَحْيَيْنِ ای اهل جهنم بخاطر بیاورید که در دنیا بندگان مؤمن من میگفتند
 که در روزگار ما ایمان داریم بنویس ما را بیاور و رحم کن بر ما که تو بهترین رحم کننده گان
 فَاَتَّخَذْتُمْ مَوْتَكُمْ سَبِيحًا حَتَّى اَنْتَوُكُمْ ذُرِّيَّةً وَكُنْتُمْ مُنْجِبِينَ
 پس شما شمشیر از ایشان میگرفتید تا وقتی که دیگر در برابر شما فاعلی بردند پس
 شما سبزه را باین میگرفتید و می خندید اِلَیَّ جَزَاءُكُمْ الْيَوْمَ عَمَّا
 صَبَرْتُمْ اَتَمَّتْ لَهُمُ الْفَايُزُونَ بدینکه اند و گمان خود را امروز

رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا سِقَوتُ تَنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ

از راه خود

از راه خود مرز داده ام بسبب جبری که بر شما و گفتار شما کرده و ایشان امروز در درج
 اعلای بخت نشسته اند حله اهل جهنم را نصبت دعا کردن نیز نمیدهند و باید بسوزند
 و عذاب بکشند و خیال کنی که عذاب جهنم را نشسته بعد از این دنیا نشان کرد که حق
 و توفیق داشته باشد هرگز عمل نیست که کسی بطریق تواند داشت و بر عقل ندارد
 و بیان عذاب جهنم توان کرد از جهنم خبری میشود دست از در پاش لاری
 پای در کوره حدادی نه تا بهیتی که چه بر سر داری حله محبت دنیا کار را بیاور
 که خداوند کریم در جیم مهربان آمرزنده بکاره روی رحمت از بنده خود میگرداند و هر چه
 آن بنده در جهنم استغاثه میکند حق نعم بنویسد و او را از استغاثه کردن منع
 میکند و از عذاب او بدش می آید و خیال کنی که عذاب جهنم تمام شد دارد که آتش
 جهنم بدن که کاران را میسوزاند و ایشان تمام شوند این خیال باطل و محض خطاست
 چرا که هرگز مرگ برای ایشان در آخرت نیست نه از برای اهل بخت و نه از برای اهل
 جهنم و خدای تم در دوره مبارک شد در زمان مجید فرموده است إِنَّ الدِّينَ
 كَفَرُوا اِيَّا يَا اَيُّهَا سَوَاقِثُ تَعْلِيهِمْ نَارًا یعنی بدینکه آنجا که ایمان بیا
 مانده است زود بسوزد که این نزد اهل جهنم کنی کَلَّمَ تَقَعَبَتْ جَلُونَ م

بَدَلْنَا هُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذَا
 قُدْرَةٍ
 بر روی آن گوشت پوست این لبوز از نو بر بدن این گوشت پوست تازه
 بر روی آن گوشت پوست پیش می تا آنکه عذاب از نو بچسند بدینیکه خای
 غالبست و درست کرد است و هر کار که خواهد بتواند کرد و هر کار که میکند محض حکمت
 و عین معلومت است و برای هر کسی موافق غرض خواهد بود و در بخاری برادران که گمان
 میکنند که در روز قیامت کسی بفرستد خواهد بودند زن و دختر زن و پسر و پسر و پسر
 و نه خواهد و نه رفیق و نه دوست چنانکه هر یکی از این بگوید که فرستند و حتی هم در ده
 مبارکه عیس و تو به فرموده است که يَوْمَ يَقُولُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّيهِ وَأَبِيهِ
وَصَالِحِيهِ وَبَيْنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ
 یعنی روزی که برادر کسی از او خود و از مادر خود و پدر خود و برادر خود و رفیق خود و از
 خود و از فرزندان خود و هر که هر کسی بفرستد خواهد بود که بدینکلی نتوانند
 بدینست پس هر کسی که نیکو است روغیه و هر کسی بدکار است روغیه است چنانچه
 حق فرموده است وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُنْتَفِرَةٌ ضَالِكًا وَهَاتِكًا
 یعنی روغیه خالص علی بن ابیطالب در روز محشر روغیه و نورانی است و خدا را
 و فرمود است

و فرمود است وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُنْتَفِرَةٌ ضَالِكًا وَهَاتِكًا
 در روی دشمنان علی بن ابیطالب در روز محشر تاریک است که بر بسیاری
 مطیع بر روی ایشان باشند اند و ایشان روغیه محشر بینند و اولیک هم
الْفَجْرُ اینجاست دشمنان علی بن ابیطالب بینند کافران و منافقان و این
 پس معلوم است که شیطان علی بن ابیطالب در وقت جان دادن و در عالم برزخ و در
 محشر روغیه خواهند بود و دشمنان آنحضرت در هر جا روغیه خواهند بود چنانکه آیات
 قرآن و احادیث دلالت بر آن میکند اما از آیات قرآن در باب شیطان علی بن ابیطالب
 که در وقت جان دادن روغیه بینند بسیار است از آنکه در سوره مبارکه قیامت است
 که وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُنْتَفِرَةٌ یعنی روغی شیطان آنحضرت در وقت مردن تازه و خدا را
 است یعنی در نظر خودش خود را خداوند و تازه خواهد دید إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ و توفیق
 بجانب لطف خداست و انتظاری رحمت خدا دارد و این مقدمه در وقتی بر شیطان آنحضرت
 روغیه دهد که حق تعالی امر میفرماید ملائکه را روان و خوشنودی خود را و خازنان
 که از کفای بهشت در شرف رغوان بهشت رفته است به بندند و در وقت حشر و محشر
 آنحضرت بر بدن ایشان روند و چون وقت جان دادن بر شیطان آنحضرت میفرستند

بعزائیل میرسد که ای عزرائیل برو کجایت فلان بنده من و روح او را بجا بسط بپا
 و او را از علایق جسمان و شغلهای دنیای فانی آزاد گردان پس ملک الموت با آن
 فرشته رحمت نزد آن بنده آید و گوید هر یک شای از ریحان بهشت و ریشم خوان
 بهشت با خود دارند پس چون بنزد آن بنده رسیدند شیطان ملعون نظر بایشان
 داشت بر دست زنده و فرزندی زنده که در آن و لشکر بنشیند پس شیطان از او
 پرسید که ای آقای با ترا چه شیطانی ملعون گوید که منی بپند این کرم است و این
 که با من بنشیند علی بن ابیطالب از جانب حق تعالی داده است شاکی بودید که از حال
 این شخصی غافل بودید ایشان گویند که ای قاریان بدان که ما همیشه سعی کردیم که بلکه او را
 آوریم که مناجات طریقه علی بن ابیطالب گفته حرف او را بشنیم چرا که او را ایم و شرف
 خود و فریب ما را نمی خورد و بعضی از علما رضوان الله علیهم فرموده اند که مومن
 خوشحال و سرور و حتی که در دنیا حاصل میشود در وقت مردنش حاصل خواهد شد یعنی
 در دنیا مومن هرگز خوشحال و ریحانی ندارد و در کافی روایت کرده است شیخ محمد بن
 یعقوب علیه السلام که سید صراف کبیرت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد
 که فدای تو شوم ای فرزند من چون ای مومن که بنشیند علی بن ابیطالب بنشیند در مردنش ناخوش
 ناخوشی دارد

ناخوشی دارد حضرت فرمود که لا والله بنده قسم که مومن از مردنش که ناخوش
 بعد از آن حضرت فرمود که ای سید بدان که چون ملک الموت نزد بنده فلان آید
 حاضر شود که قبض روح او کند آن مومن حیرت میکند پس ملک الموت با او گوید که ای
 خدا اجزای من و دیر آنکه قسم بجای آنکه که جناب محمد را به پیروی فرستاده است که من
 که بان نرم بنوازید بر مهر جان بپند هرگاه پدر تو در این لحظه نزد تو میشد این قدر که من
 با تو بودم با من او را تو مهربان نمیکرد بعد از آن عزرائیل را گوید که چشم خود را بکش و نظر کن
 پس چون آن مومن نظر کند جناب رسول خدا و جناب علی بن ابیطالب و خاتون نبی
 و سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم چنین رای بپند پس عزرائیل را گوید که ای بنده علی بن
 ابیطالب و بدان که آن بهر حضرت و این جناب علی بن ابیطالب است و این حضرت فاطمه
 زهرا است و این امام حسن و آن امام حسین است یک یک امامان را با و شناسانند تا امام زین
 العابدین چون آن مومن نظر بایشان کند و عزرائیل گوید که این ماری فغان تواند بعد از این و دیگر از تو
 جدا می شود و بپند کرد پس آن مومن چشم خود را بکش و به که ناگاه پرده حایل نرود و عرش هدی را
 از نظر او محو شوند پس آن مومن بکشد حسرت از دیده فرود بر سر خطب الهی رسد که یا ابتهاج
 النفس المطمئنة یعنی ای آنس که آرام گرفتی محمد و آل محمد از جمیع اهل بیت
 و ارضیه تحریضت باز گشت کن بهیوی پروردگارت در حالتی که نشنود پاسخی از عطا و عطا

روز رفاقت و دوستی اهل بیت سوات هم و سپند به خدا باشی بسبب ثوابت
بِأَنَّا كُنَّا مِنْكُمْ فِي الْحَيَاةِ وَفِي الْمَوْتِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي پس داخل نزد صفت
 شایسته من یعنی محمد و آل محمد وَادْخُلِي جَنَّاتِي و داخل شود در بهشت که من آماده
 کرده ام برای تو و این امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر شیوه پرستگاری که میبرد
 جناب بر او تمام و علی بن ابی طالب را می بیند در رسول خدا و میگوید که من رسول خدا
 بش رت با و نزد اوست خدا و علی بن ابی طالب را می بیند و آخرت با و میفرماید که منم
 علی بن ابی طالب که است میباشی مرا امروز دفعه بر سر غم بتو راوی گوید که من بر سر غم
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که گویا کسی است که این احوال است همه کند بعد از آن بدینا برگردد
 حضرت فرمود که نه چون این احوال است همه کند میبرد و این مرتبه به آن سدان بجز از
 حضرت فرمود که این بن نیت که خدای تم فرموده است که اهل ایمان و تقوی و شیعیان
 بن ابی طالب باشند در دنیا و آخرت بن رت رحمت بایشان میدهند همین بش رت است
 که در دنیا در وقت مردن شیعیان جناب بر او تمام و ابرار المؤمنین بن رت میدهند
 ای شیعیان گاری بکنید که شمارا آن بش رت در عالم مردن حاصل شود و رو سفید از دنیا رود
 و در روز قیامت نیز رو سفید شود و نور و ولایت جناب علی بن ابی طالب را بر او است
 ساطع است و اطراف ایشان را آن نور فرا گرفته است چنانچه حق تعالی در باب توحید ایشان
 فرموده است

فرموده است يَوْمَ تَوَدَّى الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ لِبَعْضِ نَوْمٍ يَوْمَ تَوَدَّى
 یا ای کسانی که منم روز قیامت خواهی دید ای محمد که مردان مؤمن و زنان مؤمنه که
 شیعیان و دوستان جناب علی بن ابی طالب میباشند که فر گرفته است نور ایشان
 و اطراف ایشان يَقُولُونَ رَبَّنَا آتِنَا مِن مَّغْفِرَتِكَ وَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
 روز نیز خواهند گفت که پروردگارا کامل کردان ما را یعنی در خدمت آقایان ما بجا
 علی بن ابی طالب و بیا یارده فرزند معصوم (و علیهم السلام) مجاور گردان و بیا مرز ما پس
 خط بلالی بایشان رسد که لَبِئْسَ الْيَوْمُ جَنَاتٌ بِحَبِيٍّ مِنْ جَنَّاتِهَا
 الا نه از خال الدین جننها یعنی بن رت برای شماست امروز بهشتها که
 جاری میشود از زیر آسمان جوهای آب ایشان و آن بهشتها مملو خواهند شد ذَلِكَ
هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ این است مرتبه و درجه بلند و منزلت بزرگ پس آنان
 ابره کریمه که در کوه قیامت بود بان حدیث ولایت کرد بر و معنی شیعیان در وقت
 مردن و بش رت رحمت ایشان رسیدن و این ابره مبارک کوه صید نیز معلوم شد روید
 شیعیان علی بن ابی طالب که از نص قرآن و احادیث از رحمت خدا و در نهاده اند و بر کوه خدا
 نظر رحمت بایشان نخواهد کرد و قدری از احوال محتر و عذاب جهنم ساقی برین ذکر شده از آن کوه
 مستنون و در خصوص رو ساقی و عذاب و وقت مردن ایشان نیز از آن کوه بیاورد و از جمله از

که هرگز که دست از دوستی جناب علی بن ابی طالب برداشته حتی
 اذ جاء امر الله و تحقق که عذاب خدا بر شما وارد شد و عذرتکم بالله
 الغرور و فریبی بنا شمارا فرستاد و از رحمت خدا دور گردانید بد
 پس آن حال منافقان و این حال مشرکان و این حال جهنمیان که سابق این از سوره مؤمنون
 قدری ذکر شد و آن حال جانبدان شیعیان و آن حال صف مشرکان و آن احوال بهشت
 ایشان است الله در فصل سیم در کتب معاد ذکر خواهد شد اما شیعیان باید که بنویسند و هم
 سنای نبوت است که قدم بجای پای اقای هرگز نگارند که در دنیا ای که آقای سوسنان از راه دیگر
 رود و او از راه دیگر رود و گوید که من پیرو انصاری بودم چنانچه در باب خود در رفته است
 که روزی برف باریده بود و شخص بسمه آمده بود که از قدم یک نفر بر روی برف
 واقع است پس چون بسمه اخل شد دید که جناب علی بن ابی طالب بکمان خاسته
 در سبزه به دست شواله این شخص تعجب کرد که دست خود را بر زمین میزد و میگریه و میخیزد
 خدا بنو قوم چه چیز است که از یک قدم بر روی برفی که پنهان است و شما و شما و شما و شما
 راه میور کرده اند و حضرت فرمود که شما بنو قریظ است که متابعت حکم جناب علی بن ابی طالب
 گشته و هر جا که میروید که گفته است او نیز با که در دنیا ای که آقای سوسنان
 میگویند

و پای خود را از آن راه که گفته است که از آن راه که گفته است که از آن راه که گفته است

سعی کنند که بنویسند و بجای از قدم آقای خود بگذرند و مکرر شنیده ماید که انصاری بنویسند و دنیا بگذرد
 پس بنام انصاری انصاری بنویسند باقیه بل بنصاری و بنیت دنیا بکنند پس از آن حضرت صلوات در
 در مسجد کوفه ملایکها میپایانست جمع میکرد و از انصاری در پویشیدن لباسها فخر و خودن علی بن ابی طالب
 میدادند تا بنده خجسته بگوید و عمار را چه بران داشته است که نام خود را بنویسد بگذارد و کار را بکند که آقای هرگز
 نگردد است و آقای خود را به نام کینه چنانچه حضرت امام جعفر صادق هم فرمود که کونوا الناس زینبا
 و لا تکتونوا علیکمنا استینبا یعنی زینب را بپوشانید ای شیعیان ما و بدینا می بپوشانید بنویسند
 بکنند که هر کسی عمار را به بنده خجسته بگوید و بگوید ما الحسن جعفر و ما ادب استعفت که می
 جعفر بن محمد صادق هم بسیار مریدان بوده است چه گفته اند بپوشانید است شیعیان خود خدعه
 مکرری برای خود بکن که من قریب است که انصاری طاعت خود بکند و در خود را بپوشد و آقای شیعیان در
 نزد تو حاضر خواهد شد و از تو خواهد پرسید که من کلباس فخر از مردم را بپوشیدم اگر از حال
 ممکن میشد بنویسیدم تو چرا از مردم را بپوشیدی اگر جواب خواهی داد که من از کلباس
 لباس فخر و خانی بپوشیدم و از مردم را بپوشیدم جواب خواهد فرمود که ای حق لباس فخر
 از برای بزرگان بود که از دعوت زینب خدا بپوشان رسیده بودند از کلباس و زینب عبادت و تحصیل علم بکنند
 و هر که علم تعلیم دادن مردم در کلباس و فخر و خانی بپوشیدم که مردم هر کلباس بپوشیدم چه جواب
 خواهد داد در همین کلباس که بپوشیدم که در باب خود آقای بنویسد و خوشبو و خوشبو و خوشبو و خوشبو
 ربای و عمارت های همسفر و فرستای پنهانیده و جواب بپوشانید آقا بنویسد آن حدیث است

وگاه بنزد که با حرم از اعضای نامورمان میگردد و اینها هم بسبب همانند
زن و مرد است و اگر کسی خواهر سرخ اینان بکشد جاهلان زمان غیبت خواهند کرد و این
عملی است که از عهد قدیم استوار گردیده است و کسی که سر زدن است که منع این عمل کند آیا
آن جاهلان که این سخن بگویند اینقدر قیامت غیبتهم که بگویند که غار جمع در زمان
رسول خدا ام با برهان غایب شدن امام زمان ما علیه السلام استوار داشته چرا که احوال ترک میکنند
و میگویند که دوران عالم و دوران مجتهد را پیش نیست که این زمان غار جمع کنند پس غار
جمع که در حقیقت است و در کسی غار جمع در حقیقت نماند که از آن سکس غار جمع در حقیقت
امام اصل دانه با نایب می نام اصل پس اگر که بدین دلیل شرع غار جمع در بار دوزخ می افتد
تا حج را با علی از اجابات را نماند که از آن پس چگونه می تواند نشیند که غار جمع که عبادت
جنس قرآن و احادیث مستفیض می شود و نصب یعنی است بر هر سکس که شرایط جمع با وجع باشد
و این عمل که میکنند بیجاست معنی مجتهد استوار را در اعلا حفظ نمیکند و در باب جمع بنابر که
امریت خلاف شرع و بیع وقت ندای جمع هر خدای عالمیان نمی فرمود است و احادیث
عابیه حرام بودن معاصی در وقت اذان ظهر جمع را بر آورده است و باطل علی معاصی در وقت
اذان روز ظهر جمع حرام است و بعضی آن معاصی را باطل نیز میدانند خدایا شریک بنزد

ای شیعیان

ای شیعیان که اوقات شکیلی میکنید و چنین فعل خفایا شرع و مباح و جایز نیست
و شرع از خدا و نه برای علیهم السلام نذریده آیا آقای ما عین اهل بیت هرگز دروغ
بدروغ گفتن را جایز دانسته که ما دشمنان دروغ گفتن را جایز میدانیم و از برای گفتن ما
دروغ گفتن و یا مثلاً فعلی که صورت پشه حرام میدانیم و در زدی سوسوزانها را
در راه و نهیمان لازم آن نهاده که هیچ انسان نیست که سوسوزانها را قتل کند اما هرگاه
هرگاه سوسوزانها را قتل کند و این نماند است و توبه نیز برای ایشان واجب است چنانکه
دارنده است که فرزندان آدم را از خط دو سوسوزان میراث حضرت آدم است باید توبه
نیز میراث آدم است بدانند و چگونه آدمی در شت می توانیم کرد و حال آنکه پدر ما حضرت آدم
از راه سوسوزان بویست سوسوزان سلطان معصوم یک وقت ترک او را کرد و در وقت سال با نذر
آن سوسوزان و نذر و توبه و استغاثه کرد بخدی که از هر دو طرف صورت حضرت شک
مانند و اذان جاری بود و روزی آنوقت در پانزده خفته بود و بر حال خود که میگردید
از دو طرف صورت آنوقت جاری بود و ناکاه و مرغ از هوا آمدند و بر صورت آنوقت نشسته
و از آن بیهوش آنوقت خود را ندید پس یکی از آن زمان بدیگری گفت که این آب هم شایسته است
مؤد است حضرت آدم چون زبان مرغان و سایر حیوانات را میداد است چون این سخن
شنیدند آنهم نماند و حشرش زبان کشید و گفت ای حیوان آب چشم کن که ما را بهتر
از آن غنیمت پس حی سحانه دم بر حال آدم دم کرد و ازین خبر و از برای که بکشد خود کرد

و توبه را و فرستاد و بیان توبه آدم هم در فصل دوم ذکر خواهد شد پس در این فصل
چه غفلت است که هر ما آدم با آنکه یکست ترک اولی دولت سال گریه و زاری و توبه
و استغفار کند و گوید و تبتا ظلماتنا انفسنا و ما دشمنی که چندین سال سبقت کرده باشیم
یکساعت گریه و زاری و توبه و استغفار و انابه بدگاه خدا کنیم و بایه این تفکر کند درگاه
خود و در عاقبت خود و در قدرهای خدا بایه فکر کند که چرا غفلت کرده و عاقبتش
بکی خواهد رسید چنانچه حدیث دارد نه است باینکه هر کس که یکساعت بهر استغفار و توبه
یکسال و باز فرموده اند که حق تعالی در قرآن مجید بسیار تاکید کرده است بر بندگی که تفکر کند
در آفرینش و وجود خود و در وجود آسمان و زمین و کوهها و درختان و دریاها و بیابانها
و حیوانات و سب بر مخلوقات تا از هر مصنوعی چه بسایع بر سر نه و خدای خود را نشانه
و قدر و منزلت خود را بدانند و عبرت از دنیا بگیرند و نظر معارفهای کهنه بکنند و فکر کنند
که آسمانی چنانچه تقدیرها گشته اند و این عارفها را پوشیده اند آیا چه جوانان و چه عارفان
در این عارفها زندگان کرده و چه چنانکه از این عارفها بیایند بهرستان رفته و چه توبه
که از غفلت ایشان گرفته اند و دیگران بعد از آن طایفه هم این بجای ایشان نشسته اند
غیر از احوال مختلف زندگانان کرده گاهی سستی و غفلت و گاهی عظیم و خوف و گاهی بنابر
و دولت و گاهی در سست و ایشان نیز از آفرینش را بر این گفته و بر این که کردند و گاهی
و اهل و عیال خود را انکار کردند و مانع از یادمانند ایشان ازین گفته و در نه بار کنیم و سال
مردود

و دولت و کس و رفقا و اهل و عیال خود را انکار کنیم و دیگران بجای ایشان نشسته اند
مشتاق بجای دیگران بسیار نشسته بجای توبه و کس و بایه فکر کند در آفرینش
آسمانها و زمینها و سب بر مخلوقات از راه همان دریا و درختان هوا و جانوران و حشرات و
و سب بر مخلوقات که خدای تم برای بندگان خود خلق کرده است و هر یک از آن نعمتها
از ملک و از ادای قسط برای هر یک از آنها مغرور فرموده است چنانکه هر نعمتی که
برمان این میرسد نزدیک به هفتصد هزار است محفل بنده اند که آن توبه بان این
میرسد و در باب تفکر بر نعمتای خدا و تفکر در مخلوقات خدا جناب برای تم شده
فرموده است و یفکرون فی خلق السموات و الارض و تبتا ما خلقت
هنا اباطالا یعنی اهل ایمان تفکر میکنند در آفرینش آسمانها و زمینها و میگویند که پروردگار
این آسمان و زمین را به عبت خلق کردی و در همان کتاب از این صلیب روایت کرده است
که گروهی تفکر در باب خدا میکردند پس خدایت بول فرمود بایشان فرمود که تفکر بکنند که این
مخلوقات را چگونه خلق کرده است و تفکر در باب خدا میکنند چرا که خدای تم را که نتوانند
ساخت بآن طریق که باید شناخت و وحدت دیگر مدکود است در محله الهی که حضرت
رسول ام دارد بر این معنی شده دید که آن قوم در فکر خود رفته اند هیچی گفتند فرمود که شما را
چه میشود که سخن نمیکویند ایشان گفتند که تفکر میکنیم در باب خدای تم حضرت خرم کردند



که نظر در آن خدا میکنند و نخواهند بداند که حق تم چگونه است اما فکر در آن نیست
خدا میکند که چگونه خلق از دست پس بدست که بخوبی بین یک زمین است زمین
که روشنی از زمین نور از زمین است و وسعت از زمین چهل روز است و در آن زمین خلق
میشود از خلق خدا که هرگز یک چشم ندانند فرمانا خدا تم گرفته کفنه بایرول تیره نشود
چگونه از حال ایشان غافل است حضرت فرمود که ایشان نمیدانند که شیطان افریده شده
است بانه صحابه عربی کردند بایرول الله از فرزندان او شده حضرت فرمود که ایشان غی
دانند که آدمی خلق شده است بانه و صحبت دیگر دارد رفته است بطریق خاصه و عاده که
آخر خدا محسن در عجبته الهی نوشته است که شی جناب رسول خدا ص با عایشه هم صحبت
بود پس چون خطه است از جابر فرات و فرمود که ای عایشه بیا بگذار که منقول
عبادت برود کار خود غم پس حضرت فرمود که بیا رفت و در وضو و نماز
ایستاد و تقدیر گرفت که ریش مبارکش ترشید بعد از آن بسجده رفت و آن قدر که
زمین ترشید بعد از آن به سجده مبارک خواهد تا ببال برای غارتنه و آن حضرت را
ند کرد که بنام مع بود و حال آن جناب مشاهده کرد عرض کرد بایرول تیره جاکوبه
میکنی و حال اینکه خدای تم وعده بتو فرموده است که گمان است تو را بسیار از حضرت
که چگونه کریم کنم ای ببال و حال اینکه هست یعنی آیه بر من نازل شده است که این
خدا خلق است و الراق و خلق القیل و القل و الله و لا یأت لا و لا یأت

محمد علی

بنده بر سر سجده که در آخر تیس و درین نماز کرد پیش شب بیدار معجزه ای روشن است برای غنا
بعد از آن حضرت فرمود که وای به حال کسی که این آیه را بخواند و تفکر یعنی این آیه نکند و تفکر
بنا بر تهنی مخلوقات نکند و از حضرت ابراهیم علیه السلام مرویست که تفکر آن ۱
میخواند لبوی علی خیر و از حضرت امام جعفر صادق را روایت است که افضل عبادت خداست
در تفکرات و اینها در کتاب مجله الف از آن حضرت مرویست که آگاه کردن دل
خود را به تفکر کردن در نیمه شب از حضرت خواب بهتر است بر خیزد و بخانه مشغول شود
و از هر چه کار خود برتر است و در جهان کتابی از حضرت امام رضا مرویست که عبادت و
بنده کی کردن بخانه و روزه بهیچ نیست بلکه عبادت است که کسی تفکر در صفت های خدا
کند و ازین جمله عبادت بسیار است که باعث قبول کتاب میشود و بهین قدر مختار کنیم
پس تفکر کردن از جمله عبادت است بلکه بهتر است عبادت است و تفکر در وجود خود کردن
بهترین تفکرات است چرا که چون تصور وجود و صفای خود میکنی و راه بخانی خود میری و هر کس
خود را شناسد و بداند که صفای تقی او را از عدم بوجود آورده است از مایه که بهتر شود
چنانکه گفته اند **خویش را بشناس تا از سر حق آفرینی** هر که اولین است خود را
چیز نیست چنانکه **جسم نهان چون غلصه دان و بخش ذات حق** هر که او خود را
چنان ربه از ملک بهتر است **مدد کنی بخدمت ربه بگره است که زنیقی با حضرت امام**
احقین کرد در باب شش خلق خالق عالم پس امام رضا ۴۴ مدام حکم کرد و حدیث طر لانا است

ماستحق بجای رسید که آن زمین پر سبزه که غذای قوم و کباب پخته حضرت فرمود که این
 نظر خود میکنم و میکنم مکنی نسبت که نباده ترا این برود و چون لایق باشد که از این کار
 از من شود و در عرض طول و فیض مکه و در سبیلان فضع بسوی بدن سیدانم نمایان بنا
 با ما است پس چون وجود خودهای منم و لطف خود را در آن جسم می بینم قرار دارم
 با اینکه از این فکرت بگذر نیست و آوردن ابر و گردن سیدان با و با و مکان شوش و قند
 سترها و غیر اینها از آنکه عجب بعضی است بعضی سیدانم نمایان بنا را از این سبزه است
 معاصران گفته بنظر از علی بن ابراهیم روایت کرده است که عبد الله و یقینا از ایشان است
 که از من بیکر نام جنون صفت بود پر سبزه که ای شام آید ترا بر در و درای است
 بلی پروردگار من بسیار توان است عبد الله گفت آید پروردگار تو میتوان که دنیا را بهین
 که هست داخل در تخم مرغی کنه که نه تخم زبکتر از آن است خود و دنیا کو چکتر خودم است
 مراد است بعد از آنکه مراد سوال کنم عبد الله گفت یک ل صفت باشد عبد الله از من
 هفت م هر دو فست در شام مراد شده و بعدینه و بخت است افق است اما و از آن در حال
 چون بمهری حضرت نام بمهر صادق ۲ و گفته و عرض کرد که این روایت است عبد الله و یقینا
 چنین جهان از من توان کرده است بی حضرت پر سبزه که تو چند خاصه ظاهری داری عرض کرد

که در هم

که پنج خاصه حضرت فرمود که ام یک کو چکتر است عرض کرد که چشم از همه خاصه کو چکتر است حضرت فرمود
 که آنکه می بیند چه حد است عرض کرد بقدر حدی با کز پس حضرت فرمود که ای شام نظر کن
 به بالای سر خود و از هر طرف خود و چنین که چه چیزی بی عرض کرد که غذای و شوم آسمان و زمین
 و خانه و قنار و بیابانها و کوهها و نه های آب پس حضرت فرمود که بدرستی که خداوندی که قنار است
 که داخل کند آسمان و زمین و کوهها و دریاها و بیابانها و صحرایها و خانه ها و عمارتها و در یک حدی یا کز
 از حدی آیه فادر است که تمام و شاد داخل تخم مرغ کنه که نه دنیا کو چکتر خودم است تخم مرغ زبکتر از آن
 شود که هست پس عرض کردم دست های مبارک آنقدر بر سبزه عرض کرد که کافیت مرا
 همین دلیل و پس من مرا محبت نزل خود نمود و چون به خدا بنزد من آمد و گفت من بنزد تو آمدم
 که کلام بدارم نمایدم که جواب بگویم شام اگر جواب بگویم ای جواب است موجود است بعد از آن و
 که نام علیه السلام برای شام بیان فرمود و نقل کرد و یقینا از من شام هر دو فست و بخت
 امام ۴ که در آن در خلدن حاصل کرد و داخل مجلس آنحضرت شد عرض کرد این روایت است مراد است
 کن بر معبودی من حضرت فرمود که اسم تو چیست عبد الله جواب گفت و از مجلس حضرت بیرون رفت
 و رفتای عبد الله گفته که هر اسم خود را بگویند عبد الله گفت عبد الله که گفت هر که میگفت که نام من
 عبد الله است یعنی بنده خدا میفرمود که نام خدا است که تو بنده انبیا و اوستا و من جبر
 همیشه از حقیقت گفته که بگو از نام من پرس و ما دلالت کن بر معبود من پس عبد الله بخت

جناب علی بن ابی طالب آمد بنویسند که چنانچه بخواهید که در این دنیا و آخرت
 سرافراز و فرموده و ثابت گردان بنویسند که این دنیا و آخرت را بخواهید که در این دنیا و آخرت
 مخلوق بخواند و اعلام کند که خلق برست جناب محمد و امامان علیهم السلام بعد از آن
 پنج اولیای مومنین که حضرت آدم ۲ و نوح ۳ و ابراهیم ۴ و موسی ۵ و عیسی ۶ و پیغمبر و منجی است
 از ایشان همان گرفت بر بویست خود و بنیوت محمد و به امامت علی بن ابیطالب و با برادر
 او اقرار کردند و لفظ حدیث طولانی است اما آخر حدیث که از پیغمبران او کولوم جناب گرفت
اَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى اَوْلَادِهِمْ همان گرفت آنی سر یکیم باین کلام که سر پروردگار شما
وَمُحَمَّدٌ رَسُوْلِي و محمد پیغمبر من است و عَلَيْكُمْ اَبْرَارُ الْمُؤْمِنِيْنَ و اوصیای من
بَعْدِي و ولایت اموی و علی بن ابیطالب که پیغمبر اهل ایمان است و جانشینان
 که بعد از او میباشند و حسب تبار و خلقند از جانب من و خزان علی و خرد داران علم
 من میباشند و علی که خلق کردم قرآن آن علم را بایشان دادم که ایشان خزان داران علم من
 برایشان باد رحمت من و آنست مَهْدِيْ اَنْتُمْ رِيْمٌ که دینی و بداند که حضرت
 که امام زمان است آنست که انعام خواهم کشید برست آن جناب از آنگاه که حضرت امام
 حسین برای دین اسلام که در راه داد کرد و وَاَخِيْرُهُ رِيْمٌ و آخری و تمام خواهد کرد
 در زمان او و دینی که خلق کرده ام مَنْ شَهِدَ رِيْمٌ من آنست که انعام خواهم کشید برست
 آنحضرت

آنحضرت از نشان دین خود و وَاعْبُدْ رِيْمٌ طَوْعًا وَكَرْهًا تمام خلق غیر از زمان
 دولت آنحضرت بنده مرا خواهند کرد خواه از روی رضا و خواست ایشان باشد و خواه از ترس باشد و در
 دولت آنحضرت به چنانست برست و کار خود برود و دین اسلام برقرار خواهد شد پس پیغمبر
 او کولوم گفتند اَخْرَجْنَا يَا رَسُوْلُ و آنست که ما بخواهیم اقرار کردیم ای پروردگار ما
 بدانکه ما را برب ارجح بنی آدم و اختلاف ایشان در عالم روح بدانکه روایت کرده است
 محمد بن یعقوب کلینی در جلد دوم اوصول کافی از حضرت امام محمد باقر بواسطه یاد این که حضرت
 امام محمد باقر فرمود که چون حق تم ارجح بنی آدم را خلق کرد و در دنیا آدم را از پیش آدم م برود
 آورد تا همان از ایشان بگوید بر بویست خود و بنیوت جناب هر یک از پیغمبران پس اهل کس که
 حق تم گرفته و از ارجح بنی آدم همان پیغمبری او گرفت حضرت محمد المصطفی ص بود و بعد از آن که
 اقرار بنیوت حضرت کردند حق تم بخواست بخواست آدم ص خطاب فرمود که یا آدم تو را که به پیغمبری
 آدم ص عارف که در راه داد کرد و وَعِنِّي قَبِيْمٌ چنانچه از برای بد افتد و مقصود تو
 از خلقت ایشان بد بوده است و چنان که از ایشان گرفتی چه چنان است خطی بلی رسیده که چنان من
 از ایشان این بود که بنده که من گفته و شریک با من ندانند خبر بر او ایمان بیاورند پس پیغمبران من
 و پیروان کنند ایشان را و مقصود من از خلقت ایشان این بود که فیضی عبادت بایشان برسد

و عبارت نبوت حاصل شود و صفت آدم ۴ عرض کرد که پروردگار احدیت که من بجهت
ازین زناست زکر و بعضی کو چک تر و بعضی ۹ نور بسیار است و بعضی را نور کم است و بعضی را
نور نیست مطلق خطبه الهی رسیده که ای آدم ۴ آنها که بزرگترند و نور ایشان بیشتر است از
بر بر بقیه من و در لیت جناب محمد المصطفی ۴ و به امامت علی بن ابیطالب و سایر فرزندان
موصوم آنحضرت دارند و دلهاشان موافق است و شوقا غنا عزیزه خواهند بود و مطیع هر چه موصوم
و آنها که نور ایشان کمتر است و کوچکترند ایشان را فرزند زبان دارند و اعتقاد بدیل دارند که اما
بطریق که باید طاعت چهارده موصوم کنند خواهند کرد و درین جهت نور ایشان کمتر از نور
خواهند بپوشد و آنها که مطلق نور ندارند که مانند که ایمان بمن و به پیروی من و ایمان برین پیوسته
و ازین سبب نور دارند و این اختلاف نیست که می بینی که در عالم تکلیف بفرشتگان را یک جاده راه غایب
خواهم کرد و هر کدام که در این عالم از نور حقیقت بیرون فرستند در آن عالم از نور موصوف بیرون
خواهند رفت و گواه دعای خواهند شد با وجودی که حجت را در دنیا بر ایشان تمام
خواهم کرد و سبب فراموشی مطلق نور موصوف خواهند داشت و مستحق عیب و عقوبت
من خواهند شد و هر کس از فرزندان من و نبوت جناب محمد المصطفی ۴ و امامت
علی بن ابیطالب یا زاده فرزندان موصوم آنحضرت دارد اما موصوف است آن موصوف بودی
آن نور را حاصل نژاد اما نور ایمان باز از زیر آن پرده غایت جفاقت بکسر خواهند بود اما
در روز منزلت پاهان دنیا که ندارند صفت آدم ۴ عرض کرد که پروردگار را راضی بود و داد
سمن کن

سمن گفتن تا سخن بگویم خطبه الهی رسیده که سخن بگوی یا آدم و بدان که روح ترا من
و طبیعت ترا منم از قدیم اما روح تو مجرد و دایمی است و طبیعت تو مختلف الاحوال است
است حضرت آدم ۴ عرض کرد که پروردگار چه میشد که این روح را بنوی خلق میکرد که تفاوت
در میان ایشان نبود و هر کدام که بنوی ساخته فرماید گفته در آن حالت قدرت و جبین
از ایشان سلب میکردی که قدرت آن بر موصوف بود تا بهمان نور باقی مسا شدند و نورشان
کم نیست و آن در کوان که ساختی نه اند در حالت تفاوت ایشان را بنوی میدادستی
که در حالت باز یایشان موافق میشد و غی نواسته که در دل مسکراشته و در زبان موقر
قابل باشند و هر را یک طریق و یک ساخت و یک شکل و یک انداز و یک طبیعت و یک
حسبیت می آفریدی و نور و رزق هر اهرام برابر میدادی تا در کمری بر دیگری سه بزدی و سخن
هم نگویند و دست هم نکنند و هرگز با هم مخالفت و نزاع در هیچ باب نکنند خطبه الهی رسیده
ای آدم ۴ بروی که من بتو عطا کردم و سخن گفتی و به طبع طهارت و جسمانی سخن بفایده گفتی
و دست بجائی زدی که جز از آنها ندری و داخل گردیدی در جای که دخل عقل تو ندارد و در
من خالی دانایم که بعلم تو در خلقت ایشان ۴ مختلف کردم و از داده من تعلق گرفت که ایشان
مختلف باشند و تدبیر و تقدیر من عین مصلحت است ای آدم بدان که هر ۴ کسی از داده موصوف
کنند و من اسباب رزق و حکم و آن موصوف را نتواند کرد و موصوف رزق و مدار تو و هیچ فریب
و من زنی نزد من نرزد و موصوب و رزق لایق آن نیست پس آن نبی با تو نخواهد رسید

و اگر مردم و موعود خلق میگردم که اهل عبادت عین ذات و حقیقت ایشان بر هیچ
 عواید و موعود لایق ایشان نبوده اند بلکه هرگاه کسی عبادتی را متعین ببرد و بگوید
 که این عبادت خوب است و نیک است و نفع عبادت می شود و نفع عبادت
 پس هرگاه من مردم را خواهم خلق کنم و با موعود اعتبار نرسم و تیراندازان نباشم و توبه
 در خود هیچ غرض ندارد و اگر مردم را بخواهم و بخلق خلق کنم که حق را بپایان غایم و ایشان
 بخلق و صحبت با نیکو من متعین باشند به جای آن حیوانی که در عالم
 نزارند که غرض من از ایشان نمیتواند که بی کنند باید همه در نور احدیت غنی
 در احق جایانم و هر کدام در راه حق ثابت قدم شوند و نیکو او کنم و بمنزل مقصود
 و هر کدام از جاده شریع روگردان شوند من نیز او را بخورد و اگر من بابت یکی خلایق
 بماند و مرا بمقصود رسد و لایق عبادت من شوند و شهادت من است که
 آیه تَرْفَعُ بَعْضُ اللَّهِ مَنْ لِيْسَاءُ وَيَهْدِي مَنْ لِيْسَاءُ و بعد از آن حق تمام فرمود
 یا آدم افرینش من بفرموده بیل نزارد و هر بار از حق خلق کردم و بخواهم خود را از راه حق
 بیرون ببرند و ترک نیکو هدایت میکنند و بظلمت کفری نهند ای آدم حق و این را برای
 عبادت نخواهند کرد و لایق فیض و رحمت من نخواهند شد و بهشت را از مردم برای کسی که عبادت
 و امانت

و اگر مردم و موعود خلق میگردم که اهل عبادت عین ذات و حقیقت ایشان بر هیچ

و امانت ابرین کند و وجهتم را از مردم برای کسی که حق تمام فرموده است که إِنَّمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ
لِتَأْتِيَ طَائِفًا وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَقِيقًا و بهشت را از مردم برای کسی که فرمان بردار
 کند و هر چند که منم جین بنده منم و جین که مطیع و فرمان بردار منم لایق بهشت
 و إِنَّمَا خَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ عَصَانِي وَلَوْ كَانَ سَيِّدًا قَوْشِيًّا و بهشت را از مردم
 افریدم برای کسی که نافرمان کند مرا هر چند آن کسی سید و زنی باشد ای آدم بدان که من ترا
 و ذریه ترا افریدم برای یکی فیض بنما برسد و در مرا جنت بنماید و فرزندانش نو فرزندانش نو و
 مطلب من از افرینش شما این بود که تا منم و بهشت وجود بیاد من بهشتا بغیر بهشت و
 بر این معنی است حدیث قدس که خدای تعالی بقولت کسی يَا أَيُّهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِطٍ
يَا كُوسِي كُنْتَ كُنْتَ حَقِيقًا فَاحْبَبْتُ عَنْ أَعْرَفٍ خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكُلِّ أَعْرَفٍ
 یعنی ای کوسی من کج بهشتا بودم یعنی منبع فیض و رحمت بودم و لایق ذات من این بود که
 فیض و رحمت خود را از منم که تمام که قابل فیض و رحمت باشند پس حق و بنی آدم را افریدم
 آن فیض و رحمت مثل حال ایشان بود و سایر مخلوقات که افریدم همه را برای نظام و وجود حق و این
 افریدم از همای عالم تا فصل عالم آنچه از مرکز خاک است و آنچه در دایره افلاک است و
 بهم مربوط گردانم که با یکدیگر بنی آدم شود و وجود حقیقت این غرض کند و درج نوازش بمعصیت

جسم فلان فیض از نوران دشت سیدن و در آب پداری و متکلی ادوات ایام لیلا
 و باز آن منعم را بنامه و از مستوع با بعضی ببرد و با بعضی و جوارح فکر منعم بکار
 و زبان محمد خانی را ادکته با بقول درگاه منعم شود و قابل فیض و رحمت نامند
 آخرت شدای آدم تر و فرزندان تر بجبهه این افریدم که غار از تابش کنم که ام کت در عمل
 باین دارم که غار یک جنبه نفس در دنیا خواهد کشید و جنبه قدم راه خواهد رفت جنبه که
 سخن خواهد گفت و چگونه زنده گانا و چه سوخت خواهد کرد و جای آرام شما در دنیا
 خواهد بود و در آخرت در راه که شما کجا خواهد و لیکن از تابش من این است که غار را بر یکدیگر
 که دیگری بر حال دیگری و غرض و در زیرت هر کس بر دیگران معلوم شود و هر کس کار
 طهر شود و یک بر یک ظاهر شود ای آدم چون زنده تر در عالم اول که است اوست بعضی
 شده بعضی نیک و اعدل و متقار و محبت و عداوت جسمی که بر فانیان است
 بعضی بر کار خود برنده و چون این روشت متقار و در این است متاینه در عالم روح
 باین است و غیر از من دیگری علم کمال دیگری ندارد و سزای بندگان فیض و رحمت و
 و حر و قسرت و سزای بدان غیب و نفعت و عذاب جهنم و دیر و ثبوت ازین
 باید عالم جمانه تکلیف باشد تا دران عالم آنچه در نفس الامر و قصت بر خلق ظاهر شود
 تا اینکه بدان که عذاب حقیت کم و نیل از نفعت و رحمت کم نبوی ظلم و محض میل باشد
 و عداوت من نیز ظاهر شود و معلوم صحت آیه این است که ما آدم اعلم خلقناک

باینست که از تابش من و بعضی بر کار خود برنده و چون این روشت متقار و در این است متاینه در عالم روح

و خلقهم

و خلقهم لا بدوک و ابلوهم ایتکم احسن عدا فی الدار الدنیا
 فی حیوانکم و قبل مما یتکم یعنی ای آدم بدو سبب که نیست عین نیست که افریدم ترا
 و فرزندان ترا تا حال هر کس حال این است که بر یکدیگر ناکدام که در عمل بهتر از دیگری میکنند
 در در و قیقه فالجانه در لطف ثنات و حیات در بر پیش از ثنات شما که هنوز قابل بودن
 لطف ثنات من نرفته است و لذلک خلقت الدنیا و الاخرة و برای همین که نیک
 و بد بر دیگران ظاهر شود دنیا که عالم عمل است و آخرت که عالم صفات است افریدم و تحویل
 الموصی و زنده گانا که لطف در قابل جهان است و هر که عدم لطف است افریدم و الطمانینه
 و المعصیه و عمل نیکان که طاعت نام نهادم و عمل بدان که معصیت نام نهادم و کجاست و انکار
 و جای نیکان را در عالم صفات برشت افریدم و بجای بدان را در عالم صفات جهنم افریدم و
 لذلک ادرت فی تقدیری و تدبیری و چنین اراده کردم در اندر زنده گفتم که جای هر کس
 کجا باشد و تدبیری کردم بطریق لایقی بر هر طایفه که سهم بر یکس نمود و بعضی نیک و بعضی
 خلقت بین صورهم و اجسامهم و بسبب علی علیه السلام که اشم کمال هر یک ازین که
 قدر قابلیت دارند تفاوت نمود اشم ما بین صرتهای ایشان و جمعی ایشان و اگوانیم
 و اخوانیم و از ان افریدم و تفاوت ازین سرگشای ایشان را عدهای ایشان را و در حقانی ترا
 و بسبب خلقت حال هر کس که اگر از آنکه این ترا سفید میکردم قابل ایشان نبود و آن ماه سفید اروا
 بقیت که بسبب عمل منان و متقار و باطنی دارند لایق سیاهی رنگ و بشیر ایشان است و اگر از آن

به هم است بر حال آن رنگ بینه میزند چرا که جایی دادن رنگ بینه در آن جسم که قابل سبب است
 وضع نمی دهد و موضع که باشد و هم چنین در هر یک از این درونی که لایق هر یک بر قدر
 دادم و اگر یک نظر مگر که نه زبانه ترازان که داده ام پخته فریزید یگان برسید و زرق هر یک را بجهت
 بوده است دادم و اگر یک حبه زبانه تر میباید هم است بر حق او بر دیگران میشد و ش هادی منی که
 وارد شده است که حضرت کسی خادگی را دید که بارت خود خا می کند و در حواج میگرد و اینست
 صورتی که می گویند که هر دو را را اگر کسی بایشه بانی بفرماید که خا می کند از آن
 خود بر خود پس روز دیگر حضرت کسی در میان بازار میگذشت دید که گدا در پای دار آورده چون
 کرد همان خادگی دید و دید بر سید که چه کرده است گفته در روز دس بعد کرده است و خا می کند که در
 خا می کنند آینه که خا می کنند این شخصی بانی گفته است که نماز این صحر بر بدین کوشش کرده اند
 داس هر یک بانی این باده است و او را گفته است و دیگران او را جزو حاکم آورده اند حکم بقتل
 صورتی که می گویند که هر دو را را آنچه کرده عین صلح بندگان است و ش عا گفته است
 اگر کسی ترا خبر میگرداند او مصیبت نواز تو بر میبازد خنده حق سبحانه و تعالی
 فرمود که ای آدم تفاوت گذاشتن باین مکاری و در زحای ایشان بسیار است تفاوت
 باین طاعتهم و معصیتهم بجهت تفاوت که است میان و میان زمان بر درای ایشان
 و معصیت ایشان باین معنی که هر یک که در درای زمان اگر چه یک زمان است اما زمان
 بر درای تفاوت دارد مثل اینکه اگر کرده ام که بندگان خا می کنند و هر کسی که خا می کند بر قدر که در

دینی غار

در دنیا خا می کنند و در آخرت دار و در وضع و خنوع دارد همان قدر ثواب یا و عطا فرام کرد و گاه که کسی
 برای ربا غار مردمان که مردمان پستند و تزیین و صیغ و شانی او کنند پس آن طاعت که در عین
 قبول الیصلین الذین هم عن صلواتهم سلا حول الذین هم بواؤن بینه دای
 حال کسی که در غار سهل و انکاری برای ربای مردمان خا می کنند و هم چنین بدان ای آدم که معصیت
 کسی بفر علم و عقل داد و پاک او مواخذه خواهد کرد پس از نادانان غافل که از بریده رحمت و دور
 و قرب و منزلتی نزد ما نرساند مواخذه معصیت از بقدر عاقبت حال او خواهم کرد و از نادانان که علم
 و الهی با عادت و آیات و دلائل عقلیه دارند بیشتر مواخذه خواهم کرد چنان که در باب حدیث وارد شده
 است که بخشنده و عطا دکنه نادان بر خدای تم آن است از بخشنده یک گناه نادانان و دیگر حق
 فرموده که ای آدم جعلت منهنم الشقی و السقیل پس در داد کردم که هر کس الهی می کند
 تفاوت شده بدینست که در هر کس طاعت کند و خدمت داشته سجده و نیک نیت باشد و القیصر
 و السامیع و الاعلی و الاصل و در داد کردم که بعضی بنا باشند و بعضی نابا و بعضی
 شوا و بعضی ناشوا باشند و القیصر و القویل و بعضی کوتاه قر باشند و بعضی بلند قد باشند
 و الجلیل و الرقیم و بعضی خوب صورت و بعضی زشت باشند و العالم و الجاهل و بعضی
 نادان باشند و بعضی نادان باشند و الغنی و الفقیر و بعضی ثروتمند باشند و بعضی بچاره باشند
 و الصبیح و المسقیم و بعضی تندرست باشند و بعضی رنجور و بیمار باشند و من یله الزمان
 و من لا عا هت و بعضی زینتی گیر باشند که قدرت بر راه رفتن ندارند باشند و بعضی پا بکوبند

وَسَدُّ رُوحَانِهِ فَيَنْظُرُ الصَّحِيحَ إِلَى مَنْ يَهِيَ الْعَاهَةِ فَيَجِدُ عَمَلًا
 غَاثِيَةً مَا يَكُنْ لَهَا تَنْدَرُتْ بَرَسْ كَرُخُورِ دَارِ مَدَنَتْ بَسْ حَمْدُ مَنْ كُنْ بِرَأْسِ
 دَرِ مَدَنَتْ وَلَيَنْظُرُ الَّذِي يَهِيَ الْعَاهَةِ إِلَى الصَّحِيحِ فَيَدْعُوَنِي وَلَيَسْتَفْتِنِي
 أَنَّ أَلْمَانِيَّةُ دَنَ تَنْ كُنْ دَا كُنْ كَرُخُورِ مَدَنَتْ بَرَسْ كَرُخُورِ دَارِ مَدَنَتْ
 كَرُخُورِ دَارِ مَدَنَتْ وَكَبِيرُ عَمَلِ بَلَاةٍ فَاثِمَةٍ حَزَنُ عَطَاةٍ دَنَ بَرَكْدَانِ رُخُورِ
 بَلَاةٍ كُنْ مَنْ بَادِ دَا دَا مَدَنَتْ تَابِكُ مَزْدَا وَدَمِ نِيكُونَا عَمَلِ خُورِ وَلَيَنْظُرُ لَغِيْنِي إِلَى لَغِيْنِي
 فَيَجِدُ نِي وَلَيَسْتَفْتِنِي دَا كَرُخُورِ دَنَ تَنْ كُنْ دَا كَرُخُورِ مَدَنَتْ بَرَسْ كَرُخُورِ
 نِي وَلَيَسْتَفْتِنِي دَنَ تَابِكُ تَنْ كُنْ دَا كَرُخُورِ مَدَنَتْ بَرَسْ كَرُخُورِ دَارِ مَدَنَتْ
 اَزْدَا كَرُخُورِ بِيَاةٍ وَجَعَلْنَا الْمَطْبِعَ وَالْعَامِي لَيَنْظُرُ الْمُؤْمِنَ إِلَى الْكَافِرِ
 فَيَجِدُ عَلَى مَا هَدَيْتَهُ وَبَدَانِ اِي اَدَمِ كَرُخُورِ دَارِ مَدَنَتْ بَرَسْ كَرُخُورِ
 وَصَحِيحِ اَزْدَا حَالِشِي وَخَدَمِشِ دَرِ دِنِيَاةٍ اَزْدَا كَرُخُورِ مَدَنَتْ بَرَسْ كَرُخُورِ
 حَالِشِي بَرِ دِيكَانِ ظَلَاةٍ اَهْلِ بَانِ وَخَدَمِشِ حَمْدُ مَنْ كُنْ بِرَأْسِ رَاهِ حَقِ رَاهِ بَانِ خُورِ دَا
 نِيَزْ قَبُولِ كَرُخُورِ دَا كَرُخُورِ مَدَنَتْ بَرَسْ كَرُخُورِ دَارِ مَدَنَتْ بَرَسْ كَرُخُورِ
 اَلَاةٍ نِيَزْ مَدَنَتْ وَخَدَمِشِ مَدَنَتْ بَرَسْ كَرُخُورِ مَدَنَتْ بَرَسْ كَرُخُورِ مَدَنَتْ بَرَسْ كَرُخُورِ

بسم

لَا تَبْلُوهُمْ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَفِيهَا أَعْيَضُهُمْ وَفِيهَا أَنْعَمُهُمْ
 پس برای این بن را افریدم که حمد و شکر من بجا آورند که قابل فیض رحمت من شوند و خواهم
 که این بن را از آتش کفر در سجنها و بلاها و در وقت بیماری و دولت و فقره از کفر خلاص گردانم
 من در روز خود و بر سر کوه جالبین سلام میزنم و بیان میکنم که چون کسی در حال سختی و در کسر و محنت
 و از این رنجی شود او را بدین دعا بخواند و دعا کند که این دعا باعث نجات و کمال حاجت باشد
 بهشت کردم و همچنین هر کس در محنت و عبادت من کند او را بواسطه دعا و کرم من و کرم من در روز
 اگر هر کس که گفته اند که این دعا را بخواند و ثواب بدهد و اگر هر کس که گفته اند که این دعا را بخواند
 و در دولت اگر بر طرف کند و در راه من خرج کند او را عوفی در دنیا و آخرت بهم و اگر هر کس که
 بقل فرزند از دواخواه کند چنانچه حدیث در رفته است که هر کس و چه فقیری را که پول را بخواهد بدهد
 در جای پنهان کند یا زیر خاک کند حق تعالی در وقت مردن او عطا کند که مرگد گدای پول را بانشینم
 بنامه و بر پشت و پهلوی او گذارند و او را عذاب نکنند و خطای او را ببخشند که ای مسکین آن پول را
 که من در دنیا افریدم که مثل کافری خلق باشد چرا او را در زیر خاک پنهان کردی و چرا او را پنهان کردی
 و گفته کسی در روزی که حاجتی را بزرگ کرده باشد در پنهان او را بخوابد که پیش موافقه بخوابد از او
 خواهد شد و هم چنین اگر بخواهد از قبل صرفی نماید یا در روزی دیگر یا بجام مرگ
 یا زین یا در آب یا در خاک یا در آتش یا در هر جای که خواهد بود که بخواهد این دعا را بخواند و ثواب
 حاجتی را از من بخواهد آن حق توانستی باشد پس موافقه میکند که چرا حاجتی را بخواهی برای خود

فَإِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ لَا يُسْأَلُ عَنْ سَاعَةٍ وَلَا يَنْتَفِدُونَ فِيهِ
 چون وعده عمر این پیر رسیده می تواند بنا بر آن زمانه و نه یک ساعت بیشتر از
 وعده از دنیا می رود و این را تمام است و مختصر آن نیز بهر محو الله ما يشاء و بليت حجة
 یعنی خدا اینست هر چه را خواهد ثابت می دارد و هر چه را خواهد محو نماید پس معلوم فرمود که راه
 بر نیرت حضرت امام حسین ۲ برود و از حقش که بگویم نیرت از نیرت چون برود و او را که از عمرش باقی
 مانده است دو سال بشود و از آنکه سال مانده است سال میزد و از آنکه روز مانده است روز میزد و
 دیگر از آنکه است که اگر برود و از آنکه روز مانده است روز میزد و از آنکه روز مانده است روز میزد و
 ستم بر حق برود و در کمال صبر این مثل اینکه مرا این کند یا اگر غیر باشد از آن
 پیش را نه اند و قادر باشد و کفایت باین بگوید و مانند این و خواه ستم مانند این که گفته و خواه
 بعد از آن که بر این کند مثل اینکه طلب از حق بر این کند و در منظور خود را بخواهد
 و تصدیق برای این کند با وجود قدرت خدا و اجل مستحق یعنی وعده که میان خدا و بنده
 در عالم روح با در هم دارد و حق نام برده شده است اجل مختوم است و اجل معلق معلق
 است معلق بر نظر آن اجل موقوف است پس وعده عمر این که تعیین شده است اجل مستحق است و وعده
 معین شده است اجل معلق است یعنی وعده بر طاعت و ایضا بدانکه حدیث در جمل کائنات و از آن
 که مالک جنتی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که معنی این نیز بهر آنکه می آید انسان انا خلقنا
 من قبل و لم یکن شئنا حیت حیات و زود که حق تم فرموده است که این عالم روح
 بر طاعتی آرد که ما روح را از هم بوجود آوریم و حال اینکه پیش از عالم روح هیچ چیز نبود و از آن

از منی

معنی این نیز بهر آنکه می آید انسان انا خلقنا من قبل و لم یکن شئنا حیت حیات
 که حق تم فرموده است بدین معنی که یک وقتی بود که این عالم روح بود و نام او را کسی در عالم تکلیف
 یعنی در عالم تکلیف نامش مذکور نیست **فصل دوم** از کتاب رتبه المباح در باب عالم تکلیف که روح
 ناقص است که از آن شد اقرت دنیا خوانند قال قد برك و تم انا خلقنا الا انسان من
 نطفة امشاج نبتک به جعلناه متینا بصیرا یعنی بر سینه ما فرودیم این نژاد از نطفه
 معینه که نطفه از غیب بر در در هم دارد و درش رنجت نطفه مادرش نیز از غیب بیست مادرش بر آن نطفه
 رنجت و با هم آمیخته شد چنانکه حق تم فرموده است فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ یعنی به
 این فکر کند که خدا او را از چه آفریده است خَلَقَ مِنْ مَّاءٍ ذَرَفٍ یَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
 وَالْقَوَائِبُ یعنی جدای تم او را آفریده است انا آب بره یعنی که پروان می آید از آن آب بی
 و از میان ستره پشت پدرش و از میان استخوانهای بسته مادرش دهشت وارد شده است که بر جمل
 قدس از استخوانهای پوسیده رزقه خاک نموده بر داشته کجاست جانی کل ضارم آمد دان استخوانها
 نزد آن گذشت و از روی انکار گفت که من محیی العظام و حی و متیم یعنی کب استخوان
 زنده کند این استخوانهای پوسیده را بی حق تم و می فرماید که اولم یزک الانسان انا خلقنا
 من نطفة فاذا هو خصیم مبین یعنی آیه ابو جمل که طاعتی آورد که ما او را از نطفه آفریدیم
 که حال آنکه آن دماغ ترشح میکند و مخامه میکند و خوب آن مثل او نیستی خلقه
 قال من محیی العظام و حی و متیم ابو جمل ملعون میگوید کب استخوانی که زنده کند

از آن که در این عالم روح با در هم دارد و حق نام برده شده است اجل مختوم است و اجل معلق معلق است معلق بر نظر آن اجل موقوف است پس وعده عمر این که تعیین شده است اجل مستحق است و وعده معین شده است اجل معلق است یعنی وعده بر طاعت و ایضا بدانکه حدیث در جمل کائنات و از آن که مالک جنتی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که معنی این نیز بهر آنکه می آید انسان انا خلقنا من قبل و لم یکن شئنا حیت حیات و زود که حق تم فرموده است که این عالم روح بر طاعتی آرد که ما روح را از هم بوجود آوریم و حال اینکه پیش از عالم روح هیچ چیز نبود و از آن

که زنده کند استخوانهای پوسیده و در زنده قُلْ حَيِّهَآ الَّذِیْ اَنْشَاَهَا اَوَّلَ
مَرَّةٍ یعنی کوی محرم که زنده میکند این استخوانها را خداوندی که بنوده آنها را افریده و اگر
 ابو جبریل لعین استعباد میکند این استخوانها متعفن میشود و هر زنده بجای می افتد چگونه ممکن است
 که دوباره ضای نفس آنها را جمع کند کوی محرم که خدا قادر است که این استخوانها را دوباره جمع کند
وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ در حالی که ضای تم بهر فریبشی وَ اَسْأَلُکَیْ جَعَلَ لَکُم مِّنْ
لِّشَجَرٍ لَّخْظِیْرًا رَّاقِدًا اَنْتُمْ مِنْهٗ تَوَلَّیْتُمْ خداوندی که از درخت سبز آتش
 برای نمایی افریند و شما از آن آتش می افروزید خوف فرمود که اندرخت سبز که ضای افریننده
 که آتش از آن بر دهن می آورد جبین است که در میان در راه شام منزل است که در لایق در درخت
 ابراهیمی غالب است آتش از آن بر دهن می آید و فافله از بایان که با می میرسد محتاج بآتش
 حق تم و درخت در دو طرف آن راه افریده است یک درخت حرج و یک درخت اقار و چون
 فافله شخی از درخت حرج میکند و بر شاخ درخت عقار میزنند بنوان حق تم آتش از درخت
 عقار بر دهن می آید و فافله از آن آتش می افروزند و طبع میکند و رفع چیزی خود میکند
 رد بر قول ابو جبریل ملعون میفرماید که آن خداوندی که قادر است که از درخت سبز آتش بر دهن
 می آورد قادر نیست بر اینکه استخوانهای پوسیده را بهم جمع کند البته قادر است بعد از آن
اَوَلَیْسَ الَّذِیْ حَقَّقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ یَقَادِرُ عَلٰی اَنْ یَّخْلُقَ مِثْلَهُمْ آ

خداوندی که

ایضا خداوندی که افریده است آسمان و زمین قادر نیست که مانند آسمان و زمین یک آسمان و زمین
 دیگر بیا فریند باز فرمود بیک بنی الله میتواند که آسمان و زمین دیگر مانند این آسمان و زمین
 بیا فریند وَهُوَ لَخَلْقُ الْعِلْمِ و حالیکه ضای تم افریننده داناست اِذَا ارَادَ شَیْءًا اَنْ یَّقُوْلَ لَهُ کُنْ فِیْکُوْنُ جز این نیست که امر او خلق بخیر
 بگوید و اراده کرد که چیزی از عدم بوجود آید همین است که میگوید بشو پس همان چیز در همان لفظ
 بهمان ایستاد و ترکیب و صفتی که ضای تم اراده کرده است موجود میشود و از آنوقت سبیده
 که چون ضای تم بهر دلیل و حساب احتیاج نیست چرا باید خطاب کند که بخیر که بشود این لفظ
 کن علت وجود آن چیز میشود و هر که از ضای تم اراده کند که چیزی از عدم بوجود آید و خطاب
 باو کند صفتی که یعنی مکرر که موجود بشو پس البته آن چیز موجود نخواهد شد پس این لفظ کن علت
 وجود موجود میشود و این صفتی با قدرت کامله خدا و عدم احتیاج خدا هیچ نمیشود و معلوم فرمودند
 ضای شعیان ما را از حق که که دقت میکنند که از آن فرمود که بر آن ای سخن گفتی که چون ملائکه علم غیب دارند
 و این علم غیب را در پس چون ضای تم اراده میکنند که بعد میرا از عدم بوجود بیاورد و میخواهند که علم
 ملائکه کند که بعد می از عدم بوجود خواهد آمد و ایشان ملتفت شوند و مشاهده صفت خدا کنند و بعد از
 مشاهده شیخ و تقوی خدا کنند و مستوجب رحمت و تفضل از باب الهی شوند از این جهت لفظ کن
 ایجاد میکند که ملائکه بشنوند و خدا را بآیند و تقوی خدا کنند و بآیند آن چیزی که تازه از عدم
 بوجود می آید خداوند حق تم میفرماید پس آن الذی سبیه ملکوت علی بنی و ابیه و جبریل

پس منزله بمانند از صفات لغوی ذات خداوندی که که بقدری اوست باری است از چندی
 بوی او بر خا میست و این بدان که حق قمر در ارواح بنی آدم حسیست یکی و یکی از این
 جنبین حسیست و صفات بوی افریده این که اصل روح باشد از نور خالص مجرد
 صافی از هر باطنه و غلبه و حیوانیت و نباتیت با وجودی که در این باطن
 در میان پشه که قابل صفت نیک و قابل صفت بد هر دو باشد و حتی را نه صافی بهر یک
 از این در صفت داشته باشد تا در آن تکلیف کنند چنان که نیکی بکن با وجودی که نفس او در او
 و او پس بدی کند و او را منع از فعل قبیح و با وجودی که ترک آن عمل بهر ابر او در او باشد
 تا آنکه این شخص بسبب تحمل شدن آن عمل نیک و ترک خواهش از بدی و ترک کردن عمل
 مستقیم ترک لذت قابل نفس در محنت خانی عالم نبرد پس حق قمر که از نور خالص و خیرات
 و نیکی افریده و بنیادین را از از غفلت محض و بدی سرور افریده و این را از نیک به معجون کرد
 هم تواند میل بجانب اهل کند و از ملاکه بهتر نود جهان که حق قمر فرموده است
 إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِيسَىٰ
 الْعَالَمِينَ یعنی بر سببیک خدای تعالی برگزیده حضرت آدم و حضرت نوح و خانه و از حضرت
 ابراهیم و خانه و از حضرت عیسی و آل ابراهیم و آل عیسی و آل عیسی و آل عیسی و آل عیسی
 عالم اند و خدای تعالی بنی آدم را بر ملاکه برگزیده است و از این جانب فرموده است لَقَدْ
 خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ
 یعنی بر سببیک

یعنی بر سببیک افریده این که بهتر از همه مخلوقات و بسبب علل این است او را از همه حیوانات
 بهتر و بهتر کردیم و در باب جور و جرم و دره کرم این فرموده است وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ
 وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْجَنَّةِ وَرَدَّ قَنَا حَمٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْكَثِيرِ
 مِنْ خَلْقِنَا فَتَفَضَّلَا یعنی بر سببیک برگزیدیم و گرامی کردیم فرزندان آدم که ایشان را در محراب
 و دریا سوار کردیم و ایشان را روزی دادیم از این که بزرگوار و زیاده دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه
 افریده ایم زیاده دادیم پس معلوم است که حق قمر این را از این مخلوقات افریده است و ملاکه که
 هیچ صافی و صافی از عبادت نیست و نه شرف و غضب در ملاکه نیست و این که شرف و غضب
 و مانع از عبادت دارند که نفس بهیمة و نفس آنکه بالقوة دارند پس اگر خود را از آدم نفسی که نجات
 دادند خود را بپناه رحمت بپایست رسانیدند از ملاکه که بهتر و افضل بیرونه و اگر ایام استیثات است
 کردند و آب شسته که در پناه غفلت سرد اند بهرام خرس شرف و غول ضلالت گرفتار فراموش
 و هرگز روزی نجات و داد رس طبعی که بپایست شرفان صوة نوازند کرد و در دام خوی شرف از ملاکه
 نفس که فراموش شده و شوکت است و از این طرف معجون است از ملاکه سرشته و زنجیرانی
 که کند میل این شود کم ازین و در کند میل آن شود به ازان و به به دانت که صفات بهیمة و غفلت
 در اینانی افریده شده است و صفت نفس این نیست بلکه صفات کاست بدین معنی که چون
 این در دام این صفات گرفتار است و خود را از دام این دشمنها میگرداند و خود را بخدمت محبوب
 حقیقی برساند و مشغول محبت محبوب بشود و آنوقت لذت بسیار از محبت محبوب میرود

و در چهار روز مجوس پیر شدند بواسطه اینکه از دام این همه دشمنان بسی خود را بجم و حال
 رسانیده است و مطمع نظری سواي هوا خواهي و در غرضي مجوس چيزي نيست چنانکه خداي تعالي
 ليک در صفاي خود ميفرمايد که **اَللّٰهُمَّ مَا سَدَّكَ خَوَافُنَا لَكَ وَلَا حَمَاءَ لَكَ**
بَلْ وَجَدْنَاكَ قَابِلًا لِعِبَادَةٍ فَعَبَدُوكَ يعني خداوند اينست که تر از براي ترس چشم و
 آهيد بشت عبادت غيظكم بلکه تر از لاي عبادت ميکنم و بايد دانست که چون خالق عالم اراده کرد که
 انسان را از خاک خلق کند يعني اراده کرد که قايي بآن خلق کند گمان نبود استخوان قايي آنچه
 خدا دارد از روح بني آدم که عطف بر مرده که اي روح بني آدم اراده از مني خلق گرفته تا پايه از
 خاک غلظت را براي مني خلقت کنم تا بخواه بواسطه آن قايي بطلب خود بر سر بيگي اين قايي که بقوي
 ميدهم بايد خود داري گيسته که با اذن من اين عفتوي از آن عفتو را که رغبتم تا مقرب رده من
 نوبه و اساک گمان در بين ماد و حرفي مدت چهار روز افزيد و در عرض دو روز سائر مخلوقات را افزيد
 و بار اول بني آدم خطاب فرمود که اي بني آدم اين ميان فائده عالم و اين باره است که عالم را
 بطليل و جور شما افزيدم و شما را بطليل و جور من مجبور چهارده معلوم پاک يعني همه عالم طيب و صالح
 عليه السلام افزيدم و اين خطبه را در روز جمعه بار و پنج بني آدم فرمود و بعد از آن فرمود که اين روز
 بر من نيست و بر است پسران من و بولایت علي بن ابیطالب بياي زنده فرزند انش عليه السلام
 داريد همه گفته بگو اقرار دارم بعد از آن حق تعالی فرمود که من خواهم شما را بجهان عالمي بشري
 سازم تا بضع لذت بشمار بر سر و از خدمت تر از دوي آندمي و صف بجا بداريد شما را بجهت

اعلام به

اعلا خواهم رسانيد چون خداوند قدر و زوال جلال با دره اي نياز ولا يزال خواست نزد
 قايي بنان بجا و شمل کند لطيف روح اين در بجان قابل نمود کرد با و از کرم گفت
 شکر گفت بخواهم که حيات کنم عالم و آدم اين خوانست کنم کرد و در خدمت که بندي چه سر
 ملک خشم سيلانت کنم و در کني عقيان من دانا يعني که غنيت در پناه زلفات کنم
 پس چون ارواح اين شده به نيتند از ندي خود را بر جاي نديدهند و بسيار متعجب شدند و شوق فداي
 گردانيدند و گشته فاکه رنده خداوند آن جسر الرقيق مابدين مسنون خواهم بود و آنچه سعي مداريم
 اطاعت کوشش خواهم کرد بعد از آن حق تعالی چنان گرفت و ملائکه را مخاطب کرد و اي من عالم کرد
 که بر انبياء کاي ملائکه جمعي باین قايي روح از خاک خلق ميکنم که آن خاک من رنج بابت آسم و با بيا
 و اين همه عنبر عسفر با هم آميزش ميدهم و بينات مي سازم که از آن بهتر متعجب نباشد و آن قايي به توفيق
 ارواح سببم و از اين چنان گرفته ام که با وجود قدرت و عجز و خوارش معيت خود داري کنند و نا
 فرمان من نکنند و لايق نماند اي عالم ملاقات نشوند و اين معنی را حق تعالی در آن مجيد فرموده است
وَاَوْفَا لِرَبِّكَ لِيَعْلَمَ اَنْ اَنْتَ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً يعني بگو اي محمد چون فرمود در بار
 تو ملائکه کاي ملائکه بپايند که من از خدا هر اربعه جسي مي سازم که ارواح در آن جسم لقي کنند و در
 رنجي جا بگيرند و عبادت من کنند و نسخا بعد از نش و طاف بعد از طاف بيايند و بر اين ملاقات
 در اسام دايي چند قرار داد خواهم کرد و آنچه در عالم روح در بطن اين است در عالم جسام
 از اين بظهور ميرسد و نفاق و خدش هر يك بر ديگران ظاهر شود و عدوت و نفاق و عناد خود را بگوئي

و تیره نداشتند پند هرگز نیتواند درخت را ببرد خند سر جیب داشت و هیچ عمل او
مقبول نبود چرا که علی بن خدیج قبول نداشت خلاصه چون قالیب شده خط بلالی رسید که ای
روح حضرت آدم ۳ گفت بلیک ای پروردگار من خط بلالی رسید که این قالیب می بینی این
بموقوف نموده هم و نماند مدت عرست و هرگز این که دارای ازین قالیب عمل نخواهد آمد
و این قالیب جسم را بتوسیه هم پس اگر شرط میکنی که آنچه بکنی و عطا کنی عبادت است بجا
بیاری و آنچه بدی و عینان ~~موجب~~ ترک کنی بر شرط خود و خواهی کرد این قالیب
قبول کن و اگر خواطر جمع بینی و نمیتوانی این امانت که دارای این امانت را قبول کن ای
من بپایان و زمینها و کوهها تکلیف کردم که این جسم را عطا کنم و آن جسم بیوان احتیاج
و هم باشد و تکلیف برایشان وارد شود و آن جسم را بر این سپارم ایشان رسیدند
و قبول نکردند و الحال ترا تکلیف میکنم اگر با بقوه بر داشتی بکار کردن دارای این قالیب
قبول کن و گرنه قبول کن و اگر این قالیب بخت بخت و هلاک هر روز میشود و میتوان بود
یعنی هرگاه باین قالیب طاعت و اعتقاد امری کردی و بچشم بهر جا بگفتم نگرانی و با کوشش
تو را بگفتم بشنوی شنیدی و باز باین قالیب هر چه بگفتم بگو بگفتم انوقت که است و عهد مرا
را ادا کرده و قابل و لایق رحمت من خواهی شد و اگر انسان اختیار برست خود را می خورد دادی
و هر گاه ملک کردی و هر چه بگفتم بکنی و هر گاه ترغیب و عذاب خواهر و ادای آدم جای طبعان
و تیره

و صورت در دنیا بر خیزد حسن لطیف که مافوق آن متعین است سافیه پس خط بلالی
که ای ملا که این جسم غایب و این جسم غایب را که می بیند برای روح حضرت آدم
که بر این جهان است از بیم فاد الاسوینده و تفتت فیه من رونی
فقط الاسوینده پس چون عینی این قالیب در دست اندام کردم و روح
محبور را که قبل ازین از بیم بودم نترس و الاسوینده برای قالیب آدم پس ای عظم و جمال
و تیرستی و لطف و شرف که درباره این مخلوق خود را در سجده کنه و عبادت
یکبار سجده میکنند پس چون این خطب بجا که رسید همه گفتند ستمعوا و اطاعت
یعنی شنیدیم و اطاعت میکنیم اما بلیس ملعون که بهتری از این است و در زمره جنات
بود و خواهش کرده بود که در زمره ملاک باشد و حق تعالی او را در صف ملاک جاداده بود
و عبادت بسیار میکرد و بنظر هر چهار تنش از همه بهتر بود و آن در عالم باین بود که از خود
را می بود این همه عبادت میکرد و باین سبب داشت و خود را از ملاک که تیره است
و بر عمل خود خور بود و جز از این نداشت که عبادت را اخلاص در راه است هر چند حق تعالی
بملاک میفرمود که باید خالق را از برای می باشد و بعمل خود خور میباشید چرا که توفیق
و این عبادت از جانب حق تعالی است و هر چند که عبادت هیچ کاری نموده است چرا که ملاک
سباب است نه کار که چنانکه مسلم است که اگر که و قون از تجاری در شرف باشد و اما از راه

خداوند چون خالق عالم امر کرد جلالت که سجده برای عقلت و جسد خدا گفت پس این خلقت
عجیب و غریب که خلق نموده است پس این ملائکه که سجده کننده بودند باز آنکه بپایان
باجای که بر کعبه بودند هر یک را بر سر راه خدا سجده نهادند و آن ملائکه که سر آمد در سجده بودند بر سر
سر از خجسته بر داشتند و اندک آرام گرفتند و دوباره با اتفاق سایر ملائکه سجده نهادند و دست
مقل ایشان نیست که مقلان در هر رکعتی دو سجده میکنند و سجده اول بعد از این است
مادر از حق برای سجده و تعظیم کرن افزیده است و در این برای حال از او بود و سر بر داشتی از او
بمعنی موجود شدن قابل است و در دنیا و سجده دوم ترک قاب است سجده تعظیم است و در وقت
سرن خفته هر ملائکه سجده اندک پس که از جماعت جبران بود و غایت حارث بود و او را خدای قسم
ابلیس نام کرده بود پس این که مردم را جبران میکنند و از جافه حق برادری نیست و جبر است
آن ملعون سجده نکرد حق نم فرمود که ای ابلیس الآن تَكُونُ مَعَ لَشَارِ حَيْثُ بَدِئْتَ
نزد پر شده که سجده نکردی با اتفاق ملائکه ابلیس گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْكَ من بهتر از آدم و حوا که
خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَ مِنْ طِينٍ مرا از آتش ساختی و او را از گل و او را
از گل ساختی سرش خطی خطی ابلیس که ای ملعون تو مسطور ندی سجده کردن تو را چه
باین که مسجود تو خدایات مانور سر مسطور کرده اند که عمل کنی هر تو که فرموده اند باید که عمل
کنی ترا لایق نیست که از او بر حکم خالق عز و جل بدوری ابلیس گفت إِنِّي لَمِنَ الظَّالِمِينَ
خوار کرد

خواهم کرد مگر این که سجده باین جسم فلان کنم حق نم فرمود فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ
رَجِيمٌ پس بیرون رواجی مکان مقدس که نواز درگاه رحمت مادرانده شدی و نه میشدی
وَإِنَّكَ عَلَيْنَا لَكَبِيرٌ یعنی که بر تو لعنت من تا روز قیامت یعنی
آن روزی که این آدم را با فرزندان او در یک صحرا جمع کنم و حاکم اهل آن بنام شیطان
کلیان سخن میشنید گفت خداوند عباد شما که گردانم نزد آنها را بمن بده حق نم فرمود که نزد
او در دنیا بنواهی مادر اقرت که تمام شدن ندارد ابلیس گفت فَقَدْ رَأَيْتَ نِفْسَكَ فِي الْوَحْيِ
نزد مرا بده حق نم فرمود که چه بنواهی نزد عبادت های خود را ابلیس گفت النَّارُ الَّتِي يُوعَدُ
الْمُكَذِّبُونَ یعنی مرا صلت بده تا روز قیامت که آدم و فرزندان او را محصور خواهد کرد
خطی بللی رسید که ای ابلیس فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ
یعنی ترا صلت دادم سر و پای تا روزی که عالم تکلیف با شما رسد و پنهان و او را همه را از
نزد بنا رحلت کنند و خانم پنهان یعنی محصور هم رحلت کند آخرین فرزندان او که نام مبارک
مردی آن محصور باشد و از نظم حجت غایب باشد پس چون انقضت نماید روزی که وقت الملکوت
تا از زمان ترا صلت دادم که زنده بماند و در روز قیامت کتاب مجتبه بنواهی رحلت ابلیس گفت مرا
بر فرزندان آدم تسلط بده که ایشان را از راه برسم به بنوی که من ایشان را به بنیم و ایشان را بکنیم
خطی بللی رسید که ای ملعون ترا نقطه دادم و هر چه خواهی کن ابلیس گفت فَتَبِعْتَنِي أَكْثَرُ النَّاسِ لَا

اَوْ ذَهَابًا قَتَلْتَ خَلْقًا مِمَّا وَآبَا بَعْنِي بَكْرٍ رَكَابًا اَزْطَلَّ وَفَوْهًا جَرَا كَمَا كُنْتُ اَمَّا
 مردمان بدرد ما را در زیر ملعون گفت هرگاه بعد از آن باین مرتبه است پس چرا گفته اند که گفت چرا که
 حواطر تو گفته اند که در درش و مغرور آفران است و پدرش امیر المؤمنان است - گفته اند من
 که از آل تادوز مشر - مثل انور بابت کس نباشد در جهان - از پدر فرزندش و لاف می خیزد
 هم زمانه در مغرور آفران - در شجاعت از او بزرگتر کسی چون او نبوده - در سخاوت صدیقه عالم
 برادر او برهان - در فصاحت ناطق تا قبل آیت یسوق - در صفت مطیع غرض و طاعت سیاق و کلام
 در خاک محنت در ریغ و کرید - دل بجزرت در غم طغیان بچشم خوفش - سر خانه نداده نقد
 در ذکر عاقل - عفو از دشمن طلب کرد از برای بشیطان - کمال سکندر از اینجا بودی غم میشد آب
 هر که دیو بود مبدویش در آن رست لمان - من برای خاطر دینی و حسن تو چنانچه توان از برای
 نقشش کردم در این - این چنین مفتح بایستی و در این خدمتی - کسی کرد و خواهم که در خلق و جهان
 فخر این پس که خوشنودی تو از من ای برید - تا تمام بود از دیوان - ای جهان
 ای شیطان جان نثار خاک غم بر سر کشید از راه ده فغان - اَلَا هَئِنَا اللّٰهُ عَلَیْهِمُ الْکَافِرِیْنَ
 حمله بلین ملعون قسم یا کرد که خداوند جهان فرزندان آدم را از راه بران بریم که در عالم
 بکنند در لغزش جمله کینه و ریش - هم برایشی و علهای بدین که لا یجود الا الله
 شایسته و نخواستی چنانچه از خاک گذارند یعنی شومنان خالص و شیوه نیا عشره اند
 خواهند بود پس ایس این گفت برادر که لا یجود الا الله هم بر این که خواهند بود و باز و لا

منتهی

خالصه ای که از برای خداوند است
 از آن که در این عالم

و لا یجود الا الله هم بر این که خواهند بود و باز و لا
 نلیتیت کن اذ ان لا یجود الا الله هم بر این که خواهند بود و باز و لا
 بدام جیل و تدر بر خود اسیر کرده است دای ببال گناه که کوش و دماغ اهل ایمان سینه و جسم
 ایمان را برون می آورند بدون حکم خدا و رسول خدا حمله سلطان ملعون کشتن زبانش
 باستی خواهم اکنه فلیخیر الله خلق الله پس بر این که خواهند بود و باز و لا
 و این اینه شریفه دلالت میکند بر اینکه هر کس تغییر خلق خدا داده است چرا که خدای تم خلقی
 بنو خلق کرده و این که همین که تابع نبوت و غیب میشود و کج خلق میشود چنانکه در عالم روح
 در محبت لشکرهای عقل ذکر شده چرا که بیان ندان از عقل است و کسی که غیب میکند در حال غیب
 مانند دیوانه است و از عقل بیگانه است چنانکه پرسیدند از جناب امیر المؤمنین علیه السلام از غیب
 حضرت فرمود اَوَلَمْ یَجْعَلْ لَّکُمْ جَنَّاتٍ وَّ اَصْحٰبًا یَّحِبُّ اَوَّلَ غَیْبٍ دِیَوَانِی است و از غیب
 است پس معلوم است که در حال غیب عقل نیست و جلال و حق تم تکلیف به بندگان در عالم روح
 کرد که ای عقل تو نه پس هرگاه تابع عقل نشدند تابع جلال نشدند آن خلقی که راه است تغییر دادند
 منتهی این که بصفت عقل نشدند جز است در بصفت جمل و هم چنین است بر افعال مثل اینکه خلق
 در عالم روح که غف و جوارح که بن عطف یکم هر کجا مانده است و باید امانت را بجا نماند کند غفل
 اینکه باید دل را محال محال و محبت من و محبت محمد و آل محمد پس چون ایس ملعون شرط
 کرد که در تریب آدم را از عبادت حق برون برو حق تم فرمود که ای ایس هر کس از فرزندان آدم

که در عالم تحلیف بواسطه بزرگان و بزرگان امانت من نکرد و اطاعت نکرد و سخن بزرگان
 نشنید من تر با دشمنان سازند و در دلت که تو دشمن فرزندان آدمی و بعد از این دلیل
 واضح و برهانهای مسلم طاعت تو کرد و متابعت تو کرد و او را بدام تند و بر وجه خود
 میتوان آورد و آن طایفه که پروی تو کنند لشکر تو میباشند و من تر و بزرگان تو
 خواهم بر و تو در دلهای ایشان و در دلهای ایشان و فرزندان ایشان و شایگان
 فی الاحوال و الاحوال و شایگان ایشان کن در دلهای ایشان و فرزندان ایشان
 و از هم و ایشان و وعده زبانی و ایشان را بدام خود بیاورد که حجت من بیا
 تمام شد است این عبادی لبس لای علیهم سلطان بر سر تن که از تسلط
 بندگان من نیست و من بندگان ایشان است که بر نحوی که بروردگار عالم امر کرده باشد
 و در برابر که فرموده است در این بابی بایه هرگز از این منقلب نشوی و در برابر
 کرده است باینکه هرگز در این بابی بیا نشی چنانکه ابوزرعی که عنده از جابر بن عبد الله
 که در مذات منم بایر بول الله مر موعظ کن حضرت فرمودند که اعدتک ملک
 نکت شاه یعنی بندگان کن بروردگار خود را به نحوی که که گویا تو بروردگار خود
 می بینی فایانکه ان که حق فایانکه بیا که هر چند تو را اندیشه بی خدا
 جسم نیست که دیده خود بکن خدا تر می بیند و ابوزرعی که را بایر بول الله نقوی
 جیت حضرت فرمود که اکتھوی ان لا ارا الله حجت طاعت و لا
 یغفرک

و لا یغفرک حجت احرا که در دلهای که تو را از این نمی کرده است و همیشه تر بپند
 در دلهای که تر از امر کرده است که این باشی حق تعالی بایس معلول فرمود که تر بر بندگان تسلط نیست
 الا من اتبعک من العاویین مگر کسی که پروی تو کند از بندگان و ان حجت
 لموعیدهم اجمعین و در تنگ جبهه و عهده ایشان است که مگر بجهت خواهند فرستاد
 سبعه ابواب جهنم است لیکن ابواب منم جزو مقسوم از برای هر دردی
 که روی ایشان معین شده اند که از آن در داخل جهنم نشوند بعد از آن حق تعالی فرمود که ای آدم
 نقیص من کن و مرا متزید بول از صفات نفس در عالم روح آنچه با آدم تعلیم داده بود از حقیقت
 آدم تعلیم داشت و آنچه ملائکه فیض علیه الرحمن در تعبیر خود فرموده است که حق تعالی حضرت آدم را در شب
 خلق کرد و او را صلوات الله علیه در کن حضرت آدم در طریقه جبهه آدم از نقیصه کل آدم خلق کرد
 و این نیز که در عالم اسکان وجود بهم رسانیده بود همه بر ملائکه عیان کرد چنانکه حق تعالی فرموده است که
 و علم آدم الاسماء کلها که عوضتم علی الملائکه من حق تعالی حقیقت
 چیزی را بجهت آدم تعلیم فرمود و بعد از آن که آدم در عالم جمادات منقلب شد در روح
 تلقی در قالب کرد حق تعالی آن شباهت ملائکه عیان کرد فقال آیتھونی باسماء
 حق لا یران کما حق صا د قیاس بعد از آن فرمود که ای ملائکه هرگز در کسبه حقیقت این شباهت

ذات مرار احتیاج داننا و صفات محمد بن بابکی بجای آورند و مرابزرگوار بدانند و بهشتانه آن کلا
 اَلَا اَنَا بَخْتَه اِسْمَکَ نَسَبْتُ بِحَجِّ مَبْرُورِی بَنِی عَمْرِو بْنِ اَدَمَ دای تو اَدْخَلَا جَنَّتِی دَخَلْتُ نَزْوِی دَرَانِ بَهْشْتِ
 که من برای شما ایام کرده ام و نکلا من تشریف و تجزیه از سره کای که من برای شما از نیکم و لا اَقْنَا
 بِخَلْقِ الْجَنَّةِ و نَزْدِکَ دَرِکَ نَسَبْتُ مَرُوبِی دَرِکَ نَزْدِکَ مَرُوبِی دَرِکَ نَزْدِکَ مَرُوبِی دَرِکَ نَزْدِکَ مَرُوبِی
 عَنِ الظِّلِّ لِبَنِی دَرِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ
 و لَعْنَةُ رَحْمَتِ بَرِکَتِ بَنِی بَرِکَتِ بَنِی بَرِکَتِ بَنِی بَرِکَتِ بَنِی بَرِکَتِ بَنِی بَرِکَتِ بَنِی بَرِکَتِ بَنِی بَرِکَتِ بَنِی
 که بروردگار عالمیان است بعد از آن حق تعالی بنمود که ای بنده من ادم که این محبوبه و خواهر و این
 حوراء و جنات حواء که گزینی است بوقت تو میهم که از نو بهره و لذت بری و بر حال او شادمان
 سوسن عتقا بعل صانع که در مرتبه صلوات است بانی نموده اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ
 عرض کرد که خداوند تعالی سلام خطاب از سریه که در وقت امتی حواء علی اَصْدَاقِ الْمَعْبُودِ
 یعنی بر توفیق و عتقه تو دارم که بر خود حواء جواب بلا فاطمه است که قَبِلْتُ لَکَی وَبِحَجِّ لِنَفْسِی
 عَلٰی اَصْدَاقِ الْمَدْعُوِّ بِنِی قول کردم سر و حج حواء برای خود بنابر عهدی صدق که گفته اند بِنِی صدقات
 و بعد از آن خطاب الی رسیده که یا اَدَمُ و یا حَوَّاءُ یعنی ای ادم و حواء اَدْخَلَا جَنَّتِی دَخَلْتُ نَزْوِی
 آن بهشتی که می برای شما از نیکم پس حضرت ادم عرض کرد که خداوند احببته من که گزینی و لذت و او
 بمن خطاب نمودی عتقا دارم که او را از روی خواهر طریقی مشاهده کنم و با وصیت دارم چرا که در کم مقصد
 و با بخت

و با بخت اوست و بسیار از نیکم دارم که او را عتقا و مشاهده کنم خطاب الی رسیده که ای ادم عرضی
 او را مشاهده کنی بر خیز و بر بزرگ او و او را بنابر طریقی مشاهده کن و از وصیت او ارام بگیر و بعد
 که من احباب تمام عالم را ببینای وجود تو از نیکم و وجود تو را بطریق وجود جناب محمد المصطفی
 از نیکم و حواء را نیز بتو از نیکم فرمودم که با وصیت به ای و الهام بتو خواهم کرد در وقتی که با و هم صحبت می
 طریقی مشاهده کنی بتو ایام خواهم کرد و با از نیکم و کام نوزید و از نیکم و اولاد بهم رسد و زمین از نیکم
 من سبکی شود و اولاد تو مرعبات کنند و از عبادت من فیض دنیا و آخرت ببرند و در معاش و معاد
 بر خاک عالمیه شود و از نیکم و فیضیه اولاد شما بر سر منش و خواهم از میان زن و شوهر از نیکم و
 زلف منظر شوهر بنیت بهم و سال اولاد و زرعیت و حیوانات و طله و نفعه را برای ایشان خلق کنم
 و بر ایشان نسبت اتم و این معنی را می تم دلان از نیکم است زینَ لِلْبَنَاتِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ
 مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِطِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَآبِلِ
 الْمَسْقُورَةِ وَالْأَخْلَامِ و آخرت بخت حواء تم نسبت داده است برای مردمان و هستی
 و خود را می از زنان و فرزندان و طله و نفعه و کسبان نشان دارد چهار زبان و زرعیت ذلک
 مَتَلَعُ الْجَبَلِ الدَّقِیْقِ بَعْدَ اَمْنِ نَابِیة زینما دنیا است و اَللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ حَسْبُ
 الْمُنَاسِبِ و نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ نَزْدِکَ
 عالم را در باب مواصالت فرزندان او با و عدم فرمود و چنان توفیق مواصالت بر حضرت ادم
 مستکشف شد که دلش به طریقت شد و سخن تم ادر اهر کرد که بر خیز ای ادم بر و بسوی حواء و حال او

بر تو مبارک باشد بعد از آن حضرت آدم هم بنزد حواء و حواء نیز چنان مشتاق روی آید
که نزد یکدیگر بود که استقبال آدم رود و آبرای ایستاد مردان بایه رحم و محبت و شفقت زبانه از
داشتند مانند این سبب حق تعالی امر فرمود که آدم هم بنزد حواء رود و حواء نیز الهام نمود که
حضرت آدم هم غایب پس چون اطاعت امثال آدم را مامور شد حضرت حواء از پیش روی
برخواست و ادغم دست حواء را گرفته او را در پهلوی خود نشاند **دولت آن است که به خون**
دول آید بکفار خندم از بسکه آدم سوخت حواء را داشت درش طاعت نداشت که روی او را
نه منینه و دست مبارک خود را دراز کرد و بر نه چهره داشت که بر صورت حواء عاقل بود بر پشت
چون نقش بر آینه جمال نورانی نهاد و آن چهره را خالص و دید بهشتی از دست بر داشت
و آن صورت زیبا را مشاهده نمود و دلش مایل شد و حواء نیز از شوخی آدم علیه السلام گردید یکدیگر
در خوش گیند نه چنانکه حق تعالی فرمود است در آن جمیع که **فَلَمَّا تَعَبَتْهَا صَلَاتِهَا**
خَفِيفًا فَمُرَّتْ بِهَا یعنی چون حضرت آدم هم حواء را شک در خوشی گرفت حواء حالت
پس ایشان در آن بهشت میگذشتند و عبادت الهی میکردند و در بهشت وارد شدند که طریقی
در باب یکدیگر ایستادیم بهشت بود آدم حواء در آن بود و گفتند آفریده شد پس فرمود
در تغیر فرموده است که آن بهشت بزرگ بود که در روی زمین است و محصور همان حدیث فرموده که
که اگر در بهشت آسمان بودند هرگز ایشان را از آنجا بیرون نمی کردند خندم چون حضرت آدم

با حواء

و حواء در آن مکان مقدس عبادت حق تعالی مشغول میشدند و شیطان ملعون بر ایشان
و عطاوی که داشت زبانه شد و هر چند فکر کرد که چکار کند که آدم حواء را از در بهشت قرب و منوات
ببازارد اما آن فکرش بر آن داشت که چون حق تعالی حضرت آدم و حواء را ندی کرده است که در بقعه معینه
منوره مقدسه که در میان بهشت واقع بود در آنجا داخل نشوند و عبادت نکنند و آن شیخ
که خداوند تم ایشان را از تناول آن منع کرده بود و در آنجا حواشی بود که از جمیع میوه حاد و آن درخت
بود از انگور و انجیر و نار و سیب و به و کدو و سایر میوه ها که در عالم پشته و حق تعالی منع کرده بود
که آدم و حواء را که آن بقعه نشوند و در آن درخت میوه نخورند و بر بزرگوار میوه را بر ایشان مباح
کرده بود پس چون ابلیس ملعون دید که حضرت آدم و حواء از روی تقوی و اقبال عبادت خواستند
نمی کرد که باید ایشان را بطریق نفی و خیر خواهی از راه بیرون برم و غلبه را که خدا ایشان را منع
کرده است همان ملای بر ایشان زمین دهم تا ایشان سر یک آن عمل شوند شاید که از در بهشت قرب و منوات
بایستند و دل من ساکن شود پس آن ملعون بفریاد آمد و گفت ای مادر بون و آگاه باش که حق تعالی
عقب کرده است و از درگاه رحمت خود را نداده است و ملائکه را نمیکند از آن که بهشت شوم و سیر بهشت کنم
اگر از درگاه خود بجای دهی و داخل بهشت بشوی که در درگاه تو سیر بهشت را کنم البته اجر و ثواب
نزد خدای تعالی خواهی داشت ما را احوال ابلیس را بخش آمد و او را در درگاه خود جای داد و در آن
شد پس شیطان ملعون زبان مادر را مضطرب کرد که سخن نتوانست کرد و آن ملعون بجای زبان ۵
پس سخن آنکه وحدت دیگر در درگاه است که ابلیس ملعون بشکل مادر شد و داخل بهشت شد و این حدیث صحیح است

هنگام آن ملعون بفرشته نرسد و چون ماری در بهشت بود که بگفتن خواهد سخن درین حق
و دوستی با خواهد داشت و این گفت ای حواء بدان که مکان در بهشت و جای رخت برای عبادت
مناسب است همان بقعه است که حق تم شمارا نمی گردانست که در آنجا نزدیک و از غار آنجا برآمد
کنی که در شیخ عبادت خواهی برد حواء گفت چگونه بنواهند که معبودی مرا نمی کنند در آن مکان
بر آن مکان و من در آن مکان قوم و در آنجا عبادت کنم که حضرت فیم شد و ابلیس گفت آنچه گفته
راست است اما حق تم شمارا نمی گردانست که در آنجا عبادت نماید و نه باشد اما اگر آنجا عبادت نماید در آن
و بعد از عبادت در سا بر اطاق بهشت بر کنی حق تم رخت و شمارا درین مکان منع کرد که در آنجا
نباشند تا آنکه از آن سخت گزید که ملک باشد اما اگر خواهید که آن باشند و خوار کنید و عبادت
بکنند البته شمارا منع نیکند از آن غلغلان در این بقعه و از خود این سوره این شود چنانکه حق
میفرماید که ابلیس ملعون گفت باین که یادم و حواء که هَلْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
لَا اَنْ تَكُونُوا مَلَائِكَةً اَوْ تَكُونُوا مِنَ الْخَالِدِينَ یعنی هر دو کار شما شمارا نمی گردانست
از نزدیک شدن باین رخت مگر آنکه خواهید فرستد و بخواهید که در آن بقعه مدام محبوس
و ناسخ شما این كُلَا مِنْ ثَمَرِهِمَا وَلَئِنْ كُنْتُمْ عَلَيْنَ مِنْ عَذَابٍ لَدُنَّكُمْ و قسم یا گردنزدایش که بخدا قسم که من برای
از جمله خبر خواهم فدای شما میروم و پس ایشان را در بهشت داد چون حضرت حواء از ایشان این
نصایح و خبر خواهی را دید نزدیک شد و در آن بقعه مشغول عبادت شد
و خلیل فرستاد و وقت بسیاری در نزدیده و معلوم است که در آنجا که مقام خود را میبرد

باشد

باشد رخت حاصل میزند پس چون حضرت آدم و حواء را در آن مکان دید گفت ای حواء چرا این کار
خوار گفت که اگر تو نیز بیای و درین سجده تناول کنی و در این مقام عبادت کنی بقیع عبادت خواهی بود
حضرت آدم ۴ هزاره شوق عبادت داخل در آن مقام شد و از آن سجده تناول کرد خطای الهی رسید
که ای آدم حواء الْمَدَامُ كُنْتُمْ اَنْ تَكُلَا مِنَ الشَّجَرَةِ وَاَقْلَ كَلَامَاتِ الشَّيْطَانِ كَلَامًا
عَدُوًّا مَبِينًا یعنی آیه شمارا نمی گردانست که نزدیک این رخت نزدیک و آنجا گفتیم که باینکه شیطان برای
شما دشمن است ظاهر حضرت آدم و حواء از کرده خود پشیمان شدند و گفتند رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا
بَعْنِ بَرَدِكَا را رسم کردیم بغض خود و این که تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَائِرِينَ
در نماز خایری و بر ما رحم کنی بر آیه ما از جمله زبان گویان خواهیم بود خطای الهی رسید که ای آدم
و حواء برون روید از این بهشت و باین روید برین و بجانب بی رختی شیطان و در آن رخت پشیمان
در رختی فرزد هم و بهره رختی داریم چنانکه حق تم فرمود است اَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ یعنی باین روید از بهشت و برین روید در حالتیکه بعضی از شما دشمن بعضی پشیمان
و ناراحتی شما خواهند شد و لَكُمْ فِيهَا حَرْمٌ مُسْتَقَرٌّ وَسَلٰحٌ اِلَىٰ حَبْلٍ و برای شما
در زمین جای ذرگاه و بهره است و وقت معین پس حضرت آدم و حواء را از آن مکان بیرون کردند و باین
بهشتی ازین است و شاه چنانکه حق تم فرمود است یعنی عَنْهَا لِبَاسٌ مِمَّا يَحِبُّونَ
سَتَوْا آنها بیرون کردند شیطان ملعون از آدم و حواء که لباسهای ایشان را بپوشانید و باین عورت
باین سخن که متعلق بر لباس شوند و در قیام لباس و طعام نصیب و مشغول کننده و روز اول با آدم ۴ تعلیم

و نصیحت فرموده بر آن **إِنَّ هَذَا عَذَابٌ لَّكَ وَلِرَوْحِكَ قَلَّا يَخِيجُ جَنَّاكَ مِنْ آجَتِهِ فَتَنِّي**
یعنی ای آدم بدینکه شیطان دشمنی است و دشمنی زوجه تو حواست پس بسیار که شما را بکلیله و تنه
از بهشت برون کنی و که از از بهشت برون رفتید بهشت و نصیحت خواهد نمود و باید تفصیل خوراک
و لباس و جای و مکس برای خود بکنید و اگر در بهشت بمانید مدام در پیش و عزت و ناز و نعمت خواهید
إِنَّ لَكَ لَأَجْوَاجَ قَبْلَهَا وَلَا تَنْوِي بِرَبِّكَ و اگر در کردیم برای تو و زوجه است حوا که
بهشت گستره نوزده و سه تنه نوزده تنه و آنکه **تَنْوِي** و آنکه **لَا تَقْطَعُ** اینها
لَا تَقْطَعُ و اگر در کردیم برای تو و زوجه است که در بهشت تنه نوزده و سه تنه و آنکه
بهشت محتمل است و در این مدیش و عزت خواهد بود و چون این عهد که از آدم گرفته بود و آدم در
و سوسه و در شیطان که حوا را از بهشت برون برد و فراموش گویند در آن وقت که آدم را طلب کرد
بقعه مبارکه رفته بود حق فرموده است **وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِّي** یعنی بدین
که عهد و پیمان از خود با آدم می گرفتیم پیش از آن که شیطان او را از بهشت برون برد و فراموش کرد آن پیمان
که از او گرفته بودیم یعنی آدم را به این طریقی نموده بود که ما تعلیم او دادیم که شیطان دشمنی است و از بهشت
میهد و بسیار از بهشت برون ببرد و چون کوه و گنبدان لازم است که **الْمَكْتَبُ** و **الْمَكْتَبُ**
كَالْطَبِيعَةِ الثَّابِتَةِ فِي الْأَكْثَانِ یعنی کوه و فراموشی مانند طبیعت است که در این
است از این سبب آدم را مایل شد به سوسه شیطان تمنا کرد که بهتر کند از آن که در بهشت است و بدین
و اگر کسی بخورد از آدم به خطور کرده بود که شیطان در بهشت به هرگز از بهشتی خرد چنانکه حق فرموده است

و لم نجد

و لم نجد که عزیمت می کرد خوردن گندم و داخل شدن در آن بقعه مبارکه از بهشت و تنه
آگاه نبود چنانکه در بهشت است که حضرت آدم را از گنبدان نیکو که کسی هزارا بدو حق قسم خورد
و هرگز پیش از آن شیطان ملعون که بانی نژاده بود و گرنه این بود که آدم را این گنبدان بهشت
قسم بدو داد و بخورد هرگز فریب نمی خورد و خطره خطره را رسید که ای آدم و حوا هر دو روید از بهشت
و تفصیل لباس و خوراک برای خود بکنید با هر حق تم از آن مکان مقدس برون آمدند پس چون بهشت
که لباسهای بهشت از بدن ایشان رفت و از روی حجاب ایشان و در بهشت از کردار خویش آدم را
دست مبارک خود بر سر خود زد و حدیث در در بهشت است که یکی از حکمای یهود در انعموم ۴۰۰ رسید که
سبب چیست که باید در بهشت تمام عفتا شسته شود و در وضو همین موانع میماند شسته شود و شسته شود
که چون آدم گندم بخورد و لباسهای بهشت از بدن مبارک او رفت که آدم را از غیبت دست
از پس حجاب خواست که عبارت مشغول شود خطبه الهی رسید که ای آدم بدان که تو بهین مثل قوس
بیای و قوس بر رگه مایه جوی و چون از تو ترکش داد صادر شد است و لباس و منسوب زود مقول
عبادت خود پس اسلام فرمود با آدم که که در آن خود را بپوش و مضمض کن که گندم خورده است و مضمض
خود را بپوش و شستن کنی که بوی گندم نیندازد و صورت خود را بشوی و صورت خود را بشوی
که متوجه در بهشت گندم شد است و در دست خود را تا ریش بشوی که بوی گندم چیدن حرکت کند است
و هر خود را مسح کنی که دست حیرت از بهشت بر سر زده و بهشت را بپوشی خود را مسح کنی که بوی گندم

من عظمی و اناب من ذریه یکتایم یعنی ای آدم بدستند که از منم و تو را بخت
 قبول کردم و قبول کنم که توبه هر یک از فرزندان ترا که خطا کنند بازگشت کنند بسوی من و اینها
 مسوق آید توبه که حق تو میفرماید فقل ای آدم من و ذریه یکتایم قنات علیه یعنی آدم
 از جانب پروردگار خود مانور شده که هیچ آید علیه السلام در توبه کند پس چون ایشان را
 کناه خود کرد از سر خطا و توبه او گذشت و توبه برادر فرستاد و حدیث در آن شده است که چون شیطان
 ملعون دید که خدای تعالی توبه برای آدم فرستاد و همه کرد که هر یک از فرزندان او که کناه کنند توبه
 کنند ایشان را خواهد آمرزید و توبه ایشان را قبول خواهد کرد شیطان ملعون ازین کجورت دانست
 چنان فریادی زد که تمام احوال و احوال را در او جمع شدند و گفتند ای سید ما ترا چه شد که چنین کردی
 شیطان ملعون گفت چگونه نماندیم که حق تو توبه بر آدم فرستاد و فرزندان او فرستاد و ما ایشان را سرکش
 چون توبه کنند خدای تعالی ایشان را خواهد آمرزید بشیطان هر یکی دلدادی بشیطان ملعون دادند
 ای آهای ما که در دست کش که ما فرزندان آدم را بکنایان مشغول کنیم که توبه نکنند و بد توبه از دنیا برون
 آن ملعون گفت که خدای تعالی بادم سه وعده کرد که فرزندان او هر گناه کنند چون بازگشت کنند و عذر برای
 حق تو توبه ایشان را قبول کند و از سر تعقیبات ایشان در گذرد و یک از شیطان گفت من فرزندان
 بطاعت می بینم که می بینم شیطان گفت چون توبه کنند خدا او را میآورد و یک گفت من ایشان را بجهنم
 مشغول می بینم یک گفت من ایشان را بهشت کردن مشغول می بینم یک گفت من ایشان را بهشت کردن
 راه پریم خدعه هر یک نوع کناه می گویند شیطان در جواب ایشان گفت که اینها که هر یک توبه قبول

۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

اینها را از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و آل او و پیروان آنهاست که توبه میکنند و بهشت میروند

نماند خدای تعالی

خدای تعالی ملعون که از جانش کردن عظمی علیه السلام بود گفت ای آهای ما که در دست کش که من کار از دست آدم
 می بینم بنحویکه هیچکس از منم و تو را بخت قبول کردم و قبول کنم که توبه هر یک از فرزندان ترا که خطا کنند بازگشت کنند بسوی من و اینها
 مسوق آید توبه که حق تو میفرماید فقل ای آدم من و ذریه یکتایم قنات علیه یعنی آدم
 از جانب پروردگار خود مانور شده که هیچ آید علیه السلام در توبه کند پس چون ایشان را
 کناه خود کرد از سر خطا و توبه او گذشت و توبه برادر فرستاد و حدیث در آن شده است که چون شیطان
 ملعون دید که خدای تعالی توبه برای آدم فرستاد و همه کرد که هر یک از فرزندان او که کناه کنند توبه
 کنند ایشان را خواهد آمرزید و توبه ایشان را قبول خواهد کرد شیطان ملعون ازین کجورت دانست
 چنان فریادی زد که تمام احوال و احوال را در او جمع شدند و گفتند ای سید ما ترا چه شد که چنین کردی
 شیطان ملعون گفت چگونه نماندیم که حق تو توبه بر آدم فرستاد و فرزندان او فرستاد و ما ایشان را سرکش
 چون توبه کنند خدای تعالی ایشان را خواهد آمرزید بشیطان هر یکی دلدادی بشیطان ملعون دادند
 ای آهای ما که در دست کش که ما فرزندان آدم را بکنایان مشغول کنیم که توبه نکنند و بد توبه از دنیا برون
 آن ملعون گفت که خدای تعالی بادم سه وعده کرد که فرزندان او هر گناه کنند چون بازگشت کنند و عذر برای
 حق تو توبه ایشان را قبول کند و از سر تعقیبات ایشان در گذرد و یک از شیطان گفت من فرزندان
 بطاعت می بینم که می بینم شیطان گفت چون توبه کنند خدا او را میآورد و یک گفت من ایشان را بجهنم
 مشغول می بینم یک گفت من ایشان را بهشت کردن مشغول می بینم یک گفت من ایشان را بهشت کردن
 راه پریم خدعه هر یک نوع کناه می گویند شیطان در جواب ایشان گفت که اینها که هر یک توبه قبول

اینها را از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و آل او و پیروان آنهاست که توبه میکنند و بهشت میروند

در ادب خلق عالم و عالمان اختیار کرد و فرمود که من گفتم مَوْلَاهُ قَهْلُ عَلِيٍّ مَوْلَاهُ بَيْتُهُ
 من صاحب اختیار بودم بعد از من علی بن ابی طالب صاحب اختیار است یعنی هر کسی را که پیروی قبول
 داشته است باید علی را باست قبول داشته باشد چون این سخن از زبان پیغمبر است
 بدون آنکه و این کلام حکم ملک ملام از زبان آن یگانه گوهر جبر است غایب شده است
 آن که نسبت به است ملعون از آتش صمد و عداوت است و دشمنان شده و دلای بر تعلق آن است
 منافق بنظر است از غم و کدورت مانده و بیکه خون شده و بیکه کمر سپرد از مردم گفته که ای
 چه امری بظنی و بطلای خط است که از روز بر باشد و این چه حمت عظمی و معیت کبرای است که از
 غیب جدا شده که چنین کاری شود واقع بکلی روزگار ای خدا از آسمان آتش بوقی مایه
 باغدا به انزلی زودی عیان کن در جهان تا به چشم این جبین کاری بچشم خود عیان
 سه بدیست ملعون منافق که خلفاء باطل پیشند بایکدی که گفته که را می شده ایم که شک از آسمان
 برفق مایه و یا خدا عذاب دردناک برای مایه فرستد که به چشم خود به چشم که جناب علی
 پیغمبر نشیند که بود طاقت به دلای مان که اندر روزگار ای چنین ظلمی غایب مایه چشم
 مایه حکم فرزند ابی طالب شوم بهاره باید نمودن بهار و غاب شوم و در این باب جناب
 احمدیت فرموده است که وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ
فَاْمِنْهُنَّ يَكُنَّا حِجَارًا مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ تَنَايَعِدَآلَ لِّمَن يَنِي یعنی ای محمد تم چون
 منافقان که خداوند را که را تو بهای پیغمبر خود کرده ای از آسمان سنگ ریزه برفق مایه بران باغدا

دردناک برای مایه است و این سخن است که منافقان استقدار کند و در کمال خدا نشسته و بچشم
 سخن ایشان است که اگر خدا می ست و این سخن سخن بفرست و مایه خدا علی را چنین خود کرده است
 مایه می بینیم که خدا سنگ از آسمان برفق مایه باغدا به دردناک برای مایه فرستد و مایه بینیم
 که خود مایه میگوید نه جبر بکلی غایب می شود و نه وحی از جانب خدا می آورد و این که هر س غنی است
 و محمد مایه خود می ریزد بر بجهل و شد و مردم به تاج خود کرد و کتابا درست کرد و مردم گفت که
 جبر بکلی برین نازل می شود و این آیات را می آورد جبر بکلی بجا بوده است و وحی بکلی نازل شده است چنان
 که مایه ملعون در قفسه خود گفته است که لَا جِبْرَ بَعْدَ وَحْيِي نَزَّلَ بَيْنَ فَرَسِي از آسمان بر محمد آید
 و نه وحی نازل شده است خدا صمد آن سه ملعون منافق گفته که اگر واقعی خدا این امور را میست
 داده است پس کوه آتش بفرستد و ما را بسوزاند یا سنگ از آسمان برفق مایه بر دین مایه
 ای که هر صید و تدبیر است و خراش احمد مایه مایه که است که احوال که خودی از دنیا برود
 و در مادی و پستی جانشی او شود و پادشاه است و زری که کند خدا صمد آن سه ملعون در فکر که
 اندر اند و کدورت داشته شده چه تدبیر کنند که دست علی را از خلافت کوتاه کنند و دست خود را
 بلند کنند تا که از میان ایشان خدای نشین را برانند و از او مایه ملعون که خلیفه و قیم
 است مانده خدای نظر بنامه مکر و حیل و تدبیر خود کرد گفت من علی را این دانه عظیم و دفع این دانه
 بر اهل و عجم می بینم گفته می کار میکنی گفت نه ای بیعت که باشد اول من باشد بیعت میکنم بعد از آن
 شما بیعت کنید بعد از آن مردم بیعت کنند پس چون احمد مایه مایه در دوازده ساله را حرا جمع
 شد نه روزی که احمد از دنیا برود و مردم میگویم که احمد کار را بجا کرد و مکره میکند از خواشانه بود

که خطای از بزرگان در پیش رانگشت است و در آنجا نشی خود کرد و الحال را خطای بجای بزرگان
 برابریم بزرگان بزرگان در پیش از در وطن سرب میزدند و در آنجا بجای بنشیند و بقیه ای که
 میشود پس بزرگ است که بر مردی بکنای بجای بنشیند و در آنجا نشی خود کرد و بعد از آن
 بجای او در این جمیع و تن در مردم از راه میروند کار با بکلام میشود چون آن صفاقی از
 خناسی این صفت شنیده نه خوشی وقت بگذرد مانند خوشی که بپس از خناسی هم بماند
 حمله چون خناسی بیان میکند خود را بپس خوشی شد ازین سبب جناب احدیت سوره مبارکه
 قل اعوذ برب الفلق را بر جناب رسول خدا ص غزل کرد و در آن سوره مبارکه که بصلی و
 مسنون و بر بنیادین است که در آنجا که بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الفلق
 یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که پناه ببرم بر پروردگار آدیان ملکات آقا ص بادت و آدیان الله
 معبود آدیان من شتر الو سواسی اخناس از نزد سوره خناسی الذي يوسوس في الصدور
 آن خناسی که دوسه میکند در دل های آدیان و توبه نشین در بنای خراسی اندر از من اجتناب
 خواند آن خناسی از بنیادین حق پناه و خواه از بنیادین این پناه پس معلوم شد که هر کس که
 همه و مانع از توبه کردن او شود او را دلاری دهد که بر صفت قوی شود او خناسی است
 حواه ازین پناه و خواه از این پناه و از آنکه میباید که تا که بگوید ای برادر من تو باغ
 الحال عزت و صرف عیش و عشرت کن و چون پیر شدی توبه و بازگشت کن و اینقدر کرد و در آن
 مکن در از خناسی که خدا را در میان غیبه انداخته باید بقدر بالقوه و تقاضای خود عبادت کند
 و صفت های

معصیت های کرده اند که نه اگر صفت صغره که در پیش محال است و صفت جلیلت که است
 و اگر صفت کینه معلوم می شود و در آنجا چهارده معلوم کسی دیگر بالقوه می رود که صفت کینه چه که اهل جلیلت
 از غافل را بر است و تقاضای غافل را چه این است که این صفت کینه خندان مسنون های صفاق
 و خناسی معلوم خناسی اهل عیان و صلاح و تقوی را زبانه میزدند چون پیر شدی توبه و بازگشت
 میباید و در اینها از قول سیدنا بر روی آورده و تفسیر های که سیدنا آن تفسیر های که بر آن
 میخوانند و در اینها عطف که از عقل گفت بزرگان اهل جهنم عیان شده است بر این فقره ای بمعقل
 مثل و همان میکنند و این سجاد و چنان در صفت ثابت قدم میکنند که از صفتی میکنند مل جمع با آن
 احادیث و تفسیر های سختی که و میخواند که کرد و در آنجا توبه و توبه که بگوید آن احادیث و تفسیر های
 بگوید و کلماتش از نظرش که چگونه شود و حال آنکه جناب صلی الله علیه و آله که الکبر الکبر و الصفا
 یعنی بزرگتر از کلمات بزرگ است که گفته که چگونه که بگوید و معلوم است که توبه باید نظیر آن کسی بکند
 که توبه صفت او گنج کرده و هر چند صفت او چگونه باشد اما آنکه که توبه صفت او گنج کرده آن کسی که در آن
 که گفته کردن لایق در راه عفت و جلال ادبیت و در جنت شاد و آلاء و نیکی های او که بت توبه کرده
 صفت کردن توبه را در این صفت مردم در میان در بنیادین این از راه پیر شدی توبه و توبه که پناه
 و بعد از آنکه و بتفسیر آن کردن و به دلیل عقل خناسی و بعضی بقیه صفت و عبادت هر کس که
 و عبادت خواند کلمات او از توبه توبه اگر چه زمانی صفت پناه و بعضی بقیه و افعال پنهان که افزاید
 پنهان است و تفسیر های که معلوم مردم را از راه حق و توبه کردن باز میگرداند و بیان هر یک از این
 در میان بنای بر خراسی یعنی از اهل عیان در این رساله بطریق اختصار ذکر میکنم و در هر یک توبه و بازگشت

بطریق استدلال در بعضی ایمان ذکر میکنم این آیه تا ادا شود و قیامت بپای هر یک از این زبیر
گفته میشود باید مردم بپایان گفتند که اینها افزا و دروغ است و رد آنها را نیز بپایان
گفتند بعد از آن جمعی متفق شوند که مباد خدا کرده کسی از ایمان یک از آن حدیثی
و در بعضی سوغتی بشنوند و رد آنها را بشنوند و آن حدیث دروغ و تفسیرهای باطل
که ضبط کنند و به یکان بیاورند باعث هلاکی بسیاری از ایمان بشود چنانکه بعضی از
کمتر در بالای منبر علی و سید الشهدا و تفسیرهای سیرت و حدیثهای دروغ
و اعمال خفیه بپایان میکنند و مردم را مانند غل بپایان ضلالت ارجاع میدهند و
هلاک میکنند و مال کاربان گاوهای بد را بخور بوضه میدان نیز پیش بجهات میرسانند
و فرج فرج از ایمان را در روز محشر از عقب سر خود برده و در درازای بوز جهنم و پیش از
دوید در حورای ایمان و سعادت و مقلد میزنند و از آن جمله احادیث دروغ که اهل
حدیث گفته اند اینست که میگویند که حدیث داردند است که چون ملاک دیدند که بنی
ادم اطاعت خدا نمیکند و با وجودی که این همه نعمتهای خدا بپایشان عطا کرده است باز
معصیت خدا میکنند ملاک زبان طعن بر بنی آدم گویند و عرض کردند که ای بنی آدم
بپایان قیامت بپایان گفتند که نعمت تو را بخورند و هم معصیت ترا میکنند خطای
که ای ملاک سخن چنان بگویند اگر بنی آدم از این نعمت بپایان داشتند بپایان ایمان
معصیت نخواهد کرد ملاک از این سخن را کردند و قبول این سخن کردند حتی تم زود که

که

که ملاک از این در عبادت ثابت قدم بپایان ملاک گفتند و عبادت که عبادت ایشان
از این بیشتر است خطای را بپایان رسیده که ای عبادت عبادت اگر خواهید که بنی آدم بپایان
ملاک و شما را بر بنی آدم بپایان رسیده که ای عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت
این سخن را از روی راست سخن گفتند فرمود که اگر بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم
من کردید شما را عذاب عقوبت خواهد کرد ایشان گفتند البته آنوقت مالایق عذاب عقوبت
و اگر عذاب عقوبت و حبس ایشان معصیت نکردیم بپایان رسیده که از آن بدتر باشد مبادایان
عذاب عقوبت کن پس حق تعالی ایشان را حبس کند عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت
در انحراف بپایان رسیده که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم
ایشان را بپایان رسیده که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم
این سخن میگویند ملاک را بپایان رسیده که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم بپایان
نهره گفت شما قبلاً بپایان رسیده که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم بپایان
آیدیم که اطاعت عبادت خدا کنیم و با خدا شهادت کردیم که اگر معصیت خدا کنیم عذاب
نهره گفت شما چگونه از ایمان بپایان رسیده که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم
گفت آن اسم عظم به بنی آدم رسیده که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم بپایان
تعلیم دادند نهره اسم عظم به بنی آدم رسیده که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم
از حال ایشان خبر دارند و ایشان را در جای هر روزان کردند که بپایان رسیده که بنی آدم
و متوجه شدند که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم بپایان رسیده که بنی آدم

دره ای ایشان بستانند و این را سرگزین در آن چاه او بختند و مدام ازین طرف آن طرف چاه
میوزند و زخم بشنود و خنجر بر بدن ایشان میرسد و هر کسی سر آن چاه میرود در آن اودا سوزن
میدهند و همیشه باقیست باین خدای که فرزند هر چونی این عمل از مروت و مروت صاحب است
و اینست که بنی آدم لغفیری نوزند که گناه میکنند بلکه حیثیت ایشان است که معصیت نکنند پس هرگاه
که معصیت کنند از حیثیت ذات و خلقت عاقبت اوست و اگر کمال طاعت کند و ترک معصیت کند از جانب
خداست و خدای تم اودای حفظ کرده است پس این حریت تغییر نیافت است که خدای تم ایشان را
کنند چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در وقتیکه آن حریت را شنید فرمودند که خدای
ایشان را بشکند که این دلم گدای تم داده اند و چنین دردت کرده اند که خدای تم ایشان را بنحوی خفتی کرده
که معصیت لازم ذات ایشان افتاده است و این بهمان واقعت است که بر خدا بستانند بعد از آن
حدیث حق و غیر حق را فرمودند بنحوی که در کتب اهل کرامت از جناب اخوند ملا محمد بن عبد الله آمده که فرموده
است باین آن حدیث این است فرموده باینند ای شیطان که در زمان فتره بین ما و شما باین
صفت طبعی و جناب بکل خدایم بود مردمان باین سحر شده بودند و سحرهای غفیم میکردند و سحر
از راه پیردند که می گفتند یا سحر خدایم و این ما سحرهای است و مردم حیران بودند حق تم و ملک
مغرب را که مروت و مروت بهشت برین و قنار چون پشتر سحر و در شهر بابل بودند و جاهای
در نزدیکی بابل است که هر کسی از آن شهر بابل خود لایمی و سوزش از سر آن چاه میبود و باین
نحو که آن منزل است که طارده خدای بابل میبود و در آن آن آب که در آن چاه است ابی در آن منزل نیست

بلی قافله

پس قافله بر سر آن چاه بار میرزند و از آن چاه آب می کشند که حیوانات خود به بند و بوزند پس حق
بمروت و مروت را فرمود که در این چاه بعبادت من مشغول شوید و هر کسی بر سر این چاه آب
سحر را با نیکو سحر یا بد سحر یا بد سحر را با چون در ریا بلی خود و آن سحر را با به بند و بوزند
آن سحر را با چون فرزند و برادر که این ما سحر است و کار ما را آن سحر خود پس آن دو ملک مغرب
در آن چاه بعبادت خدا مشغول شدند و هر کسی سر آن چاه می آمد ایشان را صد میگردند که ای شخص
بر این که سحر می نامی تمام را برای تمام شما و اینست که سحر که شما با سوزن که لا فرزند و عفت و سحر
سحر را بکنند چنانکه حق تم فرموده است که وَاللّٰهُ اَنْزَلَ عَلَی الْمَلٰٓئِکِیْنِ مِیَٔآءَ بِلَٰلِ حٰلَا
رُوتٍ وَّمَا رُوَّتْ وَاِیْضًا اَنْزَلَ اَمْرَهُٓهُ اَنْ یَّهْدُوْا مَرَدُّتَ کَیْ دَر چاه بابل بشنود و ما
یَعْلَمٰنْ مِنْ لَّحْدٍ حَتّٰی یَقُوْلَا اِنَّمَا اَخْنُ فِتْنَةٍ فَلَا یُ نَکْفِرُ
بر سر آن چاه بهشت با و می گفتند که ما خدای تم حجت کرده است بر شما که عفت و سحر را با
پس هر کسی را غفیم میدادند که از زندان کسی نشان عمل به پنی به آن چنین و چنان میگویند و با دوازده
اودا جزوی خدای سحر را با این تعلیم میدادند که مردم از سحر و سحر را با تا زمانه جناب بکل
به پنی میبوشند و عجزات سحری خود و سحر را با معطل شدند و حق آمد و باطل را زحمت شد از خدا
که کار و مروت نیز بهمان خسته و به عجز خود بعبادت خدا مشغول شدند پس تغیر و حدیث اعلی
فصل است از شنیدی و تغیر و حدیث از شنیدی و حدیث دیگر از این سبب است که میگویند که
حضرت اودا علیه السلام به نماز مشغول بود و اینک بخل رخی خوشی از کعبه و خدای خوشی بر او با

دور از محراب حضرت داود است و گفت در حال غارت جان دشمنان آن رخسار
که از یاد غارت و از محراب عبادت برین رفت که آن رخسار برگردان رخ برادر کرد
بر لب خانه مسایرت حضرت داود بریام رفته حورالت عروضا بگرد و از لب و از
و از کرد و بستان رفت حضرت داود به نظر بر زن اوریا نهاد که برهنه بود و غل
حضرت داود عاشق آن ضعیفه شد و از زبام بر زبانه هر چند نفس منع کرد علاج
آخر اوریا به بیک فرستاد و سعی کرد که اوریا کشته شود و حضرت داود زن اوریا
عقد کرد و نودنه زن غارت آن زن داشت تا صد نفر شده پس چون چند روزی
گذشت حضرت داود و لذت حاصل از آن ضعیفه بر دیگر روزی در محراب عبادت بود
ناگاه دید و نور از محراب عبادت داخل شدند و حضرت داود است نشان ^{النام} داود
ملک بودند که خدای تعالی ایشان را بخت نکرده بود و بخت حضرت
فرستاد که او را آگاه کند چنانکه حق هم فرستاده است از داخلوا علی داود
ففرغوا عنهم یعنی بایاد کن ای محمد و قیت که آن دو ملک داخل محراب ^{داود} شدند
حضرت داود از ایشان ترسید قالوا تخف خضمان یعنی بعضناک بعض
گفتند ترس ای داود که ما در برابر تو دعا کردیم فاحکم بیننا بالحق
ولا تشطط بر عمامه ما حکم کن و حیف میل کن و اهدنا الی سواد

الوط

الخط و ما را بر راه رست هدایت کن ان هذا اخي له تسع وتسعون نعجة
و تسعة و اصد فقال اکتفینها و عزین فی الخطایب این برادر من
میش داود منی یک میشت دارم و این برادر من که این یک میشت دیگر را بمن بده که من صد میشت
باشم و تو هیچ نه داشته باشی داود گفت سمی تو که است پس داود دست که این مقه
زن اوریا است و از کار خود پنهان شد و توبه کرد و گفت اگر خطی بر من رسیده که ای داود
از خواهی اگر تغییر نکرده ام بر سر قبر اوریا که او صاحب حق است و از و بجل بوی طلب
حضرت داود از منزل خود نگر و رفت بجای که قبر اوریا بود و بر سر آن قبر گریه فرمود
و بجل بودی از اوریا طلب کرد حق تو از سر تغییر او در گذشت پس جای که بغر خدا چنین
مناجعت نفس کند که آستان چگونه بتوانند که ضبط خود کنند حدیث دارا گفته است که
که چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردند حضرت فرمود که دمان ایشانرا بشکست که آنها
بحضرت داود گفته اند و تغییر از آن بدست گرفته اند پس حضرت فرمود که چون حضرت داود
مشغول حکم میان خلق بود حق تو است که او را حکم کردن و محاکمه در حق تویم و بعد از این
او ملک را امر کرد که بختل آن شده و از محراب عبادت داخل مجلس شدند حضرت داود علیه
ارزایشان بر سریده و آن ملک گفتند لا تخف منی ای داودم خضمان و بدان که

ماد و کاریم و با هم نزاع داریم بَعْنِي بَعْضًا عَلَى بَعْضٍ ستم کردم یکی بر دیگری
 داد و دم پرسید که نزاع شما بر سر چیست یکی از ایشان گفت این آخنی که لَيْسَ
وَيَتَّبَعُونَ تَبِعَهُ و یک تبعه و حیده بدرستیکه این برادر من نودنه پیش دارد
 و من یک پیش دارم فقال كَيْفَ لِي بِهَا و این برادر من میگوید که این یک پیش خود را بمن
 بده که صد پیش داشته باشم و تو هیچ نداشته باشی و عوفی فِي الْخِيَابِ در وقت مجازله
 بر من غالب و مسلط می شود صوت دارد چون هنوز دعای خفیضه را نسنیده بود و
 نزد او نیاورده بودند و خبرنداشت که حاکم باید سخن مدعی را که شنیده از مدعی الیه
 که تو قبول داری سخن مدعی را قبول کرد و آنوقت که حکم کند و آن قبول نکند از مدعی غایب
 بطلبه نامدعی ادعای خود را بیهارت می شود ثابت کند و اگر از ادعای عاجزند آنوقت
 حاکم حکم کند که مدعی را خواهی قسم بدهی یا نه هر چه چنانکه حدیث دارد ثَبَتَ كَلَامُ النَّبِيِّ
عَلَى مَنْ يَدْعُوهُ و الیهین علی من اذکر یعنی شاه آوردن بر کسی است که ادعا کند و قسم
 خوردن بر کسی است که منکر شود عَدَمَهُ خود را قسم از محاکمه و مر فو اگاه بنود چون سخن مدعی
 را نیند و مر لَقَدْ ظَلَمَكَ لِسَوَالِ تَعَجُّبِكَ اِلَى تَعَايُجِهِ یعنی بر آینه بر سر ستم
 کرده است این شخص را تو بسبب طلب کردن یک پیش که نخواهد خودش صد پیش داشته باشد و نه
 یک پیش هم نداشته باشد پس چون این حکم را نمود بعد از آن زجر می بیند و فرود که آن تبعه را
 من اظلمه

مِنْ الظُّلُمِ لِيَبْلُغَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ بر رستیکه بسیاری از رفتار و دوستان ستم
 میکنند بعضی بر بعضی الا الذین امنوا و عملوا الصالحات ملک نما که ایمان آورده اند
 و عملهایشان ثابت میکنند و قلیل است و اندکی میباشند پس چون حضرت داود این حکم را
 کرد ایشان غایب شدند و ظن کردند اِنَّهَا مُنْتَاهُ یعنی حق هم میفویاید که است
 داود علیه السلام که مادر او طریق می که در رفته تعلیم دادیم و داود طریق محاکمه را ندانست فالتی
 سابت و خنجر را زاکها و اناب پس طلبه از زمین کرد از برادر کار خود سجده نهاد و گفت
 بوی پروردگار خود کرد که چرا از مدعی الیه پرسید که سخن مدعی را است یا دروغ بعد از آن
 حق هم وی ضرر برد و او علیه السلام یا ای و انا جعلناك خليفة في الارض لاني
 ما تر از بزرگتر خلق زمین کردم که دیوان مردم کنی فاحکم بین الناس بالحق
وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ پس حکم کن پیانه مردمان با
 نبات کردن مدعی ادعای خود را بیهارت شنود یا از مدعی الیه و بیروی کن خواهش
 خود را ای داود اگر از پیش خود کاری بکنی آن خواهش نف ناپایان هر از راه شرع
 بدون پروان الذین یضِلُّون عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ مُّذِلٌّ
يَوْمَ تَأْتُوا بَأْوَاعَ الْحِسَابِ بدرستیکه آنکه از راه حق بیرون فرستند برای ایشان است
 عذابا که گشت لب آنچه از پیش کرده روز حساب و عذاب حکایت معلوم حضرت داود علیه

چنان بود که اینک سفر خداوند از دینال مرغ رود و در بام بخانه مردم مشرف شود و نظر بر
و شور و شوق و بجهت از نزد بر بغل رساند و در شرف بجهت خود در آید و ای آنرا که در کتب
به بند خدا از مقام خواهی گشت و حدیث و کلام و در روز بافته اند و غیر آن که باطل
این است که بگویند که حضرت ابراهیم علیه السلام از حق تم خواش کرد زنده شدن خلق که در حشر
زنده می شوند در دنیا بخیر است ابراهیم بنمایاند و آیه مبارکه و تفسیر کرده اند وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ
هَبْ لِيْ رِسَالًا گفت که ای خدایم من را برای آن ای محمد و نفعی که حضرت ابراهیم علیه
گفت هر مرد که را بنایان من که بگویند زنده می شود مرد که قَالَ اَوَلَمْ نُوْمِنْ
که ای ابراهیم مرا اعتقاد ندری که من مرد را زنده می کنم قَالَ بَلٰی حضرت ابراهیم عرض کرد که
پروردگار را اعتقاد دارم وَالَّذِیْنَ لَمْ یُطِیْعُوْا اَمْرًا و لکن بنحواهم که در دنیا بهینم چگونه
می شود در آلام بگرد قَالَ نَحْنُ اَرْسَلْنَا مِنْ اِلٰهِکُمْ رَسُوْلًا که چرا سرخ می گرد
فَقَصِّرْ عَنْ رِیْطِکَ بعد از آن سرخ را از بدن پشای جدا کن و بدینا وَبَدِّیْ
بهیم که بگویم و از هر دو بال و کوفت و پوست بنوی که بدینای آن چهار سرخ را در یک
تا دن بیکبار نرم بگرد فَلَمَّا سَوَّیْکَ اَنْجَلْ جِبِلَّیْ منزه جزو بعد از آن آن عطفی
کو سیده که سرخ را ده حقه کن و در بالای هر کوهی یک حقه از آن ده حقه بگذر و بعد از آن
سرخی آن سرخ را به دست خود بگیر فَاذْعَبْ عَنْ یَاۤتِیْکَ سبعا بعد از آن هر سرخی
از سرخی مرغان به دست بگیر و همان مرغ در طلب کنی از آن ده جزو و در آنی چنان

عزادند

خواهد شد بشکل روز ازل پس سرخ دیگر را بدست بگیر و در آن طلب که ذرات از نیر از آن
پروردگار و بنایید و بر آن بر چسبید وَاَنْ مَرَجَ نِیْرٍ در دست تمام شود و هم چنین تا چهار مرغ را طلبی
و هر یک بنایند و بر سر خود وصل فرست و وَاَعْلَمَ اَنَّ اِلٰهَهُ عَزَّوْجَلَّ حکیم و پادشاهی ابراهیم که
خدا ای تم غالب است و درست کرد است و چون این حدیث را بین گویند تفسیر کثرت معصوم
عزیز کرده است حضرت فرمود که خدا دکان دشمنان را با شکسته که تغییر آیت قرآن را باطل می کند و حال
ایک پشای قابلیت تغییر کردن قرآن ندارد و بعد از آن فرمود که کار است که نبوت دهند حضرت شبلی
الرقم را بر سر و در حال آنکه او خلیل خدا بود و صغی خدا بود و برگزیده است و نبوت دهند باین سخن بنایند
که ابراهیم علیه السلام اعتقاد بجای خداوند نه گشته باشد و از طلب کرده که در دنیا با دینمایان که مرد را در آرزو
قیامت چگونه زنده خواهد کرد و در آلام بگذرد که حضرت ابراهیم سه دانش آرام نبوت یا آنکه نبوت
باینکه حق تم مرد را زنده می تواند کرد و ادای گوید عرض کردم خدای تو تو من باین رسول الله پس غیر از این
جمعیت نبوت فرمود که تغییر قرآن را باطل است و می آید و اگر از دنیا آید پس تغییر قرآن را موافقی است
حق و حقیقت است خواهند کرد و بعد از آن فرمود که روزی خدای عالم بخیرت ابراهیم علیه السلام
و در فرستاده که ای ابراهیم بدان که یک تنی عجب خلقت و دوستی خود را بر فرق تو خواهم گذارم
و ترا خلیل خود خواهم کرد حضرت ابراهیم هم شوق ناکشده و پرسید که پروردگار چه وقت مرا پانی
اکت محض و پانی خلعت سراسر از خدای کرد خطی سلطانی رسید که وقتی در دنیا بتو بنایانم که
مرد را در روز قیامت چگونه خواهد داد آن که تو در دنیا دیدی که مرد را چگونه زنده می شود و اوست
ترا خلیل خود خواهم کرد حضرت ابراهیم از این مرده شوق ناکشده و در آیم در فکر بود که چنان سعادت

که شایع حال او میشود که خلعت پروردگار عالم بر او زانو شود و پاتی مرده بکاف و اندر برده خنده رود
بفرستادن عبودیتش پسندانظر در وقت که شایع مرده رننه شوند با بطلوب خود برسد بی چون
مندان که وقت در نری از آن بطلوب و رننه اخلاصت دعا کرد که خداوند که ریت از بی
کجف حتی الموتای برورده را بی بخایان رننه شدن خلق را که چگونه این را رننه میکند
در محضاتین بنامه این حال لا بدی خلعت خلعت شوم و مرا خلیل خود گردان که دیگر دلم کانت
نیز از خط بلای رسیده که ای ابراهیم اولم یومنی ای ایمان نداری باینکه من خلیل خود
گردم یعنی آقا خود را قابل خلعت و دوستی مانده یعنی پنی باز از دین توبت داری ابراهیم خود
که پروردگار را اعتقاد دارم باینکه تو حق هستی لیکن من قتل و کفر میجویم دلم از آن
که من خلیل خود گفتم که از روی خلعت و دوستی تو را بجدی دارم که دیگر طاقت ندارم
که ابرو در بونود شود پس حقانم فرمود که خند از بونه طرازی الطیر فی ای ابراهیم چون نونی
خلعت و دوستی تو با شمار سیده است پس چهار مرغ هر دو بهم کوب و به بی که چه گویند
میشوند که بعد از این علی خلیل خود خواهد بود پس حضرت ابراهیم چنان کرد چون مرغها
با هر خدا رننه شدند حق فرمود که با ابراهیم انت خلیف منی ای ابراهیم خلیل
منی چنانکه حق منم فرموده است که و اخذ الله ابراهیم خلیلاً و حدیث دیگر از
طریق مخالفان و منافقان با تفسیر باطل از آیه قرآن این است که در باب مقدمه گفت
بهر با شتاب برستی و با ماه برستی و این مقدمه به حضرت ابراهیم بخوبی موافق است

افترایشان که بر از علای بنوعی که فرشته خواجه اند و از موعودم بر حدیث که با گرفته اند کسی بگویند نه
که تفسیری که این بدینجهان که اندر ثبات و تعبیر مثال این و حدیث این و حدیث این و حدیث این
انیت که میگویند که چون از نبی کریم و جمعی از متجربین و کسان عجم و کثافت دانسته بودند
که ابراهیم از سرین و شریعت برده خواهد کرد ایشان خواستند که ابراهیم در بیت بنی برداشته
پس چون ابراهیم بدینا آمد ابراهیم هرگاه که زبیر زبیری برداشته و وقتی که بجهت تخلص رسید از او
بیت بنی آمد خنده در رسم رفتار بنی و طایفه تبار بنی بر بیت بنی کردن با و تعلیم کردند پس نگاه کردی
ابراهم مادر خود را غافل کرد از آن زبیر زبیری بیرون آمد و هرگز روی دنیا را ندیده بود و بگویم و ماه
و اخبار است همه مکرده بود چون بروی رننه آمد وقت مغرب بود فلما صبح علیه الکلیل
رای گوگیا قال هل ادبیت پس چون نشاء بک شد ابراهیم به ستاره در به گفت این
است پروردگار من فلما قال لا اجبت الا لایق چون آن ستاره غروب کرد آن
حضرت گفت که از نظر بنیان خود بخار می که فلما رای القمر باز غافل هذا ربی رحمن
ماه سر زرد و ماه بدر رخشان دید گفت این پروردگار من است فلما قال لایق که
بقدر ربی لا کون من القیوم الصالحین پس چون ماه غروب کرد ابراهیم گفت
که این نیز پروردگار من نیست و یقین میدانم که اگر پروردگار من مرا راه حق تنهاند از کارگاه
خواهم بود فلما رای الشمس با غن قال هل ادبیت هذا الکبری چون غروب

طبع کرد و افکار درخت در دیده گفت این پروردگار من است این بزرگوار است فلما
 افلکث قال لا یقوم الی بریختی مثلاً شریکون پس چون آفتاب غروب کرد ابراهیم
 که ای کرده من بگرام از آنچه آن خدایک خوا خدا میداند خدایم برادران ابراهیم ۴ دانست
 که خالق عالم خلقت سوره و آفتاب هفتاب کرده است بعد از آن که آفتاب در میان سوره
 که ستایش کرده بود خدا را ستایش کرده بود و بیگانه پست شد و آخر خدای تم ادا پیروز
 پس هفت روز است که پسران نیز سوختند خدا کرده بخند هر چند سوره پرستی و آفتاب پستی و این سخن
 تغییر بطل دین هدایت دروغ ایشانرا که بدست معلوم ۴ سخن کرده نه هفت روز که خدا در آن
 دشمنان مرا شکست که اثر را بر پسر خدایا بته اند ایام که دلشان را می شود که نسبت به پستی
 بخند ابراهیم بر همدادی سخن کرد که ندای تو تو هم پس تغییر را به بر که فلما جمع علیه السلام
 رای تا آخر جان فنا که بر اینم هفت روز که هفت ابراهیم ۴ معلوم بود و در کثرت پستی
 آفتاب و پستی کرده بود و تغییر را به بر این است که چون جماعتی از زنان و جوانان
 آفتاب پست بودند و جماعتی سوره پست بودند و اخفست خوارت که ایشان را از آن کف
 و ترک باز دارد و راه حق هدایت کند پس بزرگ سوره پستان آمده و با ایشان رفیق شد
 بختی که ایشان اعتماد فرط جمعی با و بهم رسانیدند پس چون در آن که ایشان سخن او را
 خواهند شنید یک شبی نزد ایشان نشسته بود ناگاه سوره طبع کرد و ایشان در نزد آن

سوره

سوره طبع کرد و ایشان در نزد آن سوره سوره شدند حضرت ابراهیم علیه السلام استغفرم از آن سخت
 بر سوره که فلما که بیعت این سوره پروردگار من است این سوره که این سوره با بقدر دارد که
 تربیت ابراهیم معنی با بقدر سوره پستان گفتند به این معبود است حضرت ابراهیم گفت که معبود
 باید طلب دفع فرار از بند خدایم بکنند ایشان تعجب کردند و بگفتند که حضرت ابراهیم پستان نصیحت کردند
 نادر ایشان نرم خور پس چون آن سوره غروب کرد حضرت ابراهیم ۴ بان صحبت گفت لا اجد الا فلان
 یعنی خدای که از نظر پستان خود من ادا دوت نمیدارم چرا باید کسی که عبادت میکند که آن معبود ایم بود
 باشد که ایم لایق عبادت باشد و معلوم است که این کوکب که خدا را معبود خود میداند مخلوق است و
 خالق دارد و البته همان کسی که خالق اوست لایق عبادت است پس چون پستان این معبود
 مصلوح و دلیل را از حضرت ابراهیم شنیدند و از فرار از عبادت سوره و از پستی ضلالت ایشان شدند
 و ایمان بجای عالم آوردند پس حضرت ابراهیم رفت با ماه پستان رفیق بخوی که با سوره پستان
 رفیق کرده بود با ماه پستان نیز رفیق کرد و چون ماه طبع کرد ایشان ماه سوره کرد حضرت
 ابراهیم ۴ از راه تغییر ایشان گفت هلال رخت بین این ماه پروردگار است ایشان گفتند این معبود
 است حضرت ابراهیم ۴ فرمود که معبود باید دفع فرار از بندگان خود بکنند یا این جمعی که شما عبادت
 میکنید نفی بنمایند ایشان گفتند او را قابلیت نیست حضرت فرمودند که پس عبادت او بجای است
 پس چون ماه غروب کرد حضرت ابراهیم ۴ فرمود لکن که بختی که لا کونتی من القوم
 الکفالیین یعنی هر آینه از پروردگار من مراده حق نمایانند هر آینه از کفران خود ایم شد پس ایشان

برای آن بفرستد و غل خود را بچشم بعیرت میدهند و اسامی آورده و خدا را برست میزنند بعد از آن
حضرت ابراهیم علیه السلام بزرگوار است در وقت و با این زرافت کرده بعد از آن سخن که آن جناب
میفرمود ایشان قبول میکردند بکس و غری وقت طلوع آفتاب در مجلس ایشان بود که ایشان سبزه
حضرت از دله تعجب ایشان گفت هلا ارجح هلا ارجح هلا اگبر یعنی این بود که در این وقت
که از همه بزرگتر است برایشان گفته بود این سبزه را که او را عبادت میکنم خود را که
معبود میاید که دفع فرزندانشان خود بکنند و نفی این برساند آیا این آفتاب دفع فرزندانش
میکند و نفی میرساند به ایشان گفته آفتاب آسمان است و مادر زمین چگونه میتواند که
نفع رساند با دفع فرزند و بعضی گفته که روشنی آفتاب نفع دارد و دفع سرما و ظلمت
فرمود که اگر مردم نفع داشت دفع فرزند میکرد باقی بود اما سبزه که از نظر سبزه میزند و نفع فرزند
مسادیت برایشان بفرستد و در غروب آفتاب برایشان چون آفتاب غروب کرد حضرت ابراهیم
روبان جماعت کرد گفت ایحیی میثاقی کون یعنی ای قوم بعد از اینکه من بفرارم از آن
جنگ که شما و از انزلی که خدا میداند ایحیی و صحت و صحیحی للک فی کل الساعه
و آلتی میثاقی بعد از آنکه من خالق کردم عبادت خود را مخصوص خودی که از تیره است
اسما و در زمین که حقیقتا در حالتی که رو بخت آورده ام و از باطل رو گردان شده
در حالتی که امانت گفته ام بر خود را و ما آنما من المشرق کون و من الزمان
آورندگان نیتیم پس آن قوم بان حضرت میثاق کردند و از ایشان خبر بدین حق دلالت کرد

برای آن

پس آن خبر بحق این معنی آیه گرام است و از خانه دانه رست و امانت و جو بار بستان
برای آنکه است و سبزه را از آفتاب و آن را که اصل فلاح و باطل تفسیر کرده اند که بیان
ایشان طول دارد و احادیث در باب فضیلت و ثواب حضرت اند که محض کفر و فساد است و جمال
پیشانی هر کس که این کرده نه گفته اند که اعاخواندن نیست گفته اند که گناهان میزد و باقی که بیان
مغز ایشانند و معصیت کنند باید دعا خواندن از آن بعد در شرح دعای در دالایر مخالفان کرده گفته
کان خلق چنین است که گفته که زنا بیا و صبیحی و عبادت را در سبزه دعا و در دالایر
میخوانند پس شیطان بر عبادت آن ضعیف میدارد و او را بر سرش عاشق کرد و آن ضعیف بر سرش
بیشتر میخواند و تکلیف کرده که یک شبی بر سرش است و بر سرش در پهلوی پس آید
او معذرت کرد و آن ضعیف حاصل شد و محل خود را از سرش بپوشان کرد و با راه سلوچ کرد
و در راه کبر و غری زیاده و بدایه برود و حج رفت و آن ضعیف قصه خود را با همسایگان خود گفت
و آن داد که در غری از برم بعل آمده است در فغان نه بعد از آن که سبزه ام خدای آن ضعیف بران
شد و همسایگان او را دامن کردند و پیرش از حج برگشت و همان در غری که عمارش در آنجا
پرده بود و عقد کرد و بشهر خود آورد و چون همسایگان آن در خبر دادند از آن احوال پرسیدند
این زن را از کجا آورده پس گفت از فغان جاه و از فغان کس چون آن داد و دانستند که این دختر
از فغان زن است و نطفه همین مرد است او را گاهی دادند پس آن پیر و ضعیف گفت من نفی
دارم و از خبر پرور می آورم و میخورم پس چون سر بر سر شد گفت نزدی که دید که

از آن قبر مسطح بود چون خشت که در برابر داشت دیدم خشتی از زیر آن که آتش و حریر گشته و در آن
 لباسی بهشت پوشیده در بالای آن خشت نشسته پس از این حال تعجب آمیز از پیش ما در پیش
 که تو چنین عمل می کنی اگر بودی بانه ما در پیش گفت بنا کرده بودم آن هر شب چه دعای در آن
 میخوانم چون مرا مله خوابانیدند جناب کول خضام آمد و لباسهای بهشتی بر من پوشانید
 و از این خشت نشسته تو ام ای زنده دعای در آن که خوانی که بگویی آمرزیده می
 چنانکه من به برکت دعای در آن که آمرزیده شوم پس آن پروردگار پوینده دعای در آن که
 میخواند خضام این منافقان را در پناه چنین حدیثهای دروغ رفته اند که جهالت با ندانان و دوت
 صحبت بهم رسانند پس اینها را نباید مگر حیل و دسوسه این خشت های معلول که کوفتی کنی
 این کار در آن راه شریعت چنانکه خنده باید هر حدیثی که در کتابها نوشته نیستند از جناب
 و ناسپاس زنا می تحقیق کنند که بهادر این پنهان حیرت بپناه خلاصت بیفتند و بفرست
 ما در آنجا بود که حضرت آدم م توبه کرد و از آنجا با برادر خود روانه شد و خطاب الهی
 که ای آدم برو طلب خدام و اینس بوده است و او را سپید کنی و باو زندگانی کنی پس آدم
 از آنجا رو به پیش و میرفت و ذکر و دعا و تسبیح و تفریب جناب هدایت میکرد و از آن طرف آنجا
 گریه و زاری و پیولای داشت و طلب آمرزش را فرمود میگرد و آمده بود که عفات در روز نهم در حبه
 که در ظرف پخته بهم رسیده و یکدیگر را شفا بخشید و ازین بسبب نام از در آن ظرف که نشسته نام

عفات

عفات که نشسته خلاصه همان حضرت آدم و حوا به هم مقابل در در بر داشته و حوا بلیک
 از دیده باریده و عفات میگفت آدم م پرسید از حوا که ای حوا چگونه بود در این مدت و در آن
 پس او دست در گردن یکدیگر آورده سخن کر بسته و دل ایستاد آدم گرفت و بعد از آن دو
 شکفته و مشغول عبادت شدند و بدرگاه ذوالجلال عرض گفت میگردند و ساعتی نزد یکدیگر
 نشسته و از یکدیگر احوال می پرسیدند و بعد از آن حضرت آدم م قید توبه زین کربندی شد
 و قفسه زخم شدن پای مبارکش و صلابت حیات حسین عم کرد و بعد از آن استغوی
 ظلمات که بخوابد پاکد و حضرت حوا آدم در توبه جناب علم حسین م بسیار است و لعن بسیاری
 بر آنلان انکسرت کردند و بعد از آن عبادت و تفریح و زاری مشغول شدند چه خوش باشد که در
 اشرفی م با سیدی رسیده امید داری م گفته شاهه است در خوش م عاید می عالم فرست
 خنده چون حضرت آدم م و حوا یکدیگر ملاقات کردند و از یکدیگر گفتند خط بالی رسیده که ای آدم
 به آن که غم را برای عبادت آوردیم و عبادت است که هر چه آنچه نوشته من باشد بجا بیاورید
 و آنچه شمار از آن نمی کرده ام ترک گفت میدای آدم بنای عبادت و زراعت بگزار که ترا و زوجه
 ترا از سر ما و کرامی گفت کند و حیوانات درنده صحرانها تسلط علیکم نیاید و زراعت بهشت
 قوت بدن شما باشد که با آن قوت استعداد عبادت بهم برسانید پس ختم گندم و سایر حبوبات
 در این درختان است حق تم برای حضرت آدم م فرستاد و حضرت جبرائیل م بگفت ای آدم م آن

اورا از خشت نشستن و گنیم گشتن و در است برسانند و چنانکه در برابر او است به نیت داد و حکم
چنانکه به نیت گشتن و نیت کردن و حق تم کفایت آید که اولاد گشت فرود و ایشان بزرگ نشدند
و با مردگان مشغول شدند و گوشتها و کاس بر چای بان به حق تم برای ایشان افزیده و از
حیوانات حلال گوشت روغن و گند و غیره جعل آوردند و بر سر آتشی که اهل در میان اولاد دادند
و مندر بیت ایستادگان روز اول قرار داد شده از لباس و خوراک و درخت خوار و بن شرب
و بر ارضاء که اهل در میان بنی آدم شایع است و بدان که یک مودی از نور حق فانی و بیاض
زینت در آسمان آریه است که آن مکان قبل است و در برابر همان مود نور باید عبادت خدا
کنند و بان جانب رو کنند و آن مود از تحت الثری با فوق الثری به در گرفت است و حق تم
و خود که برین عمل است و بجز آن عمل علیه السلام تعلیم کرد که بر این مود در میان زینتی خانه کعبه است
که قبله اهل اسلام باشد و دینی که خدای تم قرار داد فرموده است و این اسلام است که از عهد آدم تا
بحال ابرهه ای که آمده است مانور دین اسلام بوده اند چنانچه حق تم فرموده است إِنَّ الدِّينَ
عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ یعنی بدینست که دینی که خدا قرار داد کرده است اسلام است و هر دینی که در
عالم است همه باطل و با حق است و هر را مردمان از پیش خود قدر و بنا کنند است این سخن که
نفس ایشان بوده است که چون مثل زشت معمول ایمن بین مجوسیان به قرار داده است
و در برابر این دین کوس به پستان به قرار داد کرده و کسادی دینی ایشان هستند و قرار

کرده است

قرار داد کرده است و در گناه باطل می آید و بیانش معوضه نذر زنده باشد و در نیت
حق فستادین بهود و نفی و محوس و همنه ساخته پستان و تب پستان را قرار داده است
است و هر یک از این دینهای باطل با هر کس موافق غرضش خود قرار داده کرده است که مردمان
از زمان چون نظارت برست برست بوده اند و احوال نیز نظارت برست برست پیشند چون صید و نه
که بخوانند که مردم به بدین حق دلالت میکنند و چگونه ایست که کسای دولت دیندار
نداشته و آنکه دین باطل بر برگرفته اند همه است منته و صاحب لباسی که کسی بودند ازین
سبب مردم با حق است و دینداران نشدند و دینی باطلی که ایشان قرار داد کرده بودند قبول
کردند و دینی حق را قبول نکردند مگر اندک از اهل عقل که چنانکه زینت و زخانی دنیا بنود
بلکه راه حق را می طلبیدند و سخن سوزان را قبول نکردند و اسلام آوردند پس هر کس اهل
دین بود و دینی باطل را بسبب دنیا داران قبول کردند دینی حق را قبول نکردند چنانکه احوال بهم
مردم این زمانه نظر بکسای و لباس میکنند و حق را در میان اهل دولت کثرت میدهند و چنانکه
آنکه غلط فهمیده اند چرا حق مرکزی دارد نمایان مرکز با رکیت چنانکه مشهور است که راه حق
باریک است پس اهل حق بهشت است دروغ بر هم نمی بافتند و سخن خود را جلو نمیند و نه
و خود خدای و مردم فریب نمی کنند و برای خود مردم به باور دینی و عمل نیت دعوت نمیکند
بلکه آنچه موافق احادیث اهل بیت است عمل میکنند و مردم میکنند و دینی راه بسیار

که بفرون بگویند که یک سخن صحیح دارد و میخواهد بنویسد و بخوی بکشد که مرا بطلبه حاجبها
چون وضع لبی موسی ۴ را دیدند رسیدند که اگر بفرون بگویند و فزون این سخن را بینه
باین اوضاع ما را بقتل خواهد رسانید که بر او حق جینی کسی بفرمودن کردیم چه قایت کرد
ایزنی از عیال موسی ۲ به فزون کردند تا چهل روز تا روز چهلیم سخن موسی ۲ اعتقاد کردند
چون بعد از چهل روز صدای موسی ۲ به فزون نشنیدند از حاجبها پرسید که گفت ای مرد که این
داخل شدن در مجلس عامی طلبه گفتند سخن دروانه نوییده بهوض کوئی میباشد که الحال چهل
که میخواهد بوض حضور شما برسیم که او را بطلبه فزون گفت او را بطلبه تا به بنیم که میگوید
بسی موسی ۲ داخلند فزون ملعون او را کشافت و از ترس بر خود لرزید اما بطن او عفا نکرد
حضرت موسی ۲ فرمود که ای فزون ای رسول من رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که من سقوی ام
بسوی شما از جانب پروردگار عالمان و مطلوبین این است که بفرماید پروردگار عالمان
بر شما برسانم فزون گفت وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ بگفت آنکه تو میگوئی پروردگار عالمان
حضرت موسی ۲ فرمود رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا آنکه
موفقینین یعنی پروردگاری که آسمانها و زمینها و آنچه میان آنها میباشد هم را دافریه
از نما عیان و دقیق دارد که این کار خالق پروردگاری است فزون خیزت که رف
فهم مردم گفته مردم گفت أَلَمْ تَسْمَعْ هَؤُلَاءِ قَوْلَهُ که دروغ گوی و نادان
چه میگوید من اذنان پرسم اوصاف میکنند من میگویم خدا را یک آدمیگوید آنکه است

که آسمانها

و آسمانها و زمین را را فرمود است که نور است میگوید خدا را است من بده را که صفای
او را این نما را خلاصه اول سخن کفری که در عالم برای ذات و هیأت گفته اند از زبان
نفس فزون جاری شده و این شک و فتنهای که در عالم بر پا شده است همه از مشق
آن ملعون است که خوار است عافیه با حق نم کند و مخالط با بل حق گفته و خالط حق را باطل کند
و در جواب حضرت موسی ۲ میگوید درو کجا فران کرد گفت به بنیم که من پرسم که خدا چگونه خیزت
و این سخن صفای او را این نشان میدهد اگر است میگوید خدا را است خدا را این نشان میدهد
پس آن قوم به نوزده روز خورنده و عقدهای نافق بقیلته لجهان قبول سخن فزون
کردند و سخن موسی ۲ قبول کردند بخوی که الحال بفرموده از احمق و بنال کفان اهل نفاق و حکمت
و از اهل شرع رو گردان شده اند و جاده ترفیت به پشت کمر انداخته اند و بر احادیث اهل بیت علیهم السلام
مکلفه بنان پیافیده بسیار چیده اند خدا را حفظ کند خنده چون فزون سخن موهبات
و خاصیت را گفت حضرت موسی ۲ فرمود مَا تَكْفُرُونَ و رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی پروردگار
پروردگار پروردگار شما که پیش از شما گفته اند فزون گفت ای مردم آن رسولکم الکاف از
سَلِّ إِلَيْكُمُ الْمَجْنُونُ یعنی بدستی که بخوی که از آنجا میگردد از آنجا بیخداوند آمد است در آنجا
صحنه عاتق نه نیکو که حضرت موسی ۲ فرمود رَبِّ الْعَالَمِينَ و مَا بَيْنَهُمَا یعنی پروردگار
دگاری که را بوی تمام فرستاده است پروردگار است که مشرق و مغرب را دافریه است فزون گفت

ای مومن این است اتخذت الیها غیری لا جعلک من المیسجورین یعنی
 اگرگاه بعد از این ادعای کسی که خدای غیر از من هست البته بدان که تر از برندگان خود
 فرستاده خلاصه مطلوب با این بود که احصای نادان کوشی سخن اهل حق
 نمیکند و در بیابان و در ساس نظر میکنند مثل قوم فرعون که نظر با ساس
 فرعون کردند و سخن او را قبول کردند و سخن موسی را عداوت قبول نکردند و هم چنین
 در هر زمانی که هر بغیری را که خدای متعال فرستاده است همگی از اهل زمان خود
 فقیر بوده اند با سبب که مردم بدانند که همت دنیا نزد حق تعالی قدری
 و منزلتی نیست و اهل تقوی را خدای تعالی دوست میدارد و از بی سبب که اهل دنیا
 نظرشان بدو نیست و از خرافاتی و زینت دنیا بود اعتنا به پیغمبران نکردند و گفتند که
 اگر این شخصی پیغمبر بود بیالیت دولت و ساس داشته باشد و میگفتند که چگونه
 چیز است که این شخصی که ادعای پیغمبری میکند دولت و ساس ندارد و این سخن را
 نسبت بحضرت پیغمبر ما محمد مصطفی علیه السلام نیز گفتند چنانکه حق تعالی
 فرموده است وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَی رَجُلٍ مِّنَ الْقَوَّامِینَ عَظَم
عَظَمِیَّیْمٍ یعنی است محمد مصطفی است علیه السلام که بعضی از امتیهای ظاهر بودند که بیاطل
 منافعی بودند و بعضی که بظن از این امر استند بلکه برگشته که جوان این قرآن را بر او جعل

که دولت بپایر و فرزندان بیار دارد تا نشسته و چرا بر عبادت الهی اینها چون که صحبت
 در اهل فیلست تا زل نشسته خدا را اهل دنیا همیشه نظرشان ببال در زینت دنیا بوده است و
 احوال نیز از آنکه بپایانند که در خدا نشسته و بفرشته و سخن حق بگریه کسی قبول نمیکند مگر آنکه
 جماعتی که اهل حق و تقوی باشند اما اگر شخصی صاحب دینی و کسی خوش گویای
 بپایانند و سخن در حق باطل و در زهد بگوید اهل دنیا بسبب آن لباس که کسی که دارد قبول میکنند
 و این معنی را حق تم در کون منافقون بیان فرموده است و سبب این بود که خدای تعالی
 به سخن بیعت شده و مردم از هر طریقی که بپایانند و بپایانند و احوال خود را
 و علایان ترک افای خود کردند و بجهت آن جناب آمده اند که ایمان آورده اند و دست
 گفتار ایشان کوتاه شده پس چون عثمان و سایر مهاجرین ترک حال اهل باب و خانه خود
 کردند و بیکه معطر بخت رسول خدا را آمده اند بفرمودند و چنانچه ایشان را بخت فرمود
 بود که در امتداد آنکه از پیش و در بر مهاجران و انزبات متوری بمهاجرین میدادند پس چنانچه
 خاتم الانبیاء باین نحو متور فرموده بود چون مهاجران بدین نموده و مهاجران را نیز عیب
 آمده و عیب آنکه بملعون صاحب کس بود حضرت رسول که متور فرموده بود که چنانچه
 جزای مهاجرین بفرمودند عبد الله بن مسعود بر فضای خود میگفت که به عیب که مردم چه کودکان
 و نادانند که اطاعت سخن حق نمیکند که در انزبات و عیال خود نیست و دیگران که از
 خانهای خود اجرت کرده و نزد آمده اند که در بپایانند و از آنکه گفته چه قدر اهل حق و دین

گفت باید منوی بکنیم که ریشه احمد به این رقی بکنیم که کار را عاقل کرده است و درینست
که تمام مدینه مطیع و سفا و حکم او نوزده خنده و عیال او بی ملول و بان و دود و مدام با رفقا
خود و ملوک میسرید که جناب کمال خدا را از مدینه میروند کنند و میگفت غایب و عزیز از ارقام
خلق مدینه بکنیم و خود از دلبیل تر از کول خدا گشته نیت و میتوانیم او را از مدینه میروند
کنیم و بی بپند که افراجات این که را با بیای ماکه ز رسته است ما با این میسرید هم باز تکلیف میکند
که دیگر هم به میهم این همه تقیر است اگر افراجات با این فخر اند میهم از دور و زین او بروند و از این
جای نشند و کسی او را ندانند بر آید احمد را میتوانیم از زین میروند کنیم خنده مدام ایشان در این
بروند که اخذت او از مدینه میروند کنند و خودشان سر کرده و بزرگ تر خلق باشند فخر اودان
انجمن است که ایام بجا در نشسته و آن لیان منافقان نیز در خدمت اخذت بودند چون فتح کردند
و در محبت بایست مدینه کردند چون نزدیک مدینه رسیدند و خبر نداشتند و عبد الله را بی این
خبر نزد و بار رفقای خود را آن خبر نشنیده و زید این ارقم از خفا و صابیه کار بود در وقت
و از رسته در مجلس ایشان نشست با هم محبت میباشند و بفکر این نبودند که زید جز ایشان که نیت
جناب کمال خدا خواهد برد پس از هر جا سخن گفته عبد الله ملعون گفت که احمد را به بیاحتیاج
که اگر میکند حضور سلطان را بوزر و مقدار و عماران پسر و بنز و ببال و این بقدر و این
که افراجات با این کجاست ما میسرید هم که ایشان بر دور احمد صبح شده اند بعد از این باید که خبری باین

الافاق

است خاص فرمود که شاید از دور آمده باشند و غلامان نزد آقای خود رفته و سپردن بر نزد پدر خود
اوقت او را از این بنا خارج کنیم چرا که ما از هر کسی نیت ما بیشتر است پس چون این سخنان را محمد بن
سنانی ملعون مدکر رسته زید این ارقم حاضر گشته و از اینجا که نیت جناب کمال خدا را از مدینه
مروند که حضرت زید و عبد الله ملعون که طایفه ان ملعون با سایر منافقان که رفقای او بودند
با هم کار کردند که کوبای خبر برده است و باید برویم و اما شکر کنیم پس زید و خود را آن آمد و برگردید
میکنند نشسته و گوشت میباشند که بدینست که سخن ایشان است بانه خنده چون مدافعه میروند
عبد الله ملعون لدم کرد و قیام میفرمود کرد و از راه نفاق و شیفتگی گفت قتل اناک
لو رسول الله یعنی که ای میسرید که تو سوزی خدای پس خبر ببال این طریقه او را خدای
و از ادب و اندوید و از این بر رفقای بد بختان لا بیا به سخن زید این ارقم نیت
فرمود و رفقای بجانب زید گرد زید میپا ره مگردانند و علاج و علاج نداشت پس عبد الله
بار خدای خود بسجده گفت و صحبت داشتی با رسول خدا و مشغول شدی حضرت کوئی سخن از این
مباد و زید غناک نشسته بود که ناگاه خبری نازل شد و از آن منافقین بهر جناب کمال خدا
نازل کرد و حال آن ملعون منافق که و رفقای او که و خدای امارت زید این ارقم را آن جانب
ناشت کرد هم چنانکه بیان فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاءك المنافقون

قَالُوا سُبْحَانَكَ رَبَّنَا رَبُّكَ عَمَّا يُشْرِكُونَ
نزد نوی آینه و میگویند که عبادت میهم با یکدیگر برستی که تو پیروی خدای این سخن این دروغ
و حیل و روغ از دست از خود گزین است این هرگز ایمان بنویز زردی مهریست ^{ادبانه} علیه و آله
بَعْلَمَ إِنَّكَ لِرَسُولِهِ وَخَدَايَ تَمِيدَانَهُ كَتُوبِهِ دَائِمًا
لَنَا فَيَقِينَنَّ لَكَ دِيُونُ وَخَدَايَ تَمِيدَانَهُ مِيدَهُ كَتُوبِهِ دَائِمًا
میدانند و هر یک از منافقین دروغ گویند و سخنان با اعتقادش یک نیست ^{ملعون} لَتَتَّخِذُوا الْإِنَّمَا
تَمَامُ حُجَّتِهِ إِنَّ قَسَمًا كَمُجُوزَةٍ سَهْوِيٍّ خُودَ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ مَالًا بَانِيَةً فَصَلَا
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِرَبِّكَ تَعْلَمُ أَنَّ زُرَّاهُ خَدَا وَازْطَرَّقَ شَرُّهُ إِيَّاهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ إِيَّاهُ كَمَا كَانُوا يَكُونُونَ دَعْلًا بَانِيَةً هَرَكُوتَ بَدَنَتِ ذَلِكَ يَأْتِيَانَهُمْ
اَصْفَوَاتُهُمْ كَفَرُوا بِإِنْفَاقِ بَانِيَةً وَبَطْلَانِ عَمَلِ بَانِيَةً بِأَيِّ سَبِيلٍ كَمُزَّانِ عِيَانِ عَمَلِ آدَرَنَهُ
و بَدَلِ اَصْفَادِ نَزَرَنَهُ فَطَبِيعُ عَمَلِ قُلُوبِهِمْ كَقَهْمٍ لَا يَفْقَهُونَ بِرَضَايَ تَمِيدَانَهُ
بردهای ایشان زده است و ایشان سخن حق نمی فهمند و اذرا بیکدیگر تَعَجُّبُكَ أَجْمَا
چشم و هرگاه ایشان بدست نوی آینه ای مهر نو ایشان ^{ادبانه} می بینی جمعی ایشان بنویسند باریک

و جملوه

و جملوه میکنند که خیال میکنند این من فاعله صرحتی ایشان ^{ادبانه} خوشی و خوشی
اَقْرَبِيْمَ وَإِنْ يَقُولُوا لَسَمْعُ لِقَوْلِهِمْ اَزْ بَرِّ فَصَحْتِ وَخُشْرَبَانَهُ دَارَنَهُ
هرگاه سخن میگویند تو گوش بسختی ایشان میداری ^{ادبانه} كَاتَمْتُمْ خَشْيَتَكُمْ فَصَلَا
چنان فیکس کن که ایشان چو بجای خفته اند که در میان دیوار بکار برده اند یعنی ایشان
ایچ قریب منزلی نزد ماند از زنده و این صرحتی دلفوسه ایشان طوطی اهل جنت است و این
جست خوشی تر کبایشان دارد که و عوفیهای جنت است و این زبان خوشی اختلاط ایشان
مخصوص دای وای گفتن است در جنت ای محمد صرحتی این کاپس یوسفیت تو کرده اند ^{ادبانه} بام
صراحت کرده اند که این دفعه ترا از بدنه بیرون کنند و جا که بگردن می بینند که
بام سخن میگویند از کار خودشان توبه دارند ^{ادبانه} يَحْتَسِبُونَ كُلَّ صِحَّةٍ عَلَيْهِ
عَلَيْهِمْ كَانُ مَيَكُنْدُ كَهَرَجَتِي كَقَفْتِ مَيَنُورِ بَانِيَةً در میان آورده اند هَمَّ الْعَدُوِّ
فاحل سر حتم ایشان دشمن خدا و پیغمبر ای مهر صرحتی علیه و آله پس نوزاد ایشان حذر کن
و اعتقاد بسختی ایشان میا در قاتلکم الله خدا این ^{ادبانه} هَمَّ كَعْدَتِ كَعْدَتِي يَوْزُ
فلکون چگونه از راه حق برکنند و چگونه صید و تندر و نفاق باطل ایمان کنند
خاصه چون این نوده نازک شد چنانکه عمل خدا بعباده ملعون گفت ای ملعون
رو بیا تو در خیره خود چنان و چنین بانی بد بخت میگوئی و در حضور من نهادت

اول بار در زین بنام گرفته شد خانه کعبه بود که مکه معظمه است چنانکه سخن نم فرموده است
إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ
یعنی بیتی بر سر تکیه اول خانه که وضع شد برای مردم در زین بنام گرفته شد که کعبه است
است در راه غای اهل عالم است فیه آیات مبینات در آن خانه معجزاتی روشن است
و از آنجمله مقام ابراهیم علیه السلام میباشد که حضرت ابراهیم وقتی که مسورتی که سوتی
خانه کعبه بود بلند کند با حضرت اسماعیل آنوقت سوتی خانه کعبه بلند کردند اما
اصل خانه کعبه حضرت آدم علیه السلام بنا کرد خاصه چون آن خانه به بلند کردند در آن
آن خانه مسکن و مبادا کردند در حرام مکه معظمه مکن گرفته شد و حق تعالی هم داد و پس آدم
عظمه بود و مادر همی حواء علیه السلام چون کاهل کاهل حیدر برد و در او نشاند و حق تعالی
حضرت یحیی علیه السلام بعوض کاهل عطا فرمود نام مبارکی در او انبثت گذشت
و لقب او به منته الله گذشت و در زن آن دیگر که خدا با آدم داد و هر یک سه انگشت بدین
آدم مامور کرد و داد آب بنی آدم به بابت آنوقت و وصیت بایشان کرد که بعد از من و منی
من استم الله است که حضرت یحیی باشد و بایه اطاعت از کینه و خدا را بنده که
کنند از راه اطفال و شریک برای خدا از زنند همیشه و در اوقات غارتا مشغول غارتا
و غارتا با آدم و خضوع و خشوع بجا بیاورید و در حالت الت امراق نگینید و چنان و موافق

با اهل ایمان

با اهل ایمان بکینند و با دشمنان خدا دوستی میکنند و زکوة مال خود را بجهت جان به میدهند
و حق خانه خدا را بجا بیاورید که همان بخون و صلوات ارجمند میکنند و سیر و عطا و
مصلحتها که لایق و نرا دار ایشان بود بایشان گفت و مدام بایشان مهربانند میکرد و
هر یک سه روز از جماعت برای و طوریه خدای تم عطا کرد و در ایشان اولاد بسیار بکسرید
و هر یک اولاد خود را نام گذشت و هر یک از فرزندان خود کو سفینه و گا و در دین
مواشی قیمت داد و هر یک خیمه برای خود و عیال خود زدند و زنهای ایشان از یکدیگر جدا
میکردند بفرمای تم و هر یک شغل مشغول بودند و گاوی حضرت آدم میخواست و فرزند
گان آنوقت مرآتند و بر سر صورت و سینه آنوقت بالا میدفند و از او میرسانند و
بعضی از فرزندان آنوقت بگردنی عرفی کردند که ای پدر بزرگوار چه میشود که این طفول
منع کنی که از تبت بنورسانند آدم هم فرمود که ای فرزندان من در شب یک حرکت آدم
از تبت بیرونم کرده بیدارم که دیگر حرکتی بکنم و بجای دیگر برسی ناز نشود بدین بیهوشی
ای طفلان سفینه ام و مرویت که بگردنی حضرت آدم علیه السلام در صحنای خواسته بود
و در فرزندان آنوقت که بکار ایشان لای اسم داشت و در یکی لوی اسم داشت آن دو
بسرور زن آدم هم آمده فقرا باد بهر این حضرت آدم هم بالا افکند و آن بزرگوار
اولای برد نظار صورت حضرت آدم کرد و آن بزرگوار لوی اسم داشت آمد و در منع کرد و

مازاه غای غلی بنده و بغیر از جسم مبارک آنحضرت هیچ جسمی بهمان نرفته است در کربلا
قابل شود که جناب علی بن ابیطالب بپوشش نرفته است از حق جناب علی بن ابیطالب
گفته است چرا که هیچ جسمی قابل همان نیست و نخواهد بود مگر جسم جناب رسول خدا ص
اما طبقه دشن و قدر منزلت جناب علی بن ابیطالب بعد از پیغمبر پاره از جمیع پیران و صدیقان
و کول خدایه الله و الله فرمود که عیسیٰ خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی جناب علی
ابی طالب بهترین خلق است و هر کس این سخن قبول نکند از دست و فضایل آنحضرت در
کتابها منکوه است و بیارزد کننده است و نرفت و فینقت آنحضرت پسید پیران از افاضات و شرف
تراست اما جسم مبارک آنحضرت بهمان نرفته است و جسم انجلیک است هیچکس غیر از جناب رسول
پوشش نرفته است و اما جسم عیسی و ادریس که بهمان نرفته است سبب هر یک بیان میشود
اما جسم حضرت ادریس که بهمان نرفته است سببش این بود که سلی از جگر ملوک و بیعی
از آسمان بر زمین افتاد بود چون با حضرت ادریس ملاقات کرد استعا کرد که حضرت ادریس چه
نزد حق فضا دعا کند که خدای تم از سر تعقل در گذرد و او را در صفا ملک جای خود را بداد
چون ادریس را دعا کرد و خدای تم بالهای آن ملک را باز داد و آن ملک بحضرت ادریس علیه
عزیز کرد گاهی پیغمبر خدا و در حق من ینک کردی الحال هر حاجتی بمن داری که از من بخواهی
از من طلب کن تا من آن حاجت را بعمل آورم تا الله از تو بیند که تو حضرت ادریس علیه السلام

که فرمود من از قبضی روح خود تویش دارم میخواهم که با حضرت عزرا بیمل ملاقات کنم
و با او هم کلام دارم و منسوخ نم تاد در وقت قبضی روح خود تویش نداشتی بشم آن ملک
کرد ادریس علیه السلام را بالای بالی خود کار کرد و بجانب آسمان پرواز کرد و او را با آسمان برآمد
چون بهمان اول رسید دید که عزرا بیمل در آنجا نبود از آنجا پرواز کرد حضرت ادریس علیه السلام
دویم برود چون در آنجا رسید دید که عزرا بیمل در آنجا نبود بدخات او را با آسمان سیم برود چون
در آنجا هم نبود و با آسمان پنجم رسید و از آنجا هم عزرا بیمل را ندید پرواز کرد در میان راه که آسمان
ششم حضرت عزرا بیمل را دید که علامه علامه زودی آید آن ملک رسید که ای عزرا بیمل بجا میروی
عزرا بیمل گفت که خدای تم مرا متور فرموده است که در میان آسمان و ششم و پنجم قبضی روح
ادریس علیه السلام بنجام ادریس علیه السلام سخن نه شنید بر خود لرزید در آنجا عزرا بیمل قبضی روح
مقدس حضرت ادریس را نمود اما حضرت عیسی چون نوم آنحضرت قصد قتل او کردند و بخواه
ایشان با شکر خود بقتل آنحضرت نمود آنحضرت با شکر خدا داخل بیت المقدس شد
و آن بادشاه با بعضی از فراری خود از عقب آنحضرت داخل بیت المقدس شد پس با بر خدای خلا
ملک از آسمان نازل شد و حضرت عیسی را بهمان چهارم برانده و حضرت عیسی در آن آسمان
در معبدی که خدای تم برای او قرار داده فرموده است بعبادت خدا مشغول شد و خدای تعالی
آن پادشاه را بیمل حضرت عیسی مشغول گردانید و آن قوم چون جان دیدند او را گرفته و از
بیت المقدس بیرون کشیدند و از بیت بیار برسانیدند و چند آن ملعون گفت من با دین

شما هم چرا از خبر میگیرید ایشان قبول کردند و گفتند و عیسی هر چند آن ملعون گفت
من عیسی هستم قبول کردند و آخر او را بر دار زدند و او را کشته و گفتند عیسی کجاست
و حق تو در این باب فرموده است قَوْلِهِمْ اَنَا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ و یک سخن کوفت که این است که میگویند که ما کینتم عیسی را
که بغیر خدا بود و حق تو که نبی فعل است فرموده است بِأَنَّ طَرَفًا
وَصَلَبُوهُ یعنی و حال آنکه کشته شدن عیسی را و بر دار زدن او را فرستاد و لیکن
شکیه که هم و لیکن بپایه ایشان بود بقول حضرت عیسی علیه السلام بُود دیش و او را
بکان اینک آن ملعون بلکه عیسی است و از این سبب باب ۱۰ منتهی شده و از برای محبت
جماعتی نصاری باز حق تو فرموده است وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و بریقین بدانید که
کشته شدن عیسی را بکلی نفع الله الیه بلکه مدعی است که خدای تعالی
حقت عیسی را بهمان برده است عند صلیب از حضرت ادریس علیه السلام جمعی دیگر
بهمان زنده است اما در مواج بجز از جسم مبارک جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
است و قدرتشان منزلتشان ابطال نبوده از آن است که کسی نتواند وصف کند
اما آنحضرت را که زنده است که در فرا در حق او میگویند هر چند که آن فرزین آن
و در اصول گفته در این باب حدیث وارد شده است که جناب امام محمد باقر علیه السلام

(نمود)

فرمود که ای گروه شیعیان ال محمد و مانند فرشتی کوچک مجلس بشیعه آنکه غایب بودی شما
برادران و تایلان بشما ملحق شوند پس مدتی از الف و عریض کرد که خداوند خود غایب گشته
حضرت فرمود که گروهی که در باب عاجزی میگویند که مادر باب خودمان نگفته باشیم از
قرین و مدح و ثوابی هر یک لغوین کنند بخوی که یکی از ما خود را نکرده باشد پس یکی
از شیعیان است و ما نیز از او بیزاریم و او را مدعی عریض کرد پس تایلان کینه اخفوت فرمود
که آن شخص که از او دنیا گفته و برینا خواهد رسید و مزد دنیا خود را خواهد دید
بعد از آن اخفوت روی مبارک خود را بجانب صیابه کرد و فرمود بخدمت که خدا
بر آن ازادی بر ما عطا نکرده است میانه ما و خدا خویشی نیست و ما را خدا
حقیقت نیست و ما بسبب سبک و طاعت کردن بر حق خدا نزدیک میشود پس
هر یک از شما و ما را برادر است خدا باشد دوستی ما با او نفع خواهد رسانید و هر کس
و ما را خدا باشد دوستی ما هیچ نفعی با او نخواهد رسانید خدا را از آن حضرت فرمود
که دای بهال شما بدوستی ما مورد میشود چرا که علی باید موافقی قول باشد پس دست
جناب عیسی را طاعت کسی است که آنچه اخفوت در شان خود می فرموده است
میگویند نه زیاده و نه کم و آن احادیثی است که جماعت عالم گفته اند همه

در محفل آن است که گفته اند جناب علی بن ابیطالب است و هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
عین کفر است و محفل آنست که جناب علی بن ابیطالب مکرر میفرمودند که انا عبد
من عیب **محمد بن** من کلمه غای استم از جمله علما و جناب محمد مصطفی علیه السلام
و هرگز از آن حضرت در کتب نقلی که معتدل شده از جناب علی بن ابیطالب شوال میگرد
افزون است محمد رسول الله بود و اطاعت و فرمان برداری امر جناب رسول صلی الله علیه و آله
میگرد و هیچ علی را نمیگرد و هرگز بر نیل نرسید و هرگز بر نیل نرسید و هرگز بر نیل نرسید و هرگز
نرسید و جماعت غلام شدند و حدیث جناب رسول حضرت که حضرت فرموده است
اَنَا مَوْلَى سَائِرِ الْعَالَمِينَ و **عَلِيٌّ مَوْلَى كُلِّ نَفْسٍ** در دروازه آن نه است
و از این بسبب میگویند که هرگز بر نیل از دروازه نرسید علم در خلد است و از دروازه نرسید علم
معلوم است که هر مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرتبه است و در این سخن محفل
غلط است و اشتباه است چرا که واقعی نرسید علم در دروازه موسی بر دروازه سخن از موقوف است
بر غایان موقوف را بمنزله جو کس شده اند و چنین خطای عظمی کرده اند و این از جمله
است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که من بمنزله نرسید علم و علی بن ابیطالب
بمنزله دروازه آن نه است من آرد **اَلْحِكْمَةُ فَلَیْسَ بِهَا مِنْ بَابِهَا** پس هر
حکم شرع نخواهد بود از علی بن ابیطالب باید تحقیق کنند چرا که من تمام هر غیب

بسم الله الرحمن الرحیم

بعلی علیه السلام تعلیم داده ام و آنچه بر مردم فرمود است علم آنرا بعلی علیه السلام سپردم و بعد از
من نبی نیست و خطی من است و آنچه که گوید چنان است که من گفته ام خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و از آن باب و چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر امری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
اطاعت کرده است در حیات آنحضرت و خواه بود از زمان آن حضرت مثل اینکه در حیات
خود جناب علی بن ابیطالب در شب غار فرمود که بجای من برخت خواب من بجای تو
آن تو را به پیغمبر و از بیت من نرسد نه آنحضرت اطاعت کرد و برخت خواب رسول خدا
خواهید که جان خود را فدای رسول خدا نموده و وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که یا علی اگر از من یاوری به پیغمبر دست بده ایضا رکب و اگر یاوری نه پیغمبر دست
بده ایضا رکب پس چون جناب علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاوری نه پیغمبر گوشه اختیار
کرد و دست بقایم روز ایضا رکب و آنچه جفا از خالق و بسبب جفا که این مبر کرد و
فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جناب علی بن ابیطالب تابع و مطیع و سقا و صفا و صفا و صفا
بود و در حال همت و هم بود از زمان آنحضرت پس چگونه میگویند که بهتر از جناب رسول خدا
باشد و آن حدیث بطریق صحیح در فضایل آنحضرت در آمده است از بی جهت معلوم
آن آحادیست که چنان فرموده اند که نبی و آن جناب علی بن ابیطالب معلوم شود و در میان
و نشان آن حضرت بر خاک لایه شود و در فضایل جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قدر نیست و در

چنانکه حدیث وارد شده است که آن حضرت خورشید فرموده است **لَا تَمُوتُ لَكَ**
وَقْتُ لَا يَسْتَعْنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ یعنی هرگز
 من با خدای تعالی بموتی دارم که هیچ مملکی بخیر و هیچ پیغمبری نمیتواند که در آن
 منزلت من برسد حدیث دیگر وارد شده است که چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 بموضع رفت خطبای رسیده که **يَا أَهْلَ لَوْلَا كَرَّمَ لَمْ يَخْلُقْنَا إِلَّا فَلَاحَ**
 یعنی ای احمد صلی الله علیه و آله اگر برای وجود مبارک تو نبود هر آینه انفاق در خلق نمیکردم
 و معلوم است که وجود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب وجود عالم بوده است و این مرتبه را هیچکس
 بنور جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد و حدیث دیگر این است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 سایه نماز است یعنی نور انوار الطمان انوار کرمه بود که جای از نور انوار کرمه عالم
 نبود که سایه بر آن بتابد این نوع صفتی بر دیگری بنوشد بر حدیث این ابدی است و نه بر دیگران
 از این علم السلام و حدیث دیگر این است که انوار کرمه مبارک میلکرت از آن
 خاک بود از کرمه انوار کرمه معلوم نیست در آن ملک خاک بود از کرمه مبارک معلوم نیست و حدیث
 دیگر این است که از هر کجای انوار کرمه میلکرت تا سه روز بلکه تا یک هفته بوی خوشی انوار کرمه
 از آن کجای است و این نوع صفتی با هیچکس دیگر نبود و سایر صفات انوار کرمه که در کتابهای
 حدیث مذکور است باید متکلمان بخوانند و به پیغمبر که فقیهت و قدر و منزلت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله

الابرار علیهم السلام

الابرار علیهم السلام چه قدر زیاده دارد البته احادیث که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است
 حجت است بر امتان انوار کرمه و منطوق کلام این با مفهوم سوانی و مفهوم مخالف که می
 سخنی الله من حدیث را میفهمی و از آنجمله که حدیث این است که حضرت فرموده که
أَنَا كَالشَّمْسِ وَرَعَالِي كَالْقَمَرِ من مثل افتابم و عی مثل ماه است معلوم است که ماه
 نور از افتاب بهرسانیده است و ماه مخفی بافتاب است و افتاب هیچ اجنابی نباشد
 ندارد و حدیث دیگر این است که چون روز غدیر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 حاضرین خود گردانده انوار کرمه بر سر هر فردی از خود عطا کرد و عکسده او را گرفت و چنان بلند کرد
 که بر سر هر یک از حاضرین عطا کرد و در روزی که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بجا آوردند
 و بیست مبارک خود زره بر اندام مبارک عطا نمودند و بجهاد فرستاد و سبب محبت
 است مبارک انوار کرمه بود که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در هر جا که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
 جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مبارک او پیوسته و در هر جایی که حضرت خاتم الانبیا
 صلی الله علیه و آله میرفت علم را بر دست مبارک عطا می نمود و انوار کرمه بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود
 حدیث وارد شده است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دوش می گذاشتند که بر شل ۴۰ آداب بود
 و طریقه تحمیل و تفکیک از جناب عطا نمودن بر آنکه عطا می نمود خلیفه مسکنت خانه جناب رسول
 خدا بود و تعلیم کردای جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که خلیفه انوار کرمه بود و این مقصود نمودن از
 تعلیم از انوار کرمه است بهیچ سبب بر آنکه در حدیث و انوار کرمه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را

و غایت متصفون باشند که جماعت صوفیه ظاهری باشند صوفیه بودن ندارند و معنی تصوف
تغصیده اند و لاف تصوف میزنند چنانکه حدیث دارد شده است که جناب عیسی ابیات
یکی از صوفیان پرسید که تو چه مذمتی از منی گفتی من صوفیم حضرت فرمود که ای مرد آگاهی بزرگ
که زنی بیایکوبه پیغمبر که از تو صوفی هستی آیا خبر از علم تصوف داری عرض کردی که حضرت فرمود که من
سر کرده صوفی نیستم و علم تصوف نزد من است از صوفی میپاشی بکوبه پیغمبر که صوفیه یعنی چه عرض کرد
که معنی صوفیه را نمیدانم حضرت فرمود که دای بیای که گفتم و لغت و سبک خود را بنویسید پس
و ادعا کند که من فلان مسلک دارم بعد از آن فرمود که ای شخصی به آن که صوفی یعنی پیشانی من
که هر کس صوفی باشد دنیا را پیش میداند یعنی قابلیت دنیا را مثل قابلیت پیش میداند و دل
به دنیا نرود و بداند که صوفی هر حرفی است صادق و او و قادر یکبارگی از سر حرف جدید
معنی ندارد که هر یک از این سه حرف است اسم پروردگار می آید اما از صادق و صبر و وفا
و از داد و دوا و در وفا و از فنا و در فقر و فنا و خانی عالم از صوفیان این سه خصیصه
خواست است که اگر یکی از این خصیصه ها که نباشد و ادعا کند که صوفی است ادعایش باطل
است و دروغ گفته است و در این ادعا خطا کرده است و هر یک از این سه خصیصه را در چند موضع
باید صبر کند اما صبر در شش موضع باید خرج کند صبر در بلا و فقر و صبر در دولت که
در حال دولت مال خود را صرف معصیت و هوس اف نکند و صبر در طاعت که در حال غایت
دل خود را متوجه غایت نکند و دل از تمام امور است درین دافعت دور کند و مشغول تعظیم

و تقبیله

و تحبیه خانی عالم باشد و نماز را به نیت تقوی بجا آورد و در حال رکوع بنظر بگذراند
که خداوند هرگاه که در نماز میزند که ایمان بتو دارم و در حال سجده اول قصه کند که
خداوند! تو مرا از غفلت آبی که بیده در رسم دارم از روی دین همان نطق به مقدارم
که تو را باین صورت آفریدی خداوند! ای سر معنی که کردم از سر تقییرت من در گذر
و در حال سر برداشتن از سجده اول بخواب بگذراند این را که مذکور شد و بعد از آن
کند و خود را متوجه بر سر رکعین کند که کوبه ای حال عزرائیل آمده است که قبض روح او کند
پس چون سجده دوم رود بنظر بگذراند که خداوند! مرا از این عالم میکشی به عالم آخرت
خوابی بر داول منزه که در آخرت باید علی کیم منزل قبر است الکی قبر مرا کنوده گردان و
چهارده معلوم علیه السلام به بر بالین من بویست و سوال فرمود بر من ایان کن و چون بر
از سجده دوم بردارد قصه کند خداوند! دوباره مرا تحبیر محض غفایمی کرد و مرا باین حکایت
خوابی دهشت خداوند! در صف محض حساب بر من ایان کن خداوند! باید در حال غایت
متوجه نماز باشد و در حال روزه نیز باید صبر داشته باشد و تمام اعضاء و جوارح او در روزه باشد
بنوی که چشمش نظر با محرم نکند و نظرها را با مؤمنان نکند و زبانش فحش و دروغ و از سر
و غیبت و افترا و فتوای ناحق و سخن بهفایده نگوید و گوشش صدای سزا و طعنه و بدگویی
و موعود چنگ و دغای نا محرم نشنود و کتبی خیانت نکند و از دست زنانه و پائینی
بجانب حرام نرود و انگشت را از حرام نکند دارد و زنجش را از حرام نکند دارد و در حال حج نیز

بنزایه میر کند و هر چه خرج در راه حق قضا میکند کدورت نداشت پند و در چهار خزان
 باشد و در سایر جا تمام باید برداشته باشد پنجم هر در معیت باقی که که هر با هر وقت که خواست
 کند در آن حالت خود داری و هر کند و به پند که می تواند به از این به بقوت خدا بر کند و به
 پس اگر در آن حالت هر کند و بیاد عذاب جهنم و مواضع خدا بیا به البتة آن معیت که
 ترک میکند ششم هر در بیماری که اگر در یک شب شب که آن شخص را عارفی شود و هر کند و شهادت
 کند و از یک سال عبادت دارد خلاص باید صورت در این شش موضع هر در پند و اگر یک
 از این موضعها هر کند صوفی نیست و ادعای سجا کرده است و اما صدق در چهار جا صدق است
 که زبانش راست بگوید و صدق و عدل که صفای و عدل کند و صدق اتفاق که دلش باز باشد و صدق
 دین موافق باشد و صدق عمل که عملش معصومانی خدا باشد و این نیست که میکند که فتن عمل میکند
 فرست طاعت در آن عمل باید رفاهی خدا منظورش باشد و بی الی که از این صدقانه باشد
 صوفی نیست و ادعای باطل کرده است و اما صدق در پنج موضع باید در پند پند اقل صفای
 باطن که در شش صافی و خالص پند و حیل و ریاضت و تقوی و حسد و غفل و غش نداشت باشد
 دوم صفای ظاهری که بر شش شسته و پاک و پاکیزه از کثافت و جوی باشد و در چهار موضع
 باشد و مویهای سرش را زشته باشد و ماضی چیده باشد و عام ستمهای سبزه را در بدن خود
 بجا بیاورد و بوی خوش در پهنای خود مضا یقین کند ستم صفای مجلس که باید مجلس رفت
 و پاک و پاکیزه باشد و خوشی موافق حالت در زیر پایش باشد و سخن از نه و عبت در مجلس رفت

نزد چهارم

چهار صفای سخن که سخنش خالص باشد و غش و حیل را بر راه مسلمانان نیفکند پند پنجم
 صفای خلق که در حالت غضب کج خلق نژد و حلم و بردباری داشته باشد پس اگر از این
 پنج صفا باو نیک باشد صوفی نیست و ادعای سجا کرده است و اما در پند دومی که کسی با پنج کس
 باید داشته باشد اول دوستی با خدا معلوم است که هر کس کسی را دوست میدارد باید موافق
 خواستش آن دوستش عمل کند چنانکه او گفته است تقص لا اله و انت تقدر
حبته یعنی غرض از خدا می کنی و لای دوستی سزا هذا العمل في القفال
 بدیع همان خودت که این سخن تازه توفیق است که تا بحالا که نشنیده که دوست از خدا
 دوست خود کند لو كان حبك صادقا لا قطعته هرگاه دوستی من صادق بود
 بود فرمان برداری خدا می کردی ان المحب لمن يحب قطع چرا که هر کس دوست کسی
 باشد فرمان بردار دوست خود میشود پس باید صوفیان دوست خدا باشد و حق تم فرموده است
قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله یعنی بگوی که دوست خدا
 علیه السلام که اگر شما خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید از او تا خدا شما را دوست بدارد
 و پیروی بفرمان است که هر چه از آن دوست از جانب خدا حرام دانسته تو هم حرام بدان و هر چه
 حلال دانسته تو هم حلال بدان و انوقت که پیروی از دوست کردی دوست خدا بشوی هرگاه که دوست
 آنچه را از دوست فرموده صفای کردی دشمن خدا بشوی خدا باید صوفی دوست خدا باشد
 دوم دوستی با کسی که علی بن ابیطالب باشد و با فرزندان سی چرا که حق تم از موهبت است

فَلَا اسْأَلُكَ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ مَنِ بَكَوَىٰ مَحْرُومًا فَلَهُ مِنَ اللَّهِ عِلْمٌ
که در حصول غریب بودن و بیگانه شدن از خداوندی رساندن از خداوندی میتوانم بگردستی که با غریب شدن از نزدیکی
بجایانده و صبیحه از آن حضرت پرسیده اند که غریب شدن از نزدیکی تو کیست حضرت فرمودند که طایفه
ای طایفه علیهم السلام و فرزندان معلوم اند که ایمان بحق میباشند پس اگر کسی صوفی باشد باید که
دوست من و فرزندان من که معلوم اند پاره پاره در هر کس است که است در حق ما نیکو بود چیزی که
که ما گفته ایم در کتب خود عطا کرد که ما نمی کرده باشیم سیم دوستی با اهل ایمان و دشمنان آنها
عشریه باشد چهارم دوستی با فقرا و شیوه پنجم دوستی با علما و با خادمان روحانی و عده ششم
لقا هر بن علیهم السلام پس اگر کسی که با یکی از اینها نزد صوفی نیست و ادعای چهارم است و
است و در درستی جایگاه نادرشته باشد اول در در زبانت ذکر توحید و تسبیح و تحلیل ضایع
و احادیث و اخبار ما دویم در در دلش آن بعد از ذکر خدا همیشه مشغول باشد یعنی دلش آن
بیاید خدا باشد و از یاد خدا نرسد و چنانکه آن گفته است حضور قلبی باید و کرد که با یک
نقطه بی نام خدا نیست پس هر کس دلش مشغول دنیا و ریاض و طمع باشد و ذراتش ذکر خدا بگوید صوفی
نیست بلکه منافق است اما صوفی هم دلش در ملکات و هم زبانش در ذرات سیم در عبادت
ایشان که تمام در عبادت خدا باشد و در مردم قریح گفته اند از کاسب و مزدوری رزق خود را
پیدا کنند و بقدر احتیاج بهم رسانند و خرج کنند و در دین کار هر کس باشد حوله بران بگویند
و خواه بدل قصه کنند که مرکب باید پیش از هر چیز باشد چرا که حق هم فرموده است قَدْ خَلَقْنَا

فَاذْجَاءَ أَجْلَهُمْ لَنِتَّاحِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقِيلُونَ فِيهِ
 این که دعوت این بر سر نمی خوانند که یک ساعت آن رسیده بعقب اندازند و غنیمتند پیش اندازند
 پس باید صوفی همیشه در دانش نلزم که همیشه و سی کند که متوجه خود باشد که هر قدری که از خدا بر
 سیر اندازد و بر پشته که بچه اراده بر سیر دارد که اگر آن خدمت میبرد و خدا از او ببرد که بجا می رفتی بگوید
 که اراده بند که تو می فهم و متوجه خود باشد که سختی که بگوید اگر دل آن حالت میبرد و خدا از او
 ببرد که چه می گفت جواب بگوید که آنچه گفت محض رفاهی تو بود خدا چنان باشد که او را چنان
 اندر چنان نباشد که نفس میخواند و عاقل دنیا نباشد که دنیا و شب میدهد سایل دنیای
 چون طفل از ایشان دور میخورد و در این پنداری که شرار است پس هر کی دلم در دانش فخری
 نفس و فکر که است و در دانش ذکر حق او صریح و تغلیبیم علیهم السلام است و صو
 فیت و هر کس خلق این میکند البته منافق است و صوفی نیست و از خدا بر خیزد است
 و اما در سه باب باید بگفت اول دنیا بعدی که با خدا باشد است در عالم روح در وقتی که حق تعالی از او
 معبودی گرفت لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ یعنی بنده که بنظر آن کنی و آعبد و حق تعالی
 صراط مستقیم و بنده که کنی که بنده که من طریق حق است در این شخص میبرد که در دنیا
 بنده که خدا کند و بنده که بنظر آن کند پس اگر بنده که خدا کرد و بعد خود کرده است و صوفی
 و کنه بنده که بنظر آن کرد صوفی نیست و حق تعالی فرمودت وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ یعنی وفا کنید

بعده خود ان كان العهد كان مستولا يعني بر سبب که خدای تعالی در قیامت
از حق خواهد پرسید چرا دانا بعد خود نگذرد پس باید که دانا بعد خود بکینه تا صوفی باشد سیم دانا
و عهدی که با کسی کرده است دانا بقیسم کسی خود نه است یعنی هرگاه نذر کرد یا عهد کرد یا قسم خورد
که نذر است یا عهد چنین یا چنان خواهد کرد که عاهدات الله با قسم خورد که بالله که چنین و چنان
خواهد کرد دانا کند یا نذر یا عهد یا قسم خورد پس هر کسی دانا بعد خود خدا و دانا بعد خود
و قسم خود کند صوفیت و هر کسی دانا بخوا که گفته شده گفته صوفی نیست و از فراموش خود بپشت
دانا فرود است که باید صوفی از تمام خلق عالم و کسب عالم و دانه و دل بشکاید پس چنانچه
چیز نه باشد نه در حال عبادت دل را از تمام ملک و خیالی دور کند و برای عبادت
خدا فرو شود و لولای خدای تم هیچ چیز بر آن نیست تا صوفی باشد و اما اگر لولای خدای تم چیزی
در تلاش باشد و کسی را در عبادت بنظر نیاید و بسبب خود را از جانب دیگری نماند صوفی
نیست و از فراموش خود بپشت است و اما معنی فقر است که باید صوفی خود را فقیر خود محتاج
به راه خدای تم بداند و خود را محتاج خلق نماند و هر چه احتیاج او شود بگوید خدا بخوبی
و بواسطه خلق اعتماد نکند که چرا که تمام خلق محتاج بکند اینند چنانکه حق تعالی فرموده
است يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله یعنی ای مردمان شما همه فقیر
به خدای تعالی و الله هو الغني الحمد لله و خدای تم احتیاج به هیچ کی هیچ جز خدا ندارد

پس باید

پس باید مردمان خود را محتاج خلق نکنند و از خدا طلبیات دنیا و آخرت را طلب کنند
تا صوفی باشند و اگر خود را محتاج خلق کنند و کسانی که خدای تم با وعط کرده است آن
ضایع که از آن در روز قیامت مثال کشیده گفته صوفی نیست بلکه منافق است و هر کی احتیاج
و جوارح را که خدای تعالی با وعط کرده است که آن عفو و محنت و کاسبی کند آن عفا
بکار میکند و از مردم سوال میکند البته دمنی عزت بر او که شکایت خدای تعالی پیش
خلقان زده است پس صوفی آنست که عفا و جوارح خود را بکاسبی مشغول کند
و خود را محتاج مردمان نکند و همیشه خود را محتاج بکند بدارند و قدر نعمتای خدا را
بدانند و از رجز نعمتای خدا دست و چشم و زبان بپوشانند و اما تقابلی باید صوفی
خود را هیچ بداند و خود را در میان هیچ نه بیند و بداند که قوت و عفا و جوارح
آنست عزت و خدای تم بسیار ابرائی جمع کرده است پس خود را فانی بداند و هیچ چه
موجود و موزر باشد و چون که خود را فانی کرد و معیت خدا خواهد کرد و خود را
از جمله مردمان می بیند و حدیث در آمد شده است موتوا قبل ان تموتوا و
سر مشق ازندگان خود میکنند یعنی دست خود را از کف کف کوفت می کنند پس از آنکه
دست او را کوفت کنند یعنی از زندگان خود چنان رفتاری میکنند که کوفت کرده است و بگوید
معیت نرزد بدین نحو که چون مثلاً اگر اراده میکند که فتنه بکشد خود را فقیر میکند که

بِحُكْمِ كَيْفَا سَجَرِ بَيْتِهِمْ یعنی هر آینه قسم بر پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه و آله که گفت
و فتی ایان بنودند که در هر اختلافی که باشد شایسته دل می شود سزا حکم دانسته فهم لا
يَجِدُوا فِي نَفْسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ و بعد از آن که توبه شایسته حکم کردی
در دل خود سلامی و کدورتی نیابند و تَسْلِيمًا و تسلیم و به نحوی که تو حکم کنی اطاعت کنند
و مختلف نکنند پس مفهوم آیه نیز اینست که هر کس محاکمه نزد خدا اهل حکم بر دایان نرزد و اگر محاکمه
را با اهل حکم و اگر نرزد و از حکم اهل حکم طاعت داشته باشد نیز ایان نرزد پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده است که بعد از من آنچه بشما امر کرده ام ناقص است باید بجای بیاید و آنچه نمی کرده ام ناقص است
باید ترک کنند و حدیث بن مخنف روایت کرده است که حلالٌ لِمُحَمَّدٍ حَلَالٌ اِلَى يَوْمِ الْفَيْتَةِ
و حَرَامٌ لِمُحَمَّدٍ حَرَامٌ اِلَى يَوْمِ الْفَيْتَةِ یعنی حلال محراب الله علیه و آله تا قیامت حلال است و حرام
صلى الله عليه وآله تا قیامت حرام است پس هر کس در زمان هر یک از این اوقات اهل حکم است
که ناپسان حضرتند باید که حکم خلق باشند پس تو حکم کنی و بعد حکم امام
و تو حکم پیوست و هر کس از حکم پیوسته الله علیه و آله سال بخواند و رسد به دوزخ و پس از آن
پیوسته الله علیه و آله گفته اند غم چه نام دارد ~~بر آنکه در حجب است که مستحق~~
عقاید خود را بلیل عقل و نقل برانند به نحو که در رساله نوشته است و عقاید خود را

و توحید است

و توحید است و عدل و نبوت و امامت و سواد آیت توحید یعنی خدا را یگانه دانستن
و عدل یعنی خدا را عادل دانستن و نبوت یعنی جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که
پیوسته دانستن و امامت یعنی دوازده امام را امام دانستن و سواد یعنی زمان بازگشت
روح را در بدن یا یقین دانستن و بیان توحید آنکه بطریق اجمال این است که خدای تعالی
را هیچ چیز شبیه ندانند یعنی هر چه بچشم و عقل و دیده تصور شود جناب ربی قشود غیر
آن جز است چنانکه خود در قرآن مجید فرموده است لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ اَللّٰهُ اَكْبَرُ
فَلْيُحْمَدْ اَللّٰهُ اَحَدٌ یعنی بگوای محمد صلی الله علیه و آله که خدای تم یگانه است باین معنی
که هیچ چیز شبیه نیست چنانکه اگر تصور کنی خدای تعالی باین هیئت یا سایر این وضع است
گاهی چرا که هیئت و وضع در یک است در جسی اینه دیده میشود و گاهی
میتواند پس محتاج میباشد بگمان وجود خود و حال اینکه خدای تم محتاج نیست و همه
چیز و هر کس محتاج خدا باشند به بیل عقل و نقل آیت دلیل عقل بکبریت از قرآن و حدیث
و از آنچه سخن فانی فرموده است که اَللّٰهُ اَعَدُّ يَفِي خَدَّيْهِ كَيْفَ حَيْثُ نَيْتٍ و جوهریت
و مقصود جمیع گمانات است باین معنی که هر کس و هر چیز با وجود خدا و ادوات و صفات
مستغنی است و اما از ادوات نیز بسیار معلوم شده است که از آنچه حدیث است که جناب

که جناب عین ابداً بر علیه السلام فرمود که عَنِّي فِي الْاَوَّلِ وَالْاٰخِرِ مُسْتَعِينٌ
فِي الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ یعنی خداوند علیمان بی نیاز است از خلقی عالم در اولی و آخری که نیاز
بر وجود خلق نبوده است و بی نیاز است در ظاهر و پوشیده هر چه ظاهر است و هر چه پوشیده است
که مردمان نمیدانند و آن هر دو در نزد خداست چرا که خدای تعالی هر جزا آفریده است
و البته هر کسی که آفریده است بآن آفریده شده خود را است چنانچه فرموده است اَلَا يَعْلَمُ
مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللّٰطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی آیا کسی که جزا آفریده است حال آن جزا میداند
باین معنی که البته خدای تعالی از حال و مکان در محتاج و معصوم و در مخلوق آگاه و
خبردار است و خدای تعالی از هر چیزی که خبردار است و دیگر اینکه عقل تصدیق میکند که خدای تعالی
بهر هیچ چیز تشریف نیست چرا که در این ذات معنی از صفات و کمالات که مجموع صفات معنیانی
این ذات است که از صفات ذاتی از صفات ذاتی ذات نیستند خدا بودن بر او صفت نمیکند
پس باید خدای تعالی علم و قدرت و در هم و شفقت و سایر صفات کمال داشته باشد چنانکه خدای تعالی
که خداوند مگر جمیع صفات کمال با دارد و در هر طایفه بهر فعلی که مکن میگوید نام خدا را بر دیگران
نمیگویند از آنکه مگر نفهم منسوب مثل آنکه عرب میگوید امان الله و نیکوید کسی الله و جمیع میگوید خدا را
و نیکوید کسی خدا و نیکوید ناری و نیکوید شکاری و نیکوید قاری و نیکوید از اهل لغت هر کسی

بنای

بنای بنوانند و بهر کسی با خدا نیکوید چنانکه حق تعالی فرموده است هَلْ تَعْلَمُ سَمِيْعًا
یعنی آیا ابراهیم نام خدا جای مکان دارای ای هر چه الله علیه و آله با بینمندی که میگوید با خدا نیکو
گویند مگر خدای عالم که خداست و پس از این سبب است که صفات خدا معنی ذات اوست و
صفات ذات اوست یکی است و هر ذاتی پر از ذات خدا با صفاتی ذاتی است پس خدای تعالی
مثل و مانند ندارد و اما بدانکه خدای تعالی عالم است یعنی ذاتی است باین معنی که هر چه در عالم
وجود میپوشد خدای تعالی هر آفریده است و البته هر آفریننده را آفریننده را میخوانند و
است چنانکه حق تعالی فرموده است اَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللّٰطِيفُ الْخَبِيرُ
یعنی آیا کسی که چیزی آفریده است خبر از آن جزا ندارد و حال آنکه خدای تعالی مطلع است
بر هر چیزی که میگوید ظاهر نیست از دیگران آورد و خبردار است بر هر چیزی که بهر عقلی عقاید
گفته که برای آنکه خدای تعالی عالم است و چون اعلان آورد باینکه خدای تعالی عالم است
و همیشه در همه واقف است پس آن عظمی هرگز معیفت نمیگردد بخوی که در حکایت
حضرت یوسف حق تعالی فرموده است که چون زینبی یوسف را بگرفت برد و در آنرا بست
و یوسف را بر خود تعلیق کرد حضرت یوسف علیه السلام در آنرا خلوت برده و
او بر آن دیر بر سر آمد از زینبی که این چیست که در پشت این برده است زینبی گفت این بقی است
که او را عبارت میکنم یوسف علیه السلام فرمود چرا او را در پس پرده جای دادی زینبی گفت

به پشت پرده دادیم جایگاهش • که تابند و بوی من گاش • ز من این بابی بنده
 باین کارم که می بینی نه بدیند • بوی عید السلام گفت ای یقی • نزد آیه چشم مکان •
 شرم • ازین پیدایش در خواطر آدم • من از بنای دانا چون شرم • ز قیوم دانا چون شرم
 خفاصه حضرت یوسف علیه السلام در آن مکان خلوت خدا را فراموش نکرد و بسبب اینکه علم در دست خدای تعالی
 علمش بهر جا افاضه کرده است در آن حالت که ایمان دارد این معیت در نمیکند چنانکه معلوم
 فرموده است الزانی لا یقین و هرگز نمی بیند زنا کار در دقت زنا کارن ایمان ندارد بلکه
 خدای تعالی بر او مطلق است و در سبب آن احوال بر احوال او نه دو گواهند چرا که اگر ایمان
 داشته باشد که خدا بر حال او مطلق است آینه سکه بر حال او گواهند هرگز معیت نمیکند
 داین معلوم است که هرگاه کسی خواهد معیت کند اول ملاحظه میکند که مبادا کسی بر حال
 او واقف باشد پس اگر ایمان داشته باشد که خدا بر حال او واقف است و در سوال خواهد کرد
 که چرا این عمل گوی آیتان معیت نمیکند پس معلوم است که در آن حالت از یاد خدا بیرون
 و معیت نمیکند و ازین سبب است که فقها ما را فرمان است عظیم تفریح بر این کرده اند که این
 تفریح را ایمان بخدا در سبب فراموشی است و ایمان بت پرستی میگرداند و اگر ایمان بخدا و در دنیا
 و آخرت هرگز غلبه اهل حق نمیکند چرا که اهل حق قبول نمیکند که کسی که ایمان و اعتقاد
 و یقین داشته باشد که در آن مکان عاریت که بهر کسی در زمین نباشد این میگوید و هرگز در آن

در آن مکان که در نمیکند پس هر کسی بشود که در آن مکان جا نوزیت که این را باطل میکند و با
 وجود ایمان که در آن مکان در داخل شود آیت ایمان بسبب آن گویند نوزید ایمان بوجود آن
 جانور نوزید پس هر کسی بشود که خدای تعالی کسی را بر این عاریت و امانت خلق
 مسئول کرده است و اگر کسی غصب حق او بکند خدای تعالی او را مجتنب عذاب خواهد کرد و با وجود این
 غصب حق آنکس کند آیت ایمان بسبب آن گویند نوزید و ایمان بقوت خدای تعالی نوزید
 از این جا معلوم شد که این سه نوا ایمان بکند و عقوبت خدا شد
 بر آنکه ایمان بر سه قسم است یکی قسم ایمان بر زبان است که او را اسلام میگویند یعنی اقرار کردن
 بر زبان بحدوث لا اله الا الله محمد رسول الله و یکی قسم ایمان بر قلب است که او را اقرار
 است و اعتقاد بدل است و عمل با عین و جوارح پس هر یک ازین سه قسم ایمان بکند که آیه
 بخود که هر کسی ایمان بر زبان دارد و اعتقاد بدل ندارد ایمانش مانند پوست جوز است که
 هیچ مغز ندارد بلکه غرض نیز برسانه پانی معنی که اگر بالای آتش بریزی که بوزد و آتش
 ضایع میکند و اگر در میان خانه بریزی خانه را نابود میکند و بار بار بر جوش تنگ میکند
 اما آیمانی او تیم که اعتقاد بر زبان و ایمان بدل است مانند مغز جوز است که بر این خوردن
 نفع دارد و پوست قوت بدن میشود و لذت خوردن دارد و اما قسم سوم ایمان
 که اقرار بر زبان و اعتقاد بدل و عمل با عین و جوارح است که در دنیا و آخرت
 آن نفع میرساند و خوردن نیز نفع دارد پس آن قسم ایمان اول که اقرار بر زبان بکند

و اعتقاد بر این باشد ایان متافیزیکی است و قسم دوم از ایان که در زبان و اعتقاد
باشد ایان احاطه الیهی است که از رزق نبات یافته گشته و قسم سوم از ایان که از رزق
و اعتقاد بر این و عمل با عین و جوارح باشد ایان متافیزیکی است که مقربان درگاه خدا باشند
پس بایستی گفت که از رزق مقربین و عارفان درگاه خدا شود **سوال** بهر آنکه در حقیقت که
مستلزمان بهر آنکه در اعتقاد کنند که خداوند عالمیان قادر است بر هر توانی و آنچه اراده کند
بجز در اراده خدای تعالی جز بر وجود می شود و خدای تعالی محتاج به علت و سبب نیست
و باید درستی که خدای تعالی قدیم است و ابد در ذات خدا نبوده است و آنها نیز در ذات
کمال دارد و صفات نقص ندارد و خواب و بیهوشی و سواد و نادانی و غفلت و حلول
استاد و احتیاج در ذات خدا نیست مگر بهر آنکه بر هر ملکی در حقیقت که بر ذات خدای تعالی
چرا این را از آفریده است و از اینها چه جزو است و عاقبت کار اینان بلیا خواهد
رسید و بیان هر یک از این سه مملکت می شود آنکه **سوال اول** اما سبب خلقت
اینان این بود که فیض از جانب فیضی است که از طایفه باری برسد و هم در دنیا و هم در آخرت
بنحوی که بر هر عاقلی نظر و واضح است که تمام این عالم فیض است حقیقی در دو مجاری
و فقر و تنگدستی هر یک از اینها فیض است باری که چون دردی بر کسی عارض شود تنگدستی
صحت می کند و چون صحت می یابد از آن صحت کثرت می برد و هم چنین فوق این

در عاقل قوتی است که می کند چون دولت بهم رسد فیضها می رسد بنحوی که برایش
فیض ناقصه است باری معنی که در عالم روح محتاج به فیض و جوارح بودیم و در عالم جسم فیضها
و جوارح را یاد دارند که فیض از او می رسد و می بیند از این فیض و جوارح با غیره و عاقلی فهم
که هر از اینها فیض را از اینها پس گرفته اند و حق که پس می گیرند آنوقت خواهیم داشت که غایت از غایت
از غایت با چند چیز است و از خواهی غایت چشم را بداند از کربنا پیدا بر هر یکی که خواهی غایت کوشی
و زبان به بداند از کتب و از علم و درین باب هر یک و از خواهی غایت درستی را بداند از نسیب است
به هر یک و غایت باید از کتب و از علم و درین باب هر یک و از خواهی غایت درستی را بداند از نسیب است
یعنی اگر غایت است که بر هر خواهی بداند که چند است از کتب و از علم و درین باب هر یک و از خواهی غایت درستی را بداند از نسیب است
و سر گرفته اند بهر یک چرا که نوزد کفار رفته از دست گرفته و آب همیشه در نزد تو است
و نوزد را بر آغیزه اند خدا هم فیض اعفا و جوارح را که می رسد رفته که اعفا و جوارح در دنیا
از ایشان جدا که گفته شد که کوران در چشم می رسد و کنگار در زبان و زبان برای
قیاس و تو که تمام اعفاست هیچ است قدر و قیمت اعفا سوچ می رسد آنجا که نوزد است
که آدم این از بارش خود برسد که این ایان که می گویند که است پادشاه اینان گفت و
چیز غرض از این است که بیرون می آید از این معنی که نوزد زمان خلق شده
چگونه می شود که است باری که از این است که نوزد را می رسد و این نوزد است که

که حال را در میان نعمت غرق شده ایم که نعمت نمی بینیم اگر کسی خط را غفلت از دست
 بگیرد نه آنوقت قدرش را نخواهیم داشت پس در دنیا فیض دار غنا و جوارح و ثمرات و کسب
 و صرا و کرامت پریم و این غنا و جوارح که خدای تعالی بجا کرده است مانند آسبایی است که اگر
 آسبای نفع بجا برسد بکسی که آن آسبای بسط خرج میکند پس دوباره می توانند دوشمنی طلب
 و در چشم تو مانند دو آینه جهان غایت و سایر غنا هم بدین منوال و قدر روز از هر عمری که
 میگذری کوک یا که از این شمشیرهای طلا تا پسین سکه بزنند و خرج میکنی و هرگز تمام شدن ندارد
 نوزاد خدا آن که حضرت پادشاهان که گنج بلا می کنند از آن باید پادشاهان حضرت تو را بخورند
 که از خزانة خدایت الهی هر روز از این دوشمنی طلا سکه بزنند و خرج میکنی و هرگز تمام
 نمیشود در هر مجلسی که شش بهتر از آن کسی نیست که این شمشیرها را بصرفی بگذرانند و کمال کنند
 و از مردم توقع کنند ای نادان سینه چگونگی جرات که تو تو قدری که دیگویی از دوشمنی طلای
 خود را راجع سکه کند و خودی خرج کند و بتو نیز بدهد و دوشمنی طلای خود را
 کنی این چه بخشی است و تقا و بیت خدا محافظت کند خاصه نظر با غنا و جوارح خود کنی
 و بهین که چه نعمت خدای تعالی بتو عطا کرده است و قدر این نعمت را بدین و تحصیل زرق
 حاصل از عمر کا بسج بکن و خرج خود و عیال خود کنی که تحصیل زرق عبادت و بیت افضل
 که بعد از نماز باشد و فیض اقرت نیز نماید تو خواهی شد و خدای تعالی تر از فریده است

که فیض

که فیض دنیا را اقرت بتو برساند اما قدری فیض دنیا ذکر شد اما فیض اقرت نیز
 از نماز ندارد مانند فیض دنیا نیست بلکه زیاده تر چرا که دنیا فانیت و اقرت جیت
 و از جمله فیضها اقرت است که چون خدای تعالی دنیا بر تو من مانند زنده است که در دنیا
 مومن خود را اینجا در اقصا و جوارح خود غرق اند و هر خواست که نفسش خواست می کند
 من بسبب و نموده خدا تر که خواست می کند و قدری بجای آوردن آن خواست نمیکند و اگر
 خواست کردن بسیار ندارد است و معلوم است که امر و شورش مانند زنده است مثل اینکه
 کسی بنخواهد نظر نماید محرم کند از ترس خدا نظر نمیکند مثل کسی است که در زندان خواهد
 عطا میکند و از ترس پادشاهان آن عطا تر که میکند اما هر کسی ایمان ندارد در دنیا هر کار
 بنخواهد میکند و هیچ بر ندارد مثل کسی که در بهشت باشد و هر کار بکند و هیچ بر ندارد
 از هر کار که می تواند نموده است و لکم ما تلعنون یعنی هر چه خواهید
 برای شما موجود است پس این بهشت کا اقرت و زندان نوس است و بقی که هر کسی
 در دنیا تر که خواست خود کرد از زدی آن خواست در دوش بماند و از این کمال غفل
 بقابل بیکی خود کرد از زدی آن خواست عالم ابرج کرده بآن مطلوب که خواست داشت
 میرسد و فیض بهر دو فیضی که هرگز تمام شدن ندارد و هم چنین هر خواست که در دنیا
 که داشته و بسبب ترس خدا تر که خواست کرده است تا از دنیا رحلت کرد بآن خواست
 میرسد و فیض بهر دو و همچنین سایر تقدیر که در دنیا اقرت است و بر در مثل قوت بی

که از این در زمان بر شدن بر طرف میوزد از دنیا رحلت کرد که آن قوتی داشته باشد حاصل نماید
پس از آن رحلت فیض ابدیت که هرگز انقضای ندارد اما بیان آنچه از این خوار است به آنکه بگوید
بر آنکه خدای تم از بندگان خود خوار است که معاد نموده باشند و عبادت و امتثال امر خدا کنند
تا لایق نعمتی الهی شوند در جانی نیست که بندگان او که از دنیا سپاس شوند و لایق عذاب و انتقام شوند
چنانکه فرموده است لَا يَخْشَى الْعِبَادُ لَكَفْرًا وَإِنْ كَفَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا كُنُوا يَكْفُرُونَ لکن نمی پسندد
در دین خود در جانی نیست که شش معصیت کند و سبب معصیت کفران نعمت خدا کنند
بسیب کفران نعمت منسوب عذاب و عقوبت خدا شوند و اما هرگاه شکر که از این کنند و ایمان بیا
در ریه و اطاعت و امتثال امر خدا کنند و این طریقه را از تمامی پسند پس باید بدان
آنچه خدای پسند همان عمل را بجای آورد در آنچه خدا پسند نیست آن عمل را ترک کنند و باید
دانت که هر کس که اطاعت و امتثال امر حق نمک میکند حق نمک او را دوست میدارد چنانکه
در صفت اهل ایمان فرموده است يُحِبُّهُمْ وَيُحْيِيهِمْ یعنی خدای تم ایشان را دوست
میدارد و ایشان نیز خدا را دوست میدارند و در باب توبه گفته اند که حدیث و ادب
كَانَ اللَّهُ يُحِبُّ مَنْ حَبِبَ التَّوَّابِينَ وَحَبِبَ الْمُسْتَطَهِّرِينَ یعنی بدین
خدای تم دوست میدارد توبه کننده گان را و پاکیزه جوینده گان را و پاکیزه جوینده گان را
که بر هر مکتفی واجب است چرا که گناهان این را از درگاه رحمت خدا دور میکند و انداختن
کنندگان را از آن گناه پشیمان شد و بازگشت کرد به درگاه خدا نزدیک میشود باید دانت که توبه از دست
بجز است

که بهم می خورد حاصل میشود اول آنکه چون مکتفی علم به سرسانید و دانت که گناهان این را
را از درگاه رحمت خدا دور میکند از درگاه پشیمان میشود و دوم آنکه هر کس از گناه خوار پشیمان
میشود معنی صحیح بر این میگویند که بعد از این دیگر آن عمل را نکنند سیم آنکه چون از گناه خود
پشیمان شد و از گناه عمل کرد البته تلاقی و تدارک گناهان نه نشسته را خواهند کرد پس
توبه هر مکتفی واجب است که بسبب توبه منسوب درگاه خدا شوند و هر کس توبه کرد
منسوب درگاه خدا شود و از گناهان که نه نشسته اش سوال نمیکند چنانکه حدیث و ادب است
که الثَّانِي مِنَ الذَّنْبِ كَيْ لَا تَنْبَلُ لَهُ یعنی کسی که از گناهان توبه کند مثل
کسی است که گناه کرده باشد و حق تم فرموده است که عَفَا اللَّهُ عَنْكَ و مَنْ
عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ یعنی خدای تم از گناهان توبه کننده گان در گذشت و گناه
که پیشتر کرده بودند عفو کرد و هر کس بعد از این توبه کرد که گناه خدای تم انتقام از او خواهد
گرفته و باید دانت که صغیرت و بزرگت که این را از آن عمل که کرده پشیمان شود و جو
پشیمان شد البته دیگر آن عمل را نخواهد کرد مگر غافل شود چنانکه اخوند ملاحتی از آن میگوید
البعضا فرموده است که این را باید مدغم واقف کار خود باشد که باز آنرا توبه مانده تا جوی
که مدغم در فکر این است که فرار بر سر توبه او رسد و همیشه سعی دارد که نفع آن عمل را بخورد
مناظر است در توبه که توبه یک نبوده و اما توبه را میکنند که هر مسئله که میکنند چنانکه

و چون بخانزیری چنان از نه اندام با رکش می نهد که گویای او دارد در نزد بزرگی هر چه که از او خواهد
 افعالی تیج گفته در رکش بسیارش تیغ می شود و روزی غلام گفت عرض کرد خدای تو تو را ای مولای من
 شمار چه می شود که در حال غارت بدین شو می شود و گفت من می دانم که ای غلام مگر نیتانی که باید بدیده کسی
 بایستیم که اختیار من بدست اوست و جان من در قبضه قدرت اوست و من با فقر لب بر راه کسی
 بایستیم که نیکی بپوشد و این را بگوید پس بدیده شود و نیتان شبی ابطه است و در ده
 بنده مؤمن بخانزیری آیند ملائکه از زمین آسمان بر اطراف او صف بزنند و میگویند خوشحال
 نوای بنده مؤمن اگر بدانی که نظارت بر درگاه بر توست و راسته از فوق رحمت بر درگاه است
 آرام خواهی گرفت و مقام نظارت بر درگاه عالم بر آن مؤمن است تا از غارت غارت شود
 و چون بخانزیری آیند میگویند لَا تَعْمَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یعنی خداوند
 رحمت بفرست بر محمد و آل محمد چنان حدیث بنویسد که ای ملائکه من رحمت از زمین
 کرد برای محمد و آل محمد علیه السلام گواه باشید که من او را نیز رحمت کردم و چون بگوید اللَّهُ أَكْبَرُ
 خطبای رسد که ای ملائکه گواه باشید که بنده من را بر بزرگی یاد کرد بدیدند که او را از
 از زمین و چون بگوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خطبای رسد که ای ملائکه من
 گواه باشید که بنده من گواهی داد بوحدا نیت من و بدیدند که او را در پناه خودم جای داد

که چون

و چون بگوید أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حق تعالی بنویسد که ای ملائکه گواه باشید
 که بنده من را در برات جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بدیدند که من این بنده
 از زمین جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهم کرد و چون بگوید أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَكَلِيًّا
 حق تعالی نظارت بکانت او گفته و او را از جمله صدیقین و شیعین گردانند و چون بگوید عَلَيْكَ
عَلَى الْمَلَكُوتِ خطبای رسد که ای ملائکه بدیدند که این بنده من ندای غارت دارد و
 گواه باشید که این بنده من از روی خدای برگاه من ایستاد است و مردم و بنماز خرب
 بنمایند و من او را در ملائکه از رحمت عز و جلال جای خواهد داد و چون بگوید عَلَيْكَ
لَفْلَاحٍ حق تعالی بنویسد که ای ملائکه من بدیدند که این بنده مرد را بوی رستگار شدن میخواند
 و من او را از عذاب آفت سزا خواهم کرد و چون بگوید عَلَيْكَ خَيْرُ الْعَمَلِ خطبای رسد
 که ای ملائکه من بدیدند که بنده من مرد را بوی بهترین عمل میخواند و من اعمال او را قبول
 کردم و چون بگوید فَدَامَتِ الصَّلَاةُ حق تعالی بنویسد که بنده من بنماز این در دل
 خود را متوجه بنده من گردانید و چون بگوید لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ یعنی پروردگار
 مردم کفایت تو ایستاد و هرگز از درگاه تو دور گران نیشوم و مقام در خدمت تو شغولم
 خطبای رسد که ای ملائکه بدیدند که بنده من خود را خدای از زبان من گردانید و خود

خود را صرف خدمت من میکنند و من ام او را در سایه رحمت خود جای دادم و از دروازه شرف
 و چون دعا گای افتاد چه را میتوان هر یک از کلمات آن دعا را که میگوید خطاب الی رسد گای
 ملائکه من گواه باشند که بنده من این فریضه کفایت من باینده او این سخن باین بنده چنان و چنان
 خواهد کرد پس چون نیت کند که فلان نماز میکند ادا و از جبهه الهیه خطاب الی رسد که ای
 ملائکه بدر بنده که بنده من نیت نماز کرد بقصد اینکه بجهت من نزدیک شود و غرض از این نماز
 رضا جوی من است و مطلوبی غیر از اطاعت من و رضا جوی من ندارد پس من عبادت او را قبول
 کردم و از دروازه شرف و چون بگوید اقمه اگر که بگوید اقام است خطاب الی رسد که ای ملائکه بنده
 که بنده من اقام غایت و خود را اقام کرد آنچه نامی بر او اقام کرده ام و خود را مشغول عبادت
 من کرده ام پس من او را در سایه رحمت خود جای دادم و چون دعا میگوید را بخواند خطاب الی رسد
 که ای ملائکه من گواه باشند که بنده من روی من خود را مستغرق عبادت من کرده و نیت و دل
 خود را از جمیع فکرها و خیالهای دنیا و امور است دنیا و آخرت دور کرد و مرا یگانه داشت
 و از خواسته های برادران من شد شا گواه باشند که او را از مقربان درگاه خود خواهم گردانید
 و از دروازه شرف خواهد رفت و چون بنای خواندن سره حمد کند بگوید اعوذ بالله المستعین
من الشیطان الرجیم خالق عالم فرماید که ای ملائکه بنده من بنده بر بندت من ارادت

بنده

از شیطانی که مخالفت میکند و چون بگوید یا الله اخص
 خطاب الی رسد که ای ملائکه من بنده من مرا بر جانیت و رحمتیت یاد کرد پس گواه باشند
 که او را در دنیا و آخرت تمام خواهم کرد و با منم در دنیا و آخرت و چون بگوید یا محمد
سایت العالمین خالق عالم فرماید که ای ملائکه من گواه باشند که بنده من حمد مرا بگای آورد و
 من او را از انعام خود شایسته خواهم کرد و چون بگوید یا حسین خطاب الی رسد که
 که بنده من مرا حسن و رحیم خواند گواه باشند که من در آخرت با او انعام خواهم کرد و با و مهربان خواهم
 بود چنانچه بگوید یا یحیی خطاب الی رسد که ای ملائکه من گواه باشند که بنده من را بکار
 روز جزا من بس حساب دارم روز قیامت پس آن خواهم کرد و چون بگوید یا ایاک نعبد و
یا ایاک نستعین خطاب الی رسد که بنده من میگوید که مرا بندگان میکنند و پس از من یاری
 میجوید و پس شا گواه باشند که من او را داخل بندگان خالص خود خواهم کرد و انش جبهه را بر وجود
 او تمام خواهم کرد و یاری او خواهم کرد در امور دنیا و دینی و چون بگوید یا علی خطاب الی رسد که
 خطاب الی رسد که بنده من از من راه است و بطلب گواه باشند که من او را بر راه است و طریقه
 شرع شرفست چنانچه یا علی خطاب الی رسد که بنده من از من خواهم کرد و چون بگوید یا محمد
یا رسول الله خطاب الی رسد که ای ملائکه من بنده من از من طلب کرد و او را

بطریق جناب عالی اقبال دینارہ قرآن شریف علیہ السلام راہ نما کنیم شما گواه باشید که من اوست
 بطریق دور رسد نام علیهم السلام راہ نما می خواهم کرد و چون بگوید غیر الخضوب علیہم
و لا الضالین خط بلای رسد که ای ملائکه من بنده دوری جست از طریق باطل که
 که من ایشانرا غیب کرده ام پس گواه باشید که من او را از طریق جماعت غیب کرده و از طریق کائنات
 محافظت خواهم کرد و چون سوره قل هو الله احد بخواند در وقتی که گوید قل هو الله احد
 خط بلای رسد که گواه باشید که بنده من را بصدرایت و بی کی یاد کرد پس من متکفل
متکفل متکفل امور دنیا و آخرت او خواهم شد و چون بگوید الله الصمد خط بلای رسد
 بنده من مرا بصدرایت یاد کرد گواه باشید که من چنانچه امور دنیا و آخرت او را خواهم کرد
 باین سبب که بنده من مرا مقصود جمیع گنایات است و چون بگوید لکم بلی و لکم
یولکم حق تو سزا فرمایید که بنده من مرا شکر دانت از زن و فرزندان و مادر و پدر و مرا متغنی
 از ذات و صفات است پس گواه باشید که من او را از بندگان نفس خود حجاب خواهم کرد و چون
 بگوید و لکم یکن کہ کفوا احد خط بلای رسد که بنده من مرا بی غل و بانیست
 دانت گواه باشید که من او را از جمله دوستان و موافقین خواهم گردانید و چون رکوع کند

بگوید

بگوید سبحان ربک العظیم و بحمدہ خط بلای رسد که بنده من تسبیح
 و تحمید پس من کرد و مرا بزرگواریت و مشغول بخدمت است و گردن خود را نزد من گنج کرده
 است و پشت خود را نزد من خم کرده است و تواضع و زود تنی بر ران من میکند گواه باشید
 که من او را بلند مرتبه و برگزیده و سرافراز خواهم کرد در دنیا و آخرت و چون سر از رکوع
 دارد بگوید سمیع الله لمن حمده خط بلای رسد که ای ملائکه من گواه باشید
 که بنده من از من طلب کرد که دعای او را بجناب کنم پس من دعای او را در دنیا و آخرت
 مستجاب خواهم کرد و چون سجده رود و بگوید که سبحان ربک الاعلی و بحمدہ
 خط بلای رسد که ای ملائکه من گواه باشید که این بنده من بدرجہ منی بجا کاشته است
 و بوقلمون من سجده میکند در پیش فکر علو و رفعت مرا میکند پس من او را عزیز و محترم
 و بلند پایه خواهم کرد در دنیا و آخرت و چون بیان دو سجده بنشیند و بگوید استغفر
 ربی و اتوب الیه خط بلای رسد که ای ملائکه من گواه باشید که بنده من
 طلب آمرزشی از من کرده و زکنت کرد بوی من پس من توبه او را قبول کردم و او را باریست
 رحمت خود جای دادم و چون آخرت بخواند حق تم نظر رحمت او داشته باشد تا از رحمت
 ناریغ نشود و چون تسبیح را بگوید حق تعالی او را بجمیع سوزن دایره طایرین علیهم السلام

بنایند و چون بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
اگر کند بلکه تا سلام او را بجانب سجده خوانان صلوات الله علیه دانسته باشند در آنوقت بفرمان خدا
سلام بر او پس فرستد و چون بگوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
حق قضا بجا کند اگر کند که سلام او را بر بندگان شایسته ضارب باشد و این که بر خدا سلام بر او پس
فرستد و چون بگوید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته حق نم
اگر کند تا سلام او بر سواران و صدیقان و اولیاد او و سایر عباد که برسانند و این که سلام
پس فرستد خدا اهل ایمان در حال نماز حاضر و غایب میکنند در این حدیث خبر داده
و در حال نماز خود مشغول هیچ کاری نمیکند و در حال نیت نماز قصدش این است
خداوند را من بفرستد ضعیف بدرگاه تو آمده ام که با تو رازین از خود را عرض کنم و مطلب من
را ز این نماز برای اطاعت و امتثال امر تو جز در یک نیت و از ترس جنت و عذاب نیست
نماز میکنم بلکه برای این میدانم که بدرگاه تو نطق و دردی و استیصال و گنای کنم و چون
غیر از این درگاه روی امید بی بجای ندارم امیدوارم که مرا بدرگاه رحمت خود نزدیک
گردانی و چون رکوع کند در حال رکوع قصد کند اللهم ینک استغفرک وکافرت عقی
یعنی خداوند را بدرگاه تو آوردم و ایمان بودم و در چینه کردن مرا بفرستد که ایمان بخواهم

در رکوع

در سجده اول رحم مادر را بخاطر بیادورد و در سجده دوم که را بخاطر بیادورد و در سجده بر زمین
از سجده دوم محو شدن در قیامت را بخاطر بیادورد و در حال نشسته قضا کند اللهم
اٰمِنُ الْمُبَاطِلِ وَاَقِمُ الْحَقَّ یعنی خداوند اهل کفر و ضلالت و نیت و نابود کردن
او اهل حق را توفیق بده و راه حق را بر این و ایمان زمان علیه السلام را ظاهر کردن و او را
باری بده و بر جودش شکی نباشد و چون رکوع کند بگوید اللهم لک سرعته و لک
اسلمت و امنت علیک توکلت و املت رقی یعنی خداوند را بدرگاه تو
رکوع کرده ام و طاعت و امتثال تو کرده ام و بنوایان آورده ام و بر تو توکل کرده ام و تویی
بر درگاه من خشیع لک مستغنی و کبرنی خشیع میکنند بدرگاه تو گوئی و چشم من
و مستغنی و کبرنی و موی من و پست من و حمی و کونی و کونی و خون من
و کحنی و عصبی و عظامی و عروق من و رگهای بدن من و ما اقلته
قدماک و رجب برداشت و قدم من عی مستغنی و لا مستغنی و لا
مستغنی خداوند را از عبادت تو کردن گشتی ندارم و تنگ ندارم و بگری ندارم و از عبادت
تو که دور است و محال ندارم بلکه عبادت تو همین عینی رحمت من است و چون این دعا
بخواند سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمدی یعنی منزه میدانم و در سجده

بزرگوار خود را از صفات نفی و حال یکدیگر را مضمول و اورا حمد میکنم که مرا توفیق بنده که
 عطا فرموده است و چون سجده رود بگوید که اللهم لك سجدت یعنی خداوند ابدی که تو
 سجده کرده ام وقيل امنت و بنوایان آورده ام و لك استسلمت و اطاعت تو
 ابر میکنم وعليك توكلت در تو توکل کرده ام وانك ربي و تویی پروردگار من سجد
وجئت للدن خلقه و شوق ستمعه و بصره و سجده کرده ام بدو که خداوندی
 که صورت مرا آفریده است و گوشم را شناسانده است و گوش مرا شنوا کرده است و چشم مرا بینا
 کرده است بدر از ان الحمد لله رب العالمين و تبارك الله احسن الخالقين
 یعنی حمد و تعالی خداوندی که پروردگار عالمیان است و بزرگوار است خداوندی که بنیکترین آفریننده
 است بدر از ان ذکر مجود بگوید در هر حالی که در درازی و تنگی و سهولتی و دشواری داشته باشد از جمله شوق
 کننده که آن محبوبش را که جناب احدیت جنت در او میوه وعده فرموده است که بر او در بهشت
 مریخ خود که شصت و شش هزار سال است که در غایت شوق گفته و بدر از ان صفت کمال
 ایشان را غواشته است چنانکه فرموده است والذين هم عن اللغو معرضون
 یعنی اهل ایمان که از لغو دور گردانند و بر صفات کمال و احسان آگاهند و در منزل شمول ابو
 و لعب در آن نشینند و مردم در ذکر اوقات دعا بخت و عذر دارند و اما صفات ستم ناموس
 برستی است که اهل ایمان باید محافظت ناموس خود کنند چنانکه حق تعالی فرموده است

والذين هم

والذين هم عن اللغو معرضون یعنی اهل ایمان و بجهای خود را می حفظ میکنند
 یعنی گوش ایشان صدای ناموس نشنیده است و چشم ایشان روی ناموس ندیده است و زبان
 ایشان با ناموس هر کلام ندهد است و با ناموس دست بازی و ساز افعال نمیکند کرده است
الا على انفسهم او ما مالک است الانفسهم فالتهم غيبت و مکتوبین که در میان
 حدل خود و با کیزان حال خود صحبت داشته اند پس این جماعت را علامت بناید که در میان زلفان با
 شهران و شراران با زبان خود و با کیزان خود خلعت دارند و ایشان که کسی عادت نمیکند که الانفسهم
و انفسهم فالتهم غيبت و مکتوبین پس هر کس بر این حال خود بدو را عذر پس
 این جماعت از حدل شرع که نشسته اند صفه معنی قالی از اهل ایمان صفت و عفت و تقوی و خیر
 است و اما صفت چهارم امانت داری و صفت پنجم صفت وفا بعهده کردن است چنانکه حق تعالی
 فرموده است والذين هم لاماناهم و عهدهم و اهل ایمان کافی اند
 که با امانت های که بایشان سپرده شده است خیانت نمیکند و بعهده ای که کرده اند وفا میکنند
 خواه امانت خدا باشد یا امانت مفسد و عمارح و مال که بجهای دین و دوزند و رحمت و سب و بخت
 خدا بایشان عطا کرده است که خیانت نمیکند و بعهده ای که با خدا کرده اند در عالم روح و دوی
 عالم وفا میکنند و آن عهد است که پیشه و عهده ای که با خدا بسته اند نیز میکنند و خداوند
 خود نمیکند و اما صفت ششم زکوة دادن است چنانکه حق تعالی فرموده است والذين هم

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ یعنی اهل ایمان صفت ۹ بنزد دارند که زکوة دادن
و کارهای آن در مرکز از زکوة دادن کوتاهی نمیکند خواه زکوة مال باشد و خواه زکوة بدن و خواه
جوارح مثل زبان که حرف و حفظ و بصیرت سخن خبرخواهی و سایر سخنان حق میگویند و کوفتی خود را
صرف شنیدن و حفظ و بصیرت احادیث اهل بیت علیهم السلام و تفسیر آیات کلام اله و شنیدن قرآن
و حدیث و درس و علم زکوة و سایر سخنان حق میکنند و هم دست را بر حق و قرآن و حدیث
و تفسیر کلمات حدیث و سایر افعال خیر میکنند مثال اعانت مظلوم یعنی یاری مظلومان و امانت ظالم
و کشتن دشمنان ضار و نجات دادن دوستان ضار و سایر افعال خیر و امانت مظلوم و امانت ظالم
است که اهل ایمان در آن در نماز حاضرند چنانکه حق فرموده است وَالَّذِينَ هُمْ
صَلُّوا قِيَامَهُمْ بَخَاءٌ وَفُلُون یعنی اهل ایمان که نماز و کلمات حق در نماز حاضرند نماز
نای و زین و راد و وقت بیامی آورند و محافظت اوقات نماز میکنند و در حال نماز دلهای
خود را محافظت میکنند که مشغول جائی نشوند پس چون این هفت صفت با بیان جمع شده است
صفت بیست و دوم که این است صفت بیست و دوم که از اهل بیت است بهشت و میراث بر چنانکه
حق فرموده است أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ یعنی این جماعت میراث برندگان اند
الَّذِينَ يَرِثُونَ الْغُرَةَ هُم فیهما خلا لایون این جماعت کی آنکه فردوسی و میراث
میراث و این در باغ فردوس جاوید باشد و در نماز و نفی است بیان آنکه باید بدانند که

عاقبت

کار اینان یکی خواهد رسید است و در شده است که الدُّنْيَا مَزْعَرَةٌ الاخرة یعنی دنیا
در اعتقاد آخرت و معلوم است که گنجی که در زمره سیاهی همان محصول میکند پس اگر
کنیم گفته خواهی دید در اگر گوشت جو خورای دید نظم کنیم از کفم برود جو جو از کف
عمل غافل شو پس به این نوزاد افعال و اعمال خود کند و به پند که چه تخم در این مزرعه کشته است
و به محصول این مزارع است بعمل خواهد آورد و آنکه حق تعالی فرموده است يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ یعنی ای اهل ایمان بر سر سیم از خدا باید هر یک نظر کند که چه پیش فرستاده است
برای فردا و است و بر سر سیم از خدا بدست که خدا خبر میدهد و آنچه میکنند پس از این آیه
مبارک معلوم است که نظر کند با افعال و اعمال خود و به پند که چه عمل کرده است در این مزرعه
چه تخم کشته است و در این نوزاد یکلف پان سر باید گمان بها چه معاند کرده است و معلوم کند
که نفع خواهد کرد یا نقصان و باید بداند که این دنیا چون کاروان است که باید مانع از این
بها را نکنند و بنسبتان بها سفر کنند و در این منزل کنند و از آنجا بجای دیگر مشغول خواهند
شد هم به میانند این خلق جهان همان سر است مرگ این همان سر را هم چه حلقه بر دست
از کارگاه از آن در درازه باید ندانند همچو بیون جمله که او کند بر چیز است خشت فرش بر آن
میگوید از دار است که به عبرت بشکری خاک قباد و قیو است باجوت نه به افعال کارهای خیر

این غبار بره فرق خسران کشور است. آذین معرفت باید نه جامه از زر و در صدق سبزه
 که ادا اینست بر کور است. چشم عیب از مردمان برادر عیب خود به بینی. هر که عیبش
 بیند از همه پنا تر است. رشتی زینا هر چه بینی دست زده بروی مندر. عیب صفت هر که
 گوید غیب صفت کرد است. مایل دنیای آن چون طفل از بستان در هر. میوز در در
 پنداری که بیشتر دارد است. دل بدستش مده از دست اگر داری خبر. کین عود پس
 سبب و نبال قتل شود است. هر نفس نوی کند در هر نفس نوی گشته. یک کف ادب کار
 یکی با غنویست. خداوند است در هر که عاقبت کار خود باشد و لحظه از فکر باز آید
 پیران زود و به پند که در عطره منور خواهد شد. ای کاش صفات و روی سفید و درازی
 و سعادت و بانه ستمات در روی سیاه و خجالت و شقاوت بر هر عاتقی در این دنیا سلام
 که چه منبع برای شهرستان بقا خواهد بود است و بر هر زیر که مبرهن است که چه گونه
 صحیفه برای عزت ابر مری کرده است چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که یا
 اَيُّهَا النَّاسُ مَا وَلَدْتُمْ فَلْيَتَّخِذُوا لَهَا حِسَابًا یعنی ای مردمان بدانید آنچه را زید برای خدا
 است یعنی همه خواهد بود شما و فرزندان شما همه طوع و ترک خواهید بود و از وقتی که از رحم
 مادر بر آورده دنیا آمدید مردان باشما همراه آمده است و عنوقی که دست اجل بتاراج بطل
 عمر گرفته نود و شصت و شش و زنده گانی شما بهم سپیده نوز و الكفف الشان باللسان
 و باید حسرت دنیا و حسرت آخرت بهم سپیده نوز و لما جعلناكم فليدعوا باللسان و
 جامع کرده

و آنچه جمع کرده ارزت شما خواهد رفت و ما بئيتكم فللمخرب و آنچه عمارت
 ساخته اید خراب خواهد شد و ما عيلتم ففيل الكتاب آنچه کرده و دانه و دانه عمل
 نرفته شده است پس باید هر کلفی نظر کنید که چه عمل کرده است و بهای آخرت به کس
 و اسباب است کرده است که عنونیت که از این منزل و بران نوباید کرد آنچه گفته اند
 از منزل نفیقه نوباید کرده در عالم حقیق متواید کرده. بیوسته باید درست باید بود
 در صحت جنسی صبر باید کرد. بد آنکه خالق عالم از برای امتیاز حق و باطل و بر زمانه بخوری
 یا این امر برای مردمان یقین فرمود است و هر یک از پیغمبران و امامان در این دنیا یک حال
 هدایت اند که مردمان از این راه باریک سلامت بگذرند و بمنزل مقصود برسند چنانکه صحت
 در قرآن فرموده است و بل الخیم هم یقتلون یعنی کشته گان بیابان نیکو و مسافر
 در بای عبق این منزل رفونی و بهم لبتارگان فلسفه است راه بمنزل سلامت می یابند
 و از در طه هلاکت نجات می یابند و باید در هر زمانی راه غای مردم بتوی راه غای
 کند که هر یک نوازنده حق بیابان ضلالت کرده نشوند و بر هر مکتبی بنزد است
 که چشم باین بافتن هدایت به و نور ستاره که را بتوانی خود گردانده بهمان جانبی سوار
 است برود تا بمنزل مقصود برسد و چون بر سر پی از عهد آدم مازمان جنبه است که
 مسافر علیه الله مانده ستاره فلک هدایت بودند و جانبی که از هر اقیانوس عبور دادند
 افسان بر سر است چون انساب طلوع کرد نور ستارگان محو می شود و همچنین چون زلزله

انگشت خرد را بپایان داد و این آیه در حق آنحضرت بجهت آن تصدیق نداشت و غیر از آن
حضرت به یکسوی دیگران کار نگرفته است **فصیلت** دیگر آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
در روز غدیر ختم جناب علی بن ابی طالب را بحدی بلند کرد که بر هر نعل مبارک جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله نمایان شد و آنحضرت بر سر دست مبارک خود گرفت و فرمود که من کنت
مولاها فکلن اعلی مولاه و این شرف بر یکسوی غیر از علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله
نموده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده است **فصیلت** دیگر آنکه جناب رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود که یا علی انت مبعوثی بمنزله هر فرق من موسی الا ان الله
لا ینبی بعدی یعنی ای علی مرتبه تو نبوت منی مانند مرتبه موسی است نسبت به موسی
مگر آنکه پیغمبری که ما را در این بعد از موسی پیغمبر بود اما چون بعد از من کسی پیغمبر نخواهد بود و مرتبه پیغمبری
نخواهد بود و این معلوم است که حضرت ما را در این در حال صمود و بعد از وفات موسی و خلیفه و وزیر
و نائب و قائم مقام حضرت موسی بود و معترفی باطله بود پس جناب علی بن ابی طالب علیه السلام
بیز در حال حیات بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز خلیفه و وزیر و نائب و قائم مقام
رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و امام معترفی باطله است اطاعت او بر تمام مکلفین واجب است
فصیلت دیگر آنکه جناب علی بن ابی طالب علیه السلام این است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
با آنحضرت فرمود که یا علی انت خلیفتی و فانی دینی یعنی یا علی تو جانشین منی و حاکم من
شرعیست منی **فصیلت** دیگر آنکه چون جماعت یهودی خواستند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله

مباهله

مباهله میکنند و اینک سبب از جانب خدا ما را سوار شد که بگوای محمد قتیله است و الله اعلم
تعالوا لندعوا اینست آئنا و ابناکم یعنی بیایید معا برای مباهله برویم و بگوای بنیم
ما فرزندان خود و شما نیز بخوانید فرزندان خود را و اینست آئنا و ابناکم و ما بخوانیم
زنان خود را و شما بخوانید زنان خود را بجناب رسول برای مباهله و انفسنا و انفسکم
و ما بگوای پدریم جان خود را و کسی را که بمنزله من باشد و شما نیز بپادریه بگوای کسی را
که بمنزله من نمی باشد و معلوم است که جناب رسول فرمود در آن روز غیر از حسین علیه السلام
و علی و فاطمه علیهم السلام البصیر برای مباهله نبرد و معلوم است که حسین علیه السلام بپای
فرزندان آنحضرت بودند و جناب فاطمه صلوات الله علیها بهترین زنان عالم بود و جناب
علی بن ابی طالب علیه السلام بمنزله جان آنحضرت بود پس فیضی از این فیضیت بالا شریف
جناب علی بن ابی طالب بمنزله جان پیغمبر و آفران است **فصیلت** دیگر آنکه جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم
فلینا فها من بابها من نزل علم و حکم من علی بن ابی طالب علیه السلام در روز آن نذر
است پس هر کس خواهد علم و حکمت بیاموزد باید از جناب مرتضی علیه السلام بیاموزد پس معلوم
است که هر کس بخواهد علم و حکمت بیاموزد از جناب رسول صلی الله علیه و آله و از علی علیه السلام
ببروزد و علی بابها چنانچه چون غل بیابان در دایره صفات و ظلمات غوایت
و جهالت جریان در درازان بانه محبت امرش به کثرت باشد پس این فیضیت علی بن ابی طالب
را باشد نه دیگران **فصیلت** دیگر آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنحضرت فرمود که یا علی

يا علي حلت لحمي وحلت دمي وحلت عظمي يا علي كوثت تو كوثت مني ودفن
 تو دفن مني است و در كوفه تو بخت كنه چنانست كه با من بخت كرده است پس فضیلت جناب عبا بن ابیطالب
 زاده از جمیع خلق علم است **فضیلت دیگر** از فضول جناب علی بن ابیطالب عبا است كه جناب امیر
 مصلحت آنست كه بعد از آنكه بعضی فرمودند كه اقتضای علم علی بن ابیطالب است این ابی طالب است
فضیلت دیگر آنكه جناب علی بن ابی طالب علیه السلام در روز خمر كنه در روزی دست مبارک خود گرفت
 سعبه ز ریش از بالای آن در گذشتند **فضیلت دیگر** آنكه آنحضرت بدینا خط برگردید كه یا دنیا
 مالی قسطك یعنی دنیا را با توجه كار و تر با من چه كار است لا اله الا الله
 تو نیست عیونی عیونی دیگر غیر از من از سببه ای قل طلقك ثلاثا لا جنة
 فیها بعد سبكه من طلاق كندم كه رجوع در آن طلاق نیست و این گفتار از سبب فرزند دنیا
فضیلت دیگر آنكه بجهل من در جناب رسول خدا ص علیه السلام مثل آنحضرت كسی عبادت نكرد است چنانكه
 رواست كرده اند امام زینل عابدین علیه السلام شبی هزار ركعت نماز كرد و فرمود كه ای بی بی عبادت
 علی این ای طالع علیه السلام **فضیلت دیگر** آنكه سورة اهل انی در شان آنحضرت نازل شد و در
 فضایل آنحضرت در كسبت منوره مذکور است پس بدلیل نقل و دلیل نقل معلوم است كه امام یحیی و
 عابدين مطلق مجاز در قول خدا علی بن ابی طالب است نه دیگران و مجازات آنحضرت نیز از حد و حساب
 است و از جمله **حجرات آنحضرت** بگایان بود كه چون آنحضرت كینك نمرودان رفت اصحاب آنحضرت نقشه
 كند نمرودان گذشتند آنحضرت فرمود كه كند شده چنانكه بیان عبده كوه كه بدل خود قصد
 كردم

كردم كه اگر نمرود از نمرودان گذشتند بهشت اول كسی بهشت جنگ كندی باشد پس چون
 با نمرود بزرگ نمرودان رسیدند دیدند كه نمرود از نمرودان گذشتند پس امیر المؤمنین
 علیه السلام روی مبارک من كرد و فرمود كه ای جناب حال بر تو ظاهر شد چنانكه گفت
 كه بزرگست بای آنحضرت افتادم و كهتم با امیر المؤمنین توبه كردم كه دیگر خیال نماندی در
 ل خود كند از من **حجرات دیگر** آنكه آنحضرت روی در مسجد كوفه در بالای منبر خطبه بخواند
 نگاه از دمای بزرگ از در مسجد دیدند قوم از او پرسیدند خدا گفته كه بدفع دمی مشغول
 شوند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اشاره كرد كه هیچ نگویند قوم از او دور شدند آن
 از دما ستره بزرگتر و آمد تا بزرگ رسید و سرش در بالای منبر گذشت تا بپایه كه آن
 صورت پنهان بود حضرت طلق از در میل فرمود و از دما چیزی چند گشتی ای جناب گفت
 مردمان می شنیدند و اما نمی شنیدند چون فارغ شد حضرت جواب داد بلفظ كه اهل
 نفوسید نه كه چه گفت پس آن از در مابعد شد و كسی نداشت كه بجا رفت و بعد از اقام
 خطبه از منبر بزرگ آمد محاسب آنجناب احوال از در مابعد پرسیدند آنحضرت فرمود كه يك
 از حاکمان من بود مسئله بر وی شعل شده بود و از من پرسید و من جواب دادم كه گفت بشارت
حجرات دیگر آنكه چهارده مرتبه بشارت آنحضرت انبیا از جناب منبر بشارت از آنجمله
 بشارت روتقی بود كه جناب علی خدا ص علیه السلام سر مبارک خود بر راوی مرتفع علی علیه
 گذار شد و بعضی مشغول بودند وقت عورتنگ شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 نماز عود بشاره در پشت حضرت علی علیه السلام از وی فارغ شد و حال نماز

معلوم کرد و فرمود که باید دعا کن و کثرت کن با شتاب که خدای تم دعای نزد مستجاب
 میگرداند و اثنای میکرد و جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام چنان کرد اثنای برکت و حق
 نماز عهده را دوباره دریافت دیگر وقتی که از جنگ خود را بازگشته بمبایل رسیدند و از راه
 خرات گذشتند با جمعی از اهلای خود با ایشان نماز عهده کردند و بانی لشکرا از زرات گذشتند
 وقت عصر شد امیر المؤمنین علیه السلام دعا کرد و کثرت فرمود اثنای برکت و بانی
 لشکرا نماز عهده کردند و این فقره متواتر است و در آنجا مسجدی ساخته اند که مسجد شمس میگویند
 و از این جمله مجوزات بسیار است که در کتب مشهوره مذکور است در تفصیل این امر علی ابن ابیطالب
 مانند اثنای عالم ثابت و کذا که واقف نیستند مانند خندان اند که نزد اثنای را می
 توانند دید و از خود میشد در جهان ناشی است. اکت از همین ضعف خفاش است
 و معلوم است که شرف است اسحق بر دیگران مثل شرف زمین بجای شرف است بر سر زمین
 که در عالم است چنانکه یک از اهل عرفان در مخصوص شرف زمین بجای شرف و شرف
 جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام گفته **نظم** هر دل به بخت شرف ندارد چه شرف
 من عرف ندارد و پیش بنور یعنی هر کس ایمان باشد بخت ندارد و جز خاک خفا
 دیگر زنی بر عرض برین شرف ندارد و در خاک خفا عیلت مدفون خاک دیگر این
 شرف ندارد و این در رخت بیای و پس در راه جامع ف ندارد و جرمش علی
 تمام قرآن و عالمی با سلف ندارد و چنانچه بیان اولاد آدم بر خلف ندارد

دامن علی گرفته طلوعی و تا روز جزا که منورده خفاش مختلفان تابع جناب
 ابن ابیطالب علیه السلام باشند و متفق در نبوت جناب رسول خدا است علیه السلام داشته
 باشند و اعتقاد با ماست و در روز امام علیه السلام داشته باشند و بدانند که امام
 این زمان جناب صاحب الزمان علیه السلام است و انکسرت غایب است و ظاهر خواهد
 شد و روی عالم ابراز عدل و داد خواهد کرد و در آنجا که بر از ظلم و جور رفته باشد و باید
 بدانند که اگر دنیا فانی باشد هر یک بعد از آن روز از اعدای تم دراز خواهد کرد تا تمام
 الی آخر ظاهر شود و روی زمین عدل بیاید و بعد از آنکه بر از ظلم و جور رفته باشد
فصل سیم مصاد جمانه که از آن آفت کوبند که دوباره ارواح بقال جمانه
 بر میگردد بر آنکه چون انسان از عالم روح بقال جمانه متعلق میگردد و از رخص مادر و بر
 می آید حق تعالی موت عمر او را معین و قرار داد میکند و آن را اجل مستحق گفته
 اند یعنی و عده نام برده شده که میانه خدا و بدنه اش قرار داده شده است که فانی شده
 در عالم نیکو باشد پس چون آمدت بانتهار رسید باید هر یک این قالب کند بقال
 مثالی متعلق گیرد و از دنیا کوچ کند و با فرست منزل کند و از دقت که از این قالب
 جمانه بقال جمانه متعلق گرفت تا دوباره بقال برگردد این مدت به عالم
 برزخ گویند یعنی فاصله و باید درنت که چون انسان مجاز باشد و روح از بی
 قالب بقال جمانه متعلق میگردد اما نفس در این قالب است و روح بقال

قالبی بنام می رود و خواب می آید و چون نعلنی بقای جسمانی کرد از خواب بیدار
 و اما چون مدت عمرش بانهتار رسید و نفس تمام شد روح از این قالب مفارقت
 میکند و بقالب بنام نعلنی میگردد و دوباره در بجا این قالب جسمانی نمیکند و سبب
 اینکه نفس در این قالب نیست و حرکت در این عفا نیست و سبب عدم تفرق روح
 در قالب بی نفس است که این قالب را عنافه درجه مرکب شده است که آن عنافه درجه خاک
 است و آتش و آب و باد پس نفس که عنافه درجه است از قالب بیرون رفت نقص بقالب
 بهم میرسد از این سبب روح دوباره بآن قالب نعلنی نمیکرد پس چون موعده منقضی
 شد و مدت عمر بانهتار رسید پس اگر از اهل سعادت باشد در بهشت و نعمات استواری محله
 شود و اگر از اهل کفر و ثنوت باشد در جهنم خواب آید و کفر مشهود و اما بیان
 احوال هر یک از ملکوت در حالت نزاع روح و جان دادن و سؤال قبر و عالم
 برزخ و صف محشر و گذشتن از فراط و سیر امر و آخرت ذکر میشود ان شاء الله تعالی
قال الله تبارک و تعالی و جاءت سكرت الموت بالحق ذلک
ما كنت منه تحيد یعنی بدستی که سکره موت یعنی بیهوش شدن در وقت
 جان دادن آمدنی است و خواهد آمد در آن وقت بآن شخص جان میدهد که بجهنم
 میبردند تا آنکه که این است آن مرگی که از او گفته میگردی لقد كنت في غفلة
من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حذر بدستیک

و غافل بودی

و غافل بودی از مردن و از این احوالی که در پیش داشتی و حالا آن پرده غفلت از چشم
 تو برداشتم و چشم تو بسیار میمانند شده است فما بهیبه چون مدت عمر بانهتار رسید
 و انسان در حال جان دادن محسوس شود ناگاه از عالم بترت در زیر بقایان ثبت بیرون رفت
 چیزی که بخاطر نرسیده و آن حالت مشاهده کند چنانکه حدیث در آورده است که هرگاه
 کسی در دنیا کج خلق بوده است در وقت مردن و در ساعت جان دادن سکهای کزنده
 جهنم که آن را عقور گویند در نزد او آیند و بدن او را پاره پاره کنند چنانکه معاذی
 جیل از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که انما الموت
معاذ سبار کج خلقی کنی بر اهل خانه خود و در زیر دستان خود لگی بخند و استخوان
خلقک بنوی که از کج خلقی تو بر سرند فمیتو فک یطاب اهل النار و مره
 کج خلق باشی در وقت جان دادن سکهای جهنم ترا پاره پاره کنند ای معاذ آیا قرآن
خورنه و الشیطان لشیطان یعنی آدم بی خدای تو نوم یا رسول الله در آورده که
افکد ما الشیطان یعنی آیا میدانی که جیت یعنی نقاط عرق آدم
 خدای تو نوم بیان فنا که جیت صورت فرمودند که فمیتو اهل الجحیم
 یعنی نقاط سکهای کزنده اهل جهنم اند فما بهیبه در حالت جان دادن هر کسی بیست
 نحوی حذر داشته باشد خود را هر چه در وقت جان دادن شود اشخص محسوس
 صورت باشد هر یک نزد او آیند و با او گفتگو کنند یا صورت ملای دینا که در

که در توفی او بوده و یکی صورت فرزند او و یکی صورت اعمال او پس چون
قریب الموت شود یعنی نزدیک برک شود ناگاه صورتی ببیند که نزد او آید و نزد او
نشیند و از احوال پرسد که ای شخصی احوال تو چگونه است آن محقر گوید که ای شخصی
کیستی که در چنین حالی با احوال پرستی من آمدی و حال اینکه هرگز من تر ندیده ام
و با تو شناسای ندارم آن صورت گوید که من مال توام که مراد در دنیا جمع کردی آن
شخص محقر گوید که ای مال تو میداند که من بسیار برای جمع کردن تو سعی تنافی کردم
و برای حفظ تو بنهار بعد از این گفتم و روزی برای جمع کردن تو در طرقات و دیوارها
دور دراز کردم و خود را از محنت و تعب و غم و شب و روز عمر خود را برای
جمع کردن تو ضایع کردم و از دوستان و خویشان خود جدا کردم کسب سعادت دنیا
که نفع عاید من شود و ترا جمع کردم که بخار من بیای احوال را بر بنی که چه هست اقبال
که تمام آنچه میتواند باری من کنی آن صورت گوید که خدای تعالی بفرستد
من گفتن خود را که از من پیش از گفتن چیزی طلب نزاری آن محقر ای گفت
گوید که و نسوی از هر گران عاید که حرف تو کردم و ترا تحصیل کردم و در چنین وقت
بخار من نیامدی پس آن صورت غایب شود و آن محقر را از باری او محروم
نزد ناگاه صورت دیگر بنظر او در آید و در نزد او نشیند و احوال او بپرسد
آن محقر گوید که تو کیستی که در چنین حالی با احوال پرستی من آمدی که من هرگز ترا

نزد ناگاه

ندیده ام و ترا نمی شناسم آن صورت گوید که من صورت فرزند توام آن محقر
گوید که ای فرزند شامه را بنده که من در دنیا چه در نصیب برای شما گشتم و مال از
حلال و حرام جمع کردم و خرج شما کردم و سر ترا بر نزد و در هزار شما داد ایشتم و برای
خویشا من سود و مصلحت کردم و شمار را بر خودم بزرگیدم اکنون مراد را می شناسی بر بنی
و از تو خسته شده ام من گفتم و آن صورت گوید مستحق نیکی ای محقر تکیه می نماز
داخل قبر میکنم و از ما غیر از این کار هیچ می آید آن محقر ای گفت گوید نسوی که عمر
عینی صرف شما کردم خلاصه آن شخص محقر آن صورت دیدم بنزد محروم شود و صورت
رو به نیز غایب شود و بعد از آن صورت دیگر بنظر محقر در آید پس آن محقر را از اهل ایمان
و سعادت باشد صورت بسیار خوب جمیع خوش خلق نزد او در آید و در بایان او نشیند
و بر او سلام کند و احوال آن محقر را بپرسد آن محقر از بوی عطر و دامنش معطر شود
و در نش مستقر شود و آن صورت از آن چهار بر سر که احوال خود را چگونه می بینی
آن چهار گوید که عالم این است که می بینی بعد از آن آن چهار از آن صورت پرسد که تو کیستی
که در این وقت با احوال پرستی من آمدی معذرم دار که ترا نمی شناسم و از لطف و احسان
تو سزمنده ام و هرگز هیچ دوستی بعد از این تو ندیدم آن صورت گوید که من عمل نیستم
تو می باشم از عاقلان و دانا و دانات قرآن و دعا و سایر اعمال خیر که در دنیا کردی و از راه

از راه اعتدالی بجای آوردی خداوند عالمیان از تو قبول کرد و برابر این صورت متشکل گردانید
که نزد تو آیم و سوس نه بایستد و احوال ترا بر رسم آن بهار گوید که سعد فرم دارد که من بسیار از تو
نجات دارم و در حق تو بسیار گناه ای کردم آن صورت گوید که غلجین میباش که خدای تعالی
مرا از تو پسندیده و من مولی تو خواهم بود و در حال جان دادن و حول مطلع و سوال
قر و عالم برزخ و روز قیامت تا اینکه ترا از احوال مبالغه بگردانم و ترا داخل بهشت
گردانم و هرگز از تو جدا نخواهم شد تا من و تو در بهشت دراز تویم پس گفتو بسیار خوشحال
و خوشوقت شود با آنکه جان دهم و اما اگر محض به کار روزگار اهل عیال و ثروت باشد
صورت بسیار زشتی میباش که غلجین نزد او آید و در بایق روز نشسته و دست
سینه آن محض زنند و گوید که ای بهر بخت حال خود را در این وقت چگونه می بینی آن
شخص گوید که تو کیستی و در این وقت چرا با من چنین میکنی من باین حال که هستم
ترا بر من غمی آید که با من چنین سکون میکنی آن صورت گوید که ای بهر بخت مرا
سختی من عمل توام که بیا آوردی از غار در روز و سایر عبادات که مرا ضایع کردی و
معصیبه کردی حق تعالی را باین صورت متشکل گردانید تا ببایم و ترا خدای تعالی
و بداند که از تو معافیت نخواهد کرد تا اینکه من و تو بخت بر درگاه خود بر رسم و با تو
خواهم بود تا ترا در جهنم وارد کنم و در این باب حق تم فرموده است که و لکن یحیو

اعمالکم

اعمالکم یعنی خدا شما را از عملهای شما جدا خواهد کرد یعنی هر عملی که کرده اید در حال
مردن ملاقات آن عملا خواهد شد و پشما خواهد بود و عمل شما ابرار با خدا خواهد
بجایتم رود و خواهد بر بهشت خداوند چون عمل آن در حال مردن بشکل آن فی
متشکل شود و در نزد او آید و با او هم سخن نهد و هر عملی که متشکل شود مانند اینکه
جدیت دارد ندیده است که چون کسی که خلق باشد در وقت مردن آن کج خلقی بود
سکه در ندیده و در نزد او آید و او را پاره پاره کنند چنانکه در حدیث معاذ بن جبل
جانب سول فرموده است که ای معاذ که ای معاذ که ای معاذ که ای معاذ که ای معاذ که ای معاذ که
خلق در شتر با منی پس در وقت مردن عقور جهنم یعنی سکهای زننده جهنم بدن ترا
پاره پاره خواهند کرد آیا خواننده و لثا یثیظا لثیظا یعنی قسم بحق خدای که
ناشط ترا خلق فرمود و معاذ عرض کرد بیه خدای تو شوم خواننده ام حضرت فرمود که
اقتدرای ما لثا یثیظا یعنی آیا میدانی ناشطت چه جز آنست
گوید که من کردم بخنداتم یا رسول الله حضرت فرمود که هم عقور اهل جهنم
یعنی ناشطت عقور اهل جهنم میشوند یعنی سکهای زننده اهل جهنم که در وقت
مردن به خدای کج خلقی را پاره پاره خواهند کرد و حدیث دیگر دارد ندیده است که هرگاه
کس در دنیا کسی فحش داده باشد و در وقت مردن آن فحش بشکل عقور

از عقوبت بی جهنم و در نزد آن خفی آید و او را اذیت رساند و بگذرد آن محقر کوبد که تو
 کیستی و چرا مرا بیکری آن عقوبت کوبد که من فلان چشم که در زمان وقت بفلان
 کس دای و من حق می آید باین صورت متغیر کرد و امر فرمود که بیایم و ترز در بر خیم
 و اذیت برسانم و از حالان و در محتر و اوقتی که مردم از ضرب نار غوغه تر با پای عذا
 موزب خه بهم کرد ظاهر دیگر حدیث دارد رنده است که هر کس که بپشت کسی بکشد و در
 وقت مردن آن بپشت کند شده بصورت مرادی خود در نزد آن محقر آید یعنی
 عاقل که جسم مراد او را نزد آن محقر آورده و نزد او گذارند و باز باین عذاب بر او زنند
 و گویند که ای این گوشت مراد را بگذرد آن خفی بر چه الهامی گفته که از برای خدا مراد من
 دارم به پائی در جوابی بگوید که این جسم همان کس است که در دنیا بخت او را در خدا
 بشکلی متغیر خواهد شد و در وقت مردن بنظر آن محقر خواهد آمد چنانکه هرگاه
 عمل نیک باشد بصورت نیک خواهد آمد و هرگاه عمل بد باشد بصورت بدی خواهد آمد و
 حدیث دارد رنده است که باید سلفی متغیر کند باینکه صورت اعمال در وقت عمل در وقت
 مردن بنظر محقر خواهد آمد و باینکه خواهد گفت در کار عمل نیک باشد باو محبت و مطلق
 خواهد کرد در کار عمل او بد است باو عداوت خواهد کرد و اذیت خواهد رسانید و هر کس که
 او را کافر است و در این باب دلیل عقل و نقل بسیار است اما دلیل نقل از قرآن و حدیث
 بسیار است از آن جمله آیه قرآن در باب کفر جهنم و الشیطان شیطا و از

از جمله احادیث حدیث عقوبت و در آن گذشت و اما دلیل عقل نیز بسیار است از آن جمله
 یکی دلیل این است که چون کسی بخوابد می بیند و در بر او می بیند و اتم لذت می برد
 و در بکران که نزد او نشسته و بعد از آن مطلق نمی بیند و بخوابد نمی خفتد و هم چنین دردی
 که بر عصبی از عصبی است آن عارض می شود و آن متاثر می شود و آنکه عبادت او آمده
 اند و نزد او نشسته اند مطلق از آن در دالم آگاه نمی شوند و دلیل دیگر از معنی ایمان دارد و اینکه
 جبرئیل بر پیغمبر می آید و می گوید که ما را نشانی و وحی خدا بر آن جناب عرض می کرده است و جبرئیل
 پیغمبر را می بیند است و سخن او را می شنود است و جواب جبرئیل را می شنود است
 و از جبرئیل پیغام می شنود است اما هیچکس غیر از جناب پیغمبر را ندیده است
 حتی اینکه جناب برقی علیه السلام نیز جبرئیل را ندیده است پس دلیل عقل معلوم شد
 که ممکن است که در یک مجلس یک نفر چیز را به عینه و دیگران نه بینند و آن خفی کن کوبد که
 نشوند بطریق که فهمیدی که اگر در خواب چیزی می بینند تو که نزد او عارضی نمی شوی و
 او در خواب با دیگر سخن می گوید و تو نمی شوی و چه باین جناب رسول خدا جبرئیل را ندیده
 و سایر خلق که گفته اند که حق جبرئیل را ندیده اند که گفت با جبرئیل سخن می گفتند
 و جواب می شنیدند و همان سخن جبرئیل را می شنیدند و سخن پیغمبر را می شنیدند پس با یکدیگر
 اعتقاد کنند باینکه در حال حقیقت و حال خود را می بیند خواهد کرد از نیک و بد و در آن
 صورتی خلق در حالی که از دنیا می روند بتفاوت خواهد بود اما تفاوت همان محقر

خودنی خواهد دید و ملائکه و عزرائیل و برکت طهارتین علیه السلام صورت اصحاب او را خواهند
دید پس بعضی از سیاه از دنیا میروند و بعضی رو میفروشند اما صورت جسمانی که جزو این قالب
است سیاه شدن یا سفید شدن که بنظر ملکوتی می آید اعتبار ندارد بلکه کسی بسیار
مومن مرتبه و صالح باشد و در وقت مردن لبیب شده مرغی که صورتش سیاه شود یا اگر کسی
بسیار منافق مژکی به گاری باشد و در وقت مردن بی مرغی آید لبیب برسد و از دنیا برود و حال
آنکه صورتش نورانی باشد که مطلق تغییر نکند بلکه لبیب می صورتش سفید تر از زمان زندگانی
او شود پس این سیاهی و سفیدی صورت جسمانی که بنظر مردم ظاهر میشود چنانچه خواهد
کرد که از آن نور دلش تازه شود و ملائکه نیز چون بر او وارد شوند و او را بصورت نیکو و تازه
و درخشندگی مشاهده کنند و صفات طهارتین علیه السلام نیز چون بعبادت او ببینند او
با صورت تازه و نیکو مشاهده کنند چنانکه حق تعالی فرموده است وَجْهٌ قَوْمٍ مُّسْلِمٍ
خَلَقَ اِلَیْهِ رِجَالًا نَّازِلًا یعنی بعضی از صورتها در وقت مردن تازه و درخشندگی نورانی
خواهد بود و بوی طهارت بر او در کار خود نظر خواهد کرد باین که مکان خود را در بهشت خواهد
دید و صفات ائمه معصومین علیه السلام را خواهد دید و نظارش بجانب ایشان خواهد بود
و مشغول ایشان خواهد بود تا قبض روح او شود و اما بعضی که برگردند چون وقت جان دادن
ایشان شود و خود را سیاه روی مشاهده خواهند کرد بنحوی که گویا در میان تاریکی افتاده اند چنان
سیاه و تیره که از صورت خودشان هرگز نکند که گویا پس سیاهی بر صورت ایشان آکنده اند

و ملائکه

و ملائکه عقب نیز با حضرت جبرئیل بنزد آورند که قبض روح او کنند روی او را سیاه
و تیره بینند مانند پاره سیاهی که مطلق سفیدی در آن داخل نباشد و صفات
ائمه علیهم السلام نیز که بنزد او میفرستند و او را باری سیاه بینند چنانکه حق تعالی
فرموده است وَجْهٌ قَوْمٍ مُّسْلِمٍ خَلَقَ اِلَیْهِ رِجَالًا نَّازِلًا
یعنی بعضی از صورتها در وقت مردن تاریک میشود بنحوی که آن مختصر گان خوشی
که سیاهی مطبوع بر صورتش یافته اند پس معلوم شد که سیاه شدن و یا سفید شدن
صورت مختصر نیز بر کسی معلوم نمیشود مگر بر همان مختصر و پس و بر اهل آفتاب از
پیش رفتگان نیز معلوم نمیشود باینکه چون بحالم بر سرخ رود او را سفید رویا
سیاه رو مشاهده کنند و باید دانست در وقت جان دادن خطی بالحق
از نیکی رسید بنحوی که اگر نیکوکار است چون وقت جان دادن او شود جناب
احمدیت ملائکه او فرماید که دستهای کل از مغفول بهشت و دستهای کل
بهشت دست گیرند و بنزد بنده من ببرید و سلام مرا بآورد پس اینده و جای اول
در بهشت با او بنمایند و بگویند که پروردگار تو میگوید که اگر خواهی نزد ما ملائکه
علیایی بیایم پس چون ملائکه حاضر شوند آن مختصر را بر آن صورت نیکو و آن لطف
آسان مشاهده کنند بسیار متعجب و شگفتا شوند پس چون دستهای کل را تواضع او کنند و سلام

از ملائکه که مختصر خواهد بود

پنجم پروردگار را بدو برسانند و مکان او را در بهشت باو بنمایانند آن محقق نظر در حق
 بهشت کند و حور و قصور و سایر تنقحات را مشاهده کند و صفات آنکه از اهل بهشت علیهم السلام
 را به پیوند و برایشان سلام کند ایشان جواب سلام او گویند و جناب کمال جناب در باریق
 او نشینند و سران تمسخر را بر دامن خود گذارند و احوال او را بر سر و جناب علیهم السلام
 در برابر کمال خدمت هدیه نمایند و چون بنوعی از باریق او بر خیزد و جناب علیهم السلام در باریق
 او نشینند و سر او را بر دامن خود گذارند و احوال او را بر سر و آن محقق بر سر که شما گنید
 ایشان خود را بشناسند آن میت بملایک گوید که آمدن بخانه اخوت را اختیار کردم بعد از آن
 اینها از پیش نظر او غایب شوند و آن محقق آه حرقی بگفته و انگ حسرت از چشمش جاری شود
 چون نظر خوش و اقوام و اقارب خود را ببیند که نوحه و گریه و زاری میکنند این محقق
 بسیار مکرر شود که بمبادی خود گفت او را از دنیا گذارد و از مصاحبت آنکه از اهل بهشت علیهم السلام
 و از تملذذات حور و قصور و تنقحات بهشت محروم ماند پس خطاب الهی بگویند ادر که
 ایتنها النفس المطمئنة یعنی کسی که دل آرام گرفت بجمال محمد مصطفی
 علیه و آله این جمعی را ایستاد راضیه و مرضیه یعنی بازگشتن بوی پروردگار
 در حالتی که از غمهای پروردگار استخوش شود و در حالتی که خوار از او خوشنود و تاضی
 فی عبادتی و از خلی جنتی بر او خوشنود و زمره سبزه گان من محمد و آل محمد
 و داخل

و داخل نزد بهشت من پس در آن وقت آن مومن بسبب این خطاب متعجب شود
 و متعجب از آنکه طاعتی علیهم السلام شود جناب کمال خدا با بر او میانی خطاب کند که بایست من این
 مومن را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار و حضرت طاهر جبرئیل گوید که می این مومن
 ملا را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار بعد از آن جبرئیل عزرائیل گوید که این مومن دوست
 میدارم تو نیز او را دوست دار عزرائیل گوید که من از آن آل محمد دوست میدارم بعد از آن عزرائیل
 بنزد او آید گوید که ای مومن آیا برات هزاری از انشی جنت و خطه ایمن از عقیقت از جانب
 خدا در دوزخ عالم گرفتار آن مومن گوید که من همیشه از خدا سوال کرده ام که برات ازادی بمن
 عطا فرماید میدارم که قبول کرده باشد بعد از آن عزرائیل علیه السلام قبض روح آن مومن کند
 باستانی بنویسد که می از میان روغن گشته شود بعد از آن روح آن مومن را در حریر بر تنبند
 بر ربه اعلا علیین برسانند بعد از آن جناب حضرت از آن روح سوال کند که ای مومن
 خود را صرف چه کار کردی مومن گوید که پروردگار را شکر خود را بعرف طاعت و بندگی تو خرج کردم
 خط دیگر رسد که اعضا و جوارح را بجهت کار گشته کردی مومن گوید که پروردگار را با هر عضوی از
 اعضای خود را بجهت بندگی و اطاعت او کردم و هر عضوی که خود را امانت تو دانستم و بدو که
 از سر تو فرمودی بها بجا می آوردم و هر عضوی که معنی از تقضای تو دانستم و بدانکه هر معنی
 آن معنی معنی بودی وضع کردم و هرگز خود را مالک چیزی ندانستم و با شی
 ندیم و هر چه در تقوت من بود مال تو دانستم از این سبب بود که امر فرموده بودی مرا که

بدان خطاب دیگر رسد که ای مؤمن علم از کجا تحصیل کردی و چگونه عمل کردی جوابی
که علم از موافقت شرع اخذ کردم و در راه اخلاقی عمل کردم و مطمح نظر در عمل کردن رضای
تو بود نه اینکه ترس از عقوبت تو یا امید ثواب از تو داشتم بلکه تو را لایق عبادت
داشتم و بندگی تو را از روی اجتناف کردم بعد از آن خطاب دیگر رسد که ای مؤمن کجا
از کجا پیرا گردی و بچه صفی خرج کردی جواب گوید خداوند عالم از حدال بهر شیخ
و داده تو خرج کردم باین نوع اگر طعام دارم بکسی با خورم و اگر لباسی بپوشم بپوشم و یا
کسی دارم و اگر بیک نفر نشستم یا کسی را جای دارم و اگر تحصیل زن و فرزند کردم و اگر خدمت
کردم همه محض رضای تو بود پس خطاب ای رسد که رستگاری ای بنده من پس بر سر آید
در وادی السلام بخدمت چهارده معصوم علیه السلام و از لباسهای جوهر در سترق بهشت با او
پیوسته شد و از آب کوثر بنوشید و از طعامهای بهشت با او بخوراند و با و نهایت
اعزاز و احترام کینه پس آن روح را در قالب مثالی جای میدهند و در صحنای جنت در وادی
السلام بخدمت ائمه طاهری علیه السلام قرار میدهند و جای و منزل خود را به پند و باز برگرد
بجانب قالب خود و ترسم بر قالب خود کند و چون قالب را غل دهند آن روح نیز با قالب
آمد و کند و چون آن نفس را کفین کنند آن روح پایشان مدد کند چون بر سر کفین افتد
و بجانب قبرستان برسد آن روح نیز شریعت آن نفس کند و حدیث دارد شد

که رسد

که روح مؤمن را که از قالب خارج کردند چون نفس او را بر سر تابوت گذارند که بجانب
قبرستان برسد عاقله رفت از جلوی آن تابوت میروند و روح آن قالب نیز از بالای
سر ایشان در جلوی نفس خود میبرد و خنجر چون آن سر بر سر بر زمین گذارند و بر آن
خنجر کنند روح نیز بر آن نفس خنجر کند چون آن خنجر در خاک خوابانند آن روح
نیز یاری ایشان کند چون آن خنجر حرکت دهند و او را تلقین کنند آن روح تمام
کلمات تلقین را گوشتی برآورد پس چون مردمان از سر قبر او رفته و آن روح با قالب
در قبر خوابانند امر خالق عالم میشود که روان فنان بقبر داخل آن قبر میشوند و در آن
آن جسم را از غایت میکنند که به پند از نوستان و شیعیان و دیگران است یا اگر از
کافران و منافقان و دیگران است چون روان علیه السلام احوال آن جسم معلوم
کنند و از قبر برآوردند و آن روح در آن قبر تنها بماند و وحشت کند نگاه از آن لحظه
صدای بشود که ای مؤمن خوش آمدی مر جبا بخدمت سترق لای مؤمن و حشت مکن
و بدان که چون تو در دنیا بودی و بر بالای من راه رفتی من بر سر بر زینت خنجر میکردم
که به پند که ای مؤمن بر بالای من راه رفتی و من را بر زینت میکردم اکنون
که بجهنم آمدی با تو صبر بر سر من بمانم بعد از آن آن روانی که نه نود کدی که کفین دگ
آن لحظه بقدر وسعت پایشان و آسمان نود پس آن روح خرم شود و در دگر دگر ناکه ۵
بینند که تختهای زر اندود آورده و در هر طرف او نصب کردند و چهارده معصوم ۳

بیایند و بر آن مختار نباشند و خداوند ایشان از هر طرف صفت کنند آن مؤمن
از خداوند به هر چه که اینها گشته خداوند گویند که این جناب محمد مصطفی صلی
علیه و آله و اهل علی المرتضی است و این امام حسن گویند امام حسین علیه و یک یک تا امام
زمان علیهم السلام با دقت مانند آن مؤمن پس مشغول شود که از این جانب روایت
در صفت آنکه رحمت بود و بیشتر و بشیر گوید که فنان از عالم بگشت و عالم مکافات است
و امر الهی شده است که شما در برابر او بروید و اعتقادات او را بپرسید پس بیشتر و بشیر
خوبی و دستهای کل گشت بردست گرفته داخل قرآن مؤمن شود و بر او سلام کنند و او جواب
گوید بعد از آن سوال از اعتقادات او کنند و او جواب گوید و چون اعتقادات خود را
بیان کرد هر یک سه طایفه برست او دهند و او را توافع کنند و از قرآن و هر دو رویت
و آن مؤمن با آنکه طایفه علی علیه السلام هم محبت شود و در مجلس ایشان متبعضی شود پس خوشی
و اقارب و دشمنان مؤمن او جز در آن شود که فنان کس از دنیا آمده است همکامند
او آیتند و چون با یکدیگر ملاقات کنند و از احوال بازماندگان سوپرسند که فنان
کس در چه کار بود گوید که الحمد لله در حیوة بودند و مشغول عبادت بودند آن مؤمنان
ش و ثنوت پس هرگاه احوال یک را بپرسند که فنان کس در دنیا چه کار میکرد این مؤمن جواب
گوید که فنان کسی پیش از من از دنیا نرفته اخوت است اینان گویند که اوی اوی یعنی
بها و به وقت یعنی جنتهم وقت آن مؤمن گوید که چگونه در این دنیا گویند که اوی

از اهل سر

از اهل بهشت بودی بایست در دایه استام نزد ما آمده باشد پس چون نزد ما نیامده
و از دنیا بیرون رفته است معلوم است که بر هر دو است و عظم ارواح ثنوتان
در وقتیکه مؤمن تازه در خانه اخوت در رد می شود و استقبال او میکنند و هم یکدیگر
میباشند چرا که بعد از آنکه هر دو که از جانب جسد معارف کرد و داخل قایم شد
می شود یعنی آن قایم که مانند این قایم جسمانیت که همان در وقت عزاب دیدن عالم
قایم خلق میکرد و آن قایم ثنوت می کنند و لذت عالم میر پس بعد از آنکه نیز در عالم
برزخ تا روز قیامت در آن قایم باشد و چون روز قیامت صور میدهند شود این قایم
جسمان بهم جمع شود و نفس در روح عزیز بر در این قایم باشد و روح این در آن قایم
مانی به همین قایم دینی خلق کرد و از جابر فرزند و بمحضر مشغول شود و خواجه بهشتی
باشد و خواه بهشتی باشد که با همین قایم از بهشت باید حجتتم محقق شود و امت بدکار
چون از صورت قدیم در حال حاضر محروم شوند صورت یک نزد ایشان آید با صورت
پس از نشی از احوال پرسد و آن محقق جواب گوید که تو کسی که مراد این دقت از آن
سید می آن صورت گوید که می کرد در این توام و عمل تو بودم که مرا ضایع کردی و یا تو خواهم
تا نزد حجتتم در خل کنم و این حدیث مابقی بر این ذکر شد در باب حضرت پس چون آن بکار
خود را مشغول بر برگ بپند نافه پند که ملائکه حفاظ و مشاهد با نمودن ایشان از آن مکان
در نزد او مانده اند و با اهمیت تمام بر او محله کنند و در آن حالت عزرائیل با صورتی

با نهایت غلبه در نزد او حاضر شود و در زیر پرده که ای شخصی آبرایت سبزی
 از عذاب خدا گرفته در دنیا عمل کرده که آن عمل باعث نجات تو باشد و در این وقت
 جهان به تو کند آن شخصی گوید که من انقدر مشغول دنیا بودم و در فکر که نان امر خود
 در دنیا بودم که هرگز بفکر این لحظه نمی آمدم پس حضرت عزرائیل قبض روح او را ببرد
 کند که اگر گویند از زنده برنش بکنند آن تر از جان دادن آن شخص باشد و از هر عضو
 اعضای آن شخص که جان بیرون رود از غدا برشته شود و او غافل شود و عاقل غدا بنشیند
 بر او طعن و لعن کنند و اعمال ناشایسته او که بعبور است بگذرد و عقوبت گرفته شود
 بنزد او از ذیبت رسانند و چون روح او از قاب معارف کفایت روح نفس او را در جامه از
 آتش جهنم بر سجدند و آب جوشنینه جهنم در نزد او آورند با اندر او بکنند و هزاران
 آب جوشنینه بر سر او فریزند که آنچه در سینه او باشد بجوشن آید و حق فیصله در این باب
 فرموده است که چون ملک با حضرت رساله از سوره حال بیرون نیت یا اینکه از جمله توبه
 است یا از احباب الیمین است باز مکتب بین القائلین است پس بیان هر یک را حق فرماید
 در سوره اذی قعته الواقعة بیان فرموده است چنانکه فرموده است فَأَمَّا إِنْ كَانَ
مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ یعنی هرگاه بخت از
 جمله مقربان باشد پس در وقت مردن برای او حاصل شود راحتی بر او و نسیم و ریحان
 بهشت و در او وارد کنیم در بهشت بهشت فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ

سلام الله

سَلَامٌ لَّكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ و اما هرگاه آن بخت از اهل ایمان باشد
 که از طریقه دست راست محبوب شد پس در وقت جان دادن عاقل بر او وارد میشود
 و گویند سلام خدا بر تو باد ای شخص از اهل ایمان و أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ
الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِّنْ حَرٍّ وَسُعِيرٌ وَجَنَّةٌ حَارٌّ و اما هرگاه از اهل کفر
 باشد که عقاب بدو و رسول خدا نرسد باشد و اعتقاد به مات ندارد امام علیه السلام
 نرسد است و از جمله کفران باشد پس با اندر او در وقت جان دادن از آب جوشنا
 سینه جهنم است و در غلظت در جهنم حصاره مطب آنکه هر کس در وقت مردن
 بقدر عملش مکافات خواهد دید و خدای تعالی بر کسی ستم نخواهد کرد سَلَامٌ
 بر آنکه روح خلق بعد از مفارقت این قاب جسمانی داخل در قاب خواهد شد مانند
 این قاب جسمانی که در دنیا در زنده و آن قاب متعالی گویند و آن همان قابی
 است که در دنیا در عالم خواب روح انسان در آن قاب تقرب میکند و گفت و شنید
 و آمد و رفت و نشست و برخاست میکند پس بعد از مفارقت از دنیا روح این فی
 بهمان قاب شمال میرود و در عالم برزخ با همان قاب متعالی زندگان میکند تا روز
 محشر که دوباره بعد از رسیدن سر از آن قاب جسمانی دنیا بر میگردد چنانکه حدیث
 در زنده است که شخصی گفت جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که میگویند
 که در روح اهل ایمان بعد از مرگ در صحنه عزای سینه بهشتی پیشینه و در روز قیامت

طهران میکنند تا روزی بیشتر که در باره بهیمن قالب جهان بگذرند حضرت فرمود
که چنین است بدانکه مومن نزد خدا گرامی تر است که از او در حوصله مرغها کنند
و لیکن روح این بعد از وفات در این قالب همانا در قالبی می رود که مانند بهیمن
قالب است که در دنیا دارد و در روایت دیگر از آن حضرت مرویست که فرمودند که چون
مومن از قالب جهان دنیا وفات کند در قالبی رود که مانند ساین قالب بنای او
باشد پس بدان قالب در عالم برزخ خوراک میکند و از طعام بهشت و آب می نوشد
از نعمت پس چون در دایه السلام وارد شود اهل ایمان به استقبال او آیند و او را
شناخته بهیمن صورتی که در دنیا دیده اند و چون بایکدی مکالمات کنند آنها که
پیشتر از دنیا رفته بودند ازین تازه رسیده پرسند که نشان کس در چه کار بود پس اگر
گفت که او در دنیا بود ایشان امیدوار خواهند بود که بشیر او نیز عالمی شود و اگر گفت
پیش ازین از دنیا با حرکت است ایشان گویند هوای او که یعنی بهادریه جهنم رفت چرا که
اگر از صف اهل عادت بود بایست در عالم برزخ در دایه السلام در نزد پادشاه معلوم
است که چون نزد پادشاه رسیده است بجوای بر حرکت رفته است مسئله بدانکه از برای
مردم بهر از هر که تا روز محشر خوراک میباشد و لباس میباشد و مجلس صحبت و رفقا
میباشد پس آن اهل عادت یعنی یثیمان اثنا عشر تن در دایه جهنم در دایه السلام
در خدمت جناب علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر ائمه هدی علیه السلام میباشد

در قلل

در مجلس ایشان بصورت ایشان مشقوله و صبح و شام طعام از بهشت برای ایشان
می آورند چنانکه حق تعالی فرموده است وَلَحْمٌ مِّنْ زَيْفَةٍ مِّنْهَا بَكْرَةٌ
وَعِشْيَا یعنی ایشان در عالم برزخ و در دایه السلام خوراک میکنند در صبح و شام
و آن در قالب پس فرموده است وَلِبَاسٌ مِّنْ زَيْفَةٍ مِّنْهَا حَرِيرٌ یعنی لباس
ایشان در رفعت از ابریشم است و معلوم است که آن لباس را از بهشت برای ایشان
می آورند و در باب صحبت و رفقا فرموده است فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ
أَقْرَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَ
الصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا یعنی اهل ایمان در آخرت
جناب رسول خدا ص و سایر ائمه هدی علیه السلام رفیق خواهند بود و اما از برای
اهل ثنات و صفات فرموده است الَّذِينَ يَغْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا
وَيَوْمَ يَقُومُ أَلَمُ شَرِّهِمْ یعنی اهل ثنات را صبح و شام در عالم برزخ
عذاب جهنم میکنند و در روز قیامت نیز عذاب ابدی گرفتار خواهند شد و در
باب لباس ایشان فرموده است فَلَمَّا فَطَمَتِ لَهْمُ ثِيَابٍ مِّنْ ثَاوِيَةٍ یعنی لباس
است برای ایشان لباس از ائمه جهنم و در باب رفقت و صحبت ایشان فرموده
لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ و یقولون يَحْمِلُونَ حِجْرًا مَّحْمُورًا یعنی مژده نمی

نسبت برای به کاران بعد از ترک و بر تقای خود خواهند گفت که نزدیکان نباید
 در زمان دور شوند که عذاب از اجتناب نماز و سترت **مسئله** بدانکه چون صور
 قیامت دمیده شود از سر صدای برآید که از همان یک صدای تمام ملکات نام خود
 بشنوند و یکبار از جای برخیزند باین سنی که بیک چشم بهم رزن بلکه کمتر از یک
 چشم به رزن کل خلق عالم از همان یک صدای از جای برخیزند چنانکه سنی تا رزق
 است **ما خلقکم ولا یبعثکم الا کفین واحدة** یعنی از بدن شما
 را در محضر درنده کردن ماضی همان است که یک نفر از خلق کنیم یعنی در یک لحظه
 چندین از از خلق که می آفرینم نزد من در توانی سازد و باین سنی که گمان نکنید که
 یک خلقی خلق کنیم و یکی را نمیتوانم خلق کرد بنوی که مخلوقات با از خلقی فرغ
 نشوند نمیتوانند شغل دیگر را برگزینند چرا که اگر با وجود مشغول بودن باین شغل
 شغل دیگر پیش گیرند باید این شغل را اول ترک کنند تا تمام رسند و بعد از آن
 شغل دیگر مشغول شوند و این مخلوقات ضعیف اند نه شان من که هر درگاه شایم
 پس من در آفرینش چندین از از خلق بیک لحظه با وجود اختلاف خلقت هر یک را
 بنیسم و در مبعوث کردن ایشان در مختل نیز به این طریق است که محتاج بنیسم که برود
 مثلاً زنده کنم بلکه مجرد اراده من همه بیکبار زنده میشوند و من نباید مشغول زنده
 کردن شوم بلکه اراده من که خلق کرد با هر یک از ایشان خود که من خواهم (عدم)

وجود دارد

بر جود مرآت و دلیل عقل و این باب آنچه عرفا قصیده اند از احوال و فرج ابد اندکی است
 و از آنکه بخفی که نسخه بی ثبات المتیقین را تصدیق نمودند گفته است که این که عاقل
 تر همه مخلوقی تا نسبت حتی اگر از این با خبر سترت و چشم بر غایب است پس این
 این عاقل در یک آن دانه اراده میکند که چشمش به پند و گوشش نشود و زبانش حرف
 زنه و بایش راه رود و دهانش خود را کند و درش حرکت کند و در ماضی بوی بشود و سایر
 اعضا هر یک در همان یک آن دانه یعنی مشغول شوند مجرد اراده این که روح است تمام
 این اعضا همان نور صفای او عمل میکنند و تمام اراده ای او عمل می آید هر یک به رکنی
 که حوزت شلا جزا خواسته که فلان جارا به پند و زبان فلان فکر را گوید و دست فلان خبر
 برادر و پادشاهان طری برود و هر در یکبار طریقه اراده او افانی که مراد است بعمل می آید
 پس خالی که این مخلوق را خلق کرده است عاقل است اگر چه خواهد بشود البته قادر است عاقل
 و در باب اینکه امر قیامت و برپا شدن مردم بیکبار یک چشم زدن بلکه کمتر از چشم زدن است
و ما اُمی الساعیة الا کلکیم البصر او هو اقرب ان الله علی کل
شیء قَدِیر یعنی هر قیامت بعد از یک چشم زدن بلکه کمتر از چشم زدن است
 بر رستگاری که خداوند بر همه چیز توانا است **مسئله** بدانکه هر ذره از ذرات وجود خلق
 عالم تقوی ملکوت که با سبب آن ذره است در دنیا متوجه آن ذره است پس

چون روح انسان از قالب سفارت کرد آن ملک بآن ذره همراه است پس هر ذره
 بملکی همراه است و اگر آن جسم بسوزد و ذرات در بدن خاکی شود آن ملک همراه
 آن خاک است و در هر جا آن ذره باشد آن ملک نیز در همان جا باشد و چون
 صورت قیامت در سینه خود آن ملک که همراه ذرات باشد آن ذرات را خارج میکند
 و آن قالبین در دوباره بهم جمع میشود و بسوزد و نای میشود و روح از آن قالب
 شالی باین قالب غلغلی میگردد و از بار میخیزد مانند کسی که در خواب باشد و او را صدا
 زنند و از جا برخیزد و چون بمحشر برآمدند ستم صف خواهند شد چنانکه
 حق تعالی در قرآن مجید فرموده است بسم الله الرحمن الرحيم یعنی بنام خداوند
 بخشنده مهربان إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یعنی چون قیامت برپا شود لَنَسْأَلَنَّهُ
فَعَمَلَهُ الْكَاذِبَةُ آن قیامت که یقینی است و شکی در وقوع آن نیست خَافِضَةً
رَافِعَةً در آن روز بعضی را بر شامی با سفل السافلین جهنم فرو خواهند رفت و
 بعضی را با علایقین بهشت بالا خواهند رفت یعنی اهل نجات و عاصیان و دشمنان
 آل محمد را با سفل السافلین جهنم خواهند رفت و اهل سعادت و دوستان آل محمد را با علایقین
 بهشت خواهند رفت إِذَا رَجَعْتَ إِلَى رَبِّكَ وقتی که رنوی از خون منبریم از
 و لَبَسْتَ لِبَاسًا و کوهها از هم پاشیده شوند فَكَانَتْ هَبْلَاءُ و منبتشاد و کوهها

از آن

از آن محشر پاشیده بر پاشیده شوند و گنیمت آنواجی ثلثه و نهای مکتفان
 سه صف خواهند شد در آن روز فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ملا اصحاب
 الیمینه پس یک جماعت از آن سه صف است دست خواهند بود و چه اصحاب
 دست است که عزیز این از قدر بیان بیرون است وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
مَآ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ یک صف است دست چپ خواهند بود چه اصحاب
 چپ که مدت است این از قدر بیان بیرون است وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
 و یک صف پیشی گرفته اند که پیشی گرفته اند بر تمام خلق در دنیا و آخرت
 عمل یک در دنیا و آخرت برود کار عالم و در آخرت نیز پیشی خواهند گرفت پس از هر
 کس از افراد خواهند گذشت و بهشت خواهند رفت فِي جَنَّاتٍ الَّتِي فِيهَا
جَارِي پس در آنجا بقیامت در بهشتی است بر رفت است ثَلَاثَةَ مِائَاتٍ
وَقَلِيلٍ مِّنَ الْأَخْيَرِ و اندک جماعتی که از طایفه دیگر باشند که بعد از زمان بخت
 نیست باشند عَلَى الْأَشْرَارِ و موضوعات این جماعت بر خندای زرا اند و بهشت
 خواهند رفت مَتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُنْقَالِيلِينَ در عاتی که نگه خواهند
 بر خندای زرا اند و در روی بهم يَطُوفُ عَلَيْكُمْ فِيلَانٌ مَّحَلَّدُونَ
 بر در ایشان خواهند گشت طفلان یعنی که همیشه در بهشت خواهند بود

از آن محشر پاشیده بر پاشیده شوند و گنیمت آنواجی ثلثه و نهای مکتفان

بِالْكَوَابِ وَأَبَانِ بَقِ بَاكَرِ زَمَانِ آبِ بَيْتِ وَطَرِ زَمَانِ بَيْتِ اَبْرِ بَقِ بَيْتِ وَكَائِسِ مِنْ
 مَوْجِنِ وَكَاهِرِ از آبِ خَالِصِ بَيْتِ لَا يَصْكَمُونَ عَنْهَا وَلَا يَنْتَوُونَ
 ذَرِّ سِرْ كُنْتَهُ از آن آبِ نه بهوش نژند و نه رخ و منت دالم و دگدورت كُنْتَهُ فَالْكَاهِرِ
 مِمَّا يَنْتَجِرُونَ و از سبزه های بخت آنچه خواهند و موجود است و كُنْتَهُ طَبَقِ مِمَّا
 يَشْتَهَوْنَ و از گوشت مرغ آنچه خواش كُنْتَهُ از برای ایشان موجود میشود چنانکه
 حدیث در آورده است که چون موش از گشت نراند و بخت کرده باشد نه گاه مرغان بخت
 بختند که در هوای بخت پرواز میکنند پس هر مرغی را که خواش كُنْتَهُ از گوشت او بخورد در دست
 آن مرغ بفرمان خدای تم بریان شود و در نزد او حاضر شود تا او بخورد و اگر خواهد که از آن گوشت
 یا سبزه های بخت یا هر طعمی که خواهد در دمان او آید بی آنکه دست را از گشت بردارد و بخورد
 البته آن نعم خودی در دمان او خواهد آمد بی تقصیر گنبد بعد آن مونس مستفی و حور
 كُنْتَهُ كَامَثًا لِّلْكُلُوفِ و از آن بقیه روی كُزده چشم که مانند مردار بیدند که در
 صدف پنهان باشند یعنی جمیع كُزده چشم خواه زمان و خواه مردان باشند از این جهت است
 که در بخت هر مردی که از حوربان در رود و بعضی از زمان دنیا بپاشند و بعضی از زمان بخت
 یعنی اگر از زمان دنیا را نیز خواش كُنْتَهُ بقیه روی و گشت چشم خواهند شد و در از
 ایشان خواهند آمد پس چرا این هم از صفت مردان بپاشند و هم از صفت زمان هر کسی

و از این رو است که
 در بخت هر مردی که از حوربان در رود و بعضی از زمان دنیا بپاشند و بعضی از زمان بخت
 یعنی اگر از زمان دنیا را نیز خواش كُنْتَهُ بقیه روی و گشت چشم خواهند شد و در از
 ایشان خواهند آمد پس چرا این هم از صفت مردان بپاشند و هم از صفت زمان هر کسی

کوبه

کوبه که حور اسم جنس جمعی است با سوره یا صفت است شنبه کرده است و البته
 بدانند که حور و عین هر دو جمع افعیل و فعلا میباشد مانند حور و عین که جمع افعیل و فعلا
 میباشد و در قرآن مجید نیز جمعی قالی فرموده است حور مقصود است فی الجمله
 زنان بقیه روی از نظر با محرم كُزده اند و از حیوای بخت كُنْتَهُ اند و مشق قدوم نوران
 خود میباشد خلاصه اینکه حق قالی فرموده است و حور عین کامثا لِّلْكُلُوفِ
 الْمَكُونِ یعنی خدای قالی بپاشد كُنْتَهُ در بخت زنان بقیه روی و كُزده چشم یعنی بسیار
 و جمیع و کوبه مردار بیدند که در صدف پنهان بوده اند و الحال از صدف بیرون آمده از حور
 يَمَّا كَانُوا أَجْعَلُونَ اینها نزد علای اهل ایمان و تقوی است که موی گاه خرابند
 لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا در بخت سخن ارزه بشنوند و سخن
 و سخن که كُزده در آفتاب است لَا أَقِيلَ اسْلَامًا اسْلَامًا مَكْرِهًا سلامی و اسلام
 و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین دان صفت که اهل بیت است و اسلیم
 چه طیفه میباشد که توفیق ایشان از رحمت بیرون است بی سید و سید و سید و سید
 در حورهای سر در بخت بپاشند و طبع منصوص و در زمان بخت گن باز
 اینکه در حور بخت بسیاریم بچند نزدیک هم که کوبه بهم بپاشد است و طبع مملو

و در ربیب بر طولانی که هرگز از بر آن سایه بر من نرفته یعنی سایه درخت طوبی
و ماء مسکوبه و ابی بر زنده که از افرات بهشت میریزد و فاکهسته کثیره
و میوه بسیار لا فطو عیه و لا ممنوعه هرگز آن میوه تمام نمی شود و هرگز
کسی اهل بهشت بود از خوردن آن میوه منع نمیگردد و قریش مرفوعه در آن بسیار
جمیده و پنبه بالا انا انشانا هن اشاء بدست که آن زنان را از لطف خدایم
فجعلنا هن ابکارا و همیشه آن نازنینان در خلد میباشند و هرگز بگارش
تمام نمی شود و جوی که نور آن پستان بایشن معذب کنند عروبا از آبار آن
سالم و روح سینه صافی هم سال یعنی همه نوجوان و نازنینان و خوش اندام میباشند
لا اصحاب البیاض اینها همه برای اصحاب بستان همیشه ثلثه بین الاولین
و ثلثه بین الاخرین کرده ای از بهترینان خواهد بود و کرده ای از آئینده گان خواهند
بود و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال و همی بستان چپ چپ چپ
که مذمت حال ایشان مکن نیزت فی سجنوم و جحیم در باد های کرم جهنم دوا
دی بر موت غصای ایشان بریان و کباب خواهد شد و در آب جوش نیند جهنم غوط
خواهند خورد و ظل من جحوم در میان سایه دود جهنم جای خواهند گرفت

لا ادر

لا ادر و لا کونیم نه بد فکرا بر ایشان خواهد و زنده نمانند و بل ایشان نخواهند
انعم کالوا قبل ذلك من قین ایشان پیش از آن در میان ناز و نعمت
بودند و کالوا یصرون علی الحین العظیم و امرار بر سعیت کبره میگردند
و کالوا یقولون آید امتنا و کثرت اباء و عظاما آیتا لم جولو
و در دنیا میگذشتند که آیا بعد از آنکه بمیریم در توان شویم آیامدارا بخیز زنده خواهند کرد
او ابائونا الاولون آیامداران ما زنده خواهند کرد قل ان الاولین و
الاخرین لم یجوعوا فی الممات یوم معلوم بلوای محترمه ص آتایه دانه
بدستی که از گذشتگان دنیا و آئینده گان در دنیا یکجا خواهند شد در روز قیامت
ثم انکم ابنا الضالون المکذون لا یلکون من شجر من
و قوم بی شماری که آنان مکتوب کنندگان آیه هراینه خواهیم خورد از درخت
ز قوم جهنم فمالیون منها البطون بعد از آنکه سگهای خود را از زقوم
جهنم برگزیده فشار یون علیه من الحیم بی بر بالای آن زقوم از آب
جوش نیند جهنم خواهیم نوشید فشار یون شرب الحیم بی خواهیم نوشید
از آب جوشیده جهنم از شدت تشنگی ما نه نوشیدن شراب تشنگی که از آب یان لبر آب میروند

یعنی از قدرت تشکیک منحصراً در جهنم بوی چشمت چون بنده جهنم میروید و از جهنم بنده
جهنم میروید مثل شران که از پیاپی آبی بوی چشمت آبی بنده هذا اولهم
یوم الدين اين پانزده روز است در روز قیامت نحن خلقناکم فلو لا نع
نصدا قوت پس چرا نصیدیم نمکنده افرایتم ما تمون ایا چگونه می بیند که
می را در رحم زنان خود میزبانانم تخلقونه ام نحن الخالقون ایا شما
می آفرینید آن لطفه را مثل می کنید باما آن لطفه را بن سبب نحن قدرنا بیکم
الموت وما نحن بمستوفین ما قرار داد کردیم میان شما که در هیچکس نمواند
درست بشود قدرت مابعد علی ان نبذل امثالکم وننشئکم فیما لا
تعلمون برایتان را فراهم بیاوریم که مانند شما را بجای شما و شما را بجای خلق کنیم که
شما نمیدانید ولقد علمتم المنشاء الاولى فلو لا تذکرون ورايه شما
میدانید نشاء اولی که عالم روح بوده است که از شما عهد و پیمان گرفتیم پس چرا بیدینی
اورید افرایتم ما تمون ایا چگونه می بیند چنی که برین میگرداند عاقلانم
تذکرون ام نحن الزارعون ایا شما آن تخم را زرعیت میکنید و محصول آن را
می برورید باما محصول آن را می بروریم لولنا لجعلناه حطاً ما درگاه خدای
ایم آن محصول را از هم پاشیده و نابود میکنیم فظننکم فظننکم اننا لغرمون
بی انوف

پس آنوقت آن محصول را نابود کنیم شما غناک خواهید شد و خواهید گفت
که نقصان ما رسیده و رنج پرورده کشیدیم بل نحن محرومون
و خواهیم گفت که بعلاوه نقصان ما امید از محصول خود خود شدیم درگاه
وقت علاج نخواهید داشت افرایتم الماء الذي تشربون
ایا می بینید ایا را که میوزید و آنتم انکم موه من الزل ام
نحن المذکون ایا شما آن آب را از جهنم زن که در پای عرش است
نازل میکنید باما آن آب را از جهنم زن نازل میکنیم لولنا
جعلناه اجاجاً لا تشکون هرگاه بخوریم آن آب را تلخ
خواهد کرد پس چرا شکر گذاری نمیکنید که آب شیرین خوشگوار را بشما عطا کردیم
افرایتم المثار التي تودون ایا می بیند آتشی را که از درخت مرچ
و عفار برود می آید و شما آن آتش را می افروزید انتم انشاء
شجرها ام نحن الممشون ایا شما درخت عفار را افروزید که آتش
از آن برود می آید باما افروزیدیم آن درخت و نحن جعلناها تذکرة
و متاعاً للمقون مانند درخت سو یاد آوری قدرت خود کردیم و بهره برای سازان

شکر کردیم بانیسم سرتیک العظیم پس بیای که یاد کن ای محمد
 علیه السلام نام پروردگار بزرگوار خود را قل انا اعبد الله بمواقع الخجومه
 پس هر آنکه نفس با سبک بر زبان واقع شود ستارگان و مکان ستارگان
 و آنکه لنفسه لو تعلمون عظیم و حال آنکه بدستی که این قبایم
 بزرگ است اگر نمی حقیقت آن را بداند لنفسه لو تعلمون عظیم بدستی که
 این زبان است بسیار محبت و عظمت فی کتاب مکنون در نوحه پوشیده
 شده از خفا آن که غیر و تبدیل این زبان و آن راه نمی یابند لا یحسبه
الا الظاهر غیر از اینها علاهی ای طریقه لایم از کتب آیات
 قرآن اطلاق و اختصار بهم خبر رساننده و دست خط قرآن می خوانند رسیده مگر کسی که
 پاک بنده از خدمت و نجاست معنوی تخیل من رب العالمین پس قرآن
 نازل شده فی ایت از جانب پروردگار عالمیان اقیموا الحدیث انکم مدعوون
 ای آای مردمان شما این قرآن نیز مبارک و خلاق و کردن کنی می کنید و بجا آور
 سازم انکم تکذبون و در فشار و طریقه خود را چنین کرده که ثانها اینست که ایت
 خدا را دروغ بهر نسیب و هیچ باب عقاید بایست قرآن و احکام الهی نذرید ایمان
 می آورده

فلولاً اذ انکفیت الخلق و انتم جیند لتظنون و نحن
 اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون فلولاً ان کنتم
 غیر مد بینین و جموعهم لان کنتم صادقین
 ای جماعتی که ایمان نذرید هر اوقتی که روح یکی از مکتوبین در حال مردن بمقام
 میرسد یعنی وقتی که محضر نفس از بدن بیرون بیرون بمقام میرسد و شما نذرید
 او نشسته اید و بدن دادن او نظر می کنید و با کمال اودانایم از شما این معنی
 را نمیدانید پس هرگاه شما تسلط و قدرتی دارید چرا آن نفس به بجانب
 آن محضر برنگردانید اگر است میگوید که تسلط دارید و معنی آیه سرنا پاهای
 به است که شما ادعای تسلط می کنید چرا نفس را بقلب محضر برنگردانید و خاصه
 اینکه حال آن میت از رقص بیرون نیست یعنی یا مقرب درگاه حضرت یا از
 البیعتی است یا از اهل بیت که مکذوب کرده است فاما ان کان من المقربین
بین فروح و روحان و صیغه نفخیم پس هرگاه از مقربان درگاه خدا باشد
 پس از او مودت رحمت از تمام معنهای دنیا و آخرت و بکمالی است که فرشتگان
 یا اندرز او میکنند و بهشت هر نعمت جای از نزل اوست و اما ان کان

مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَنَا أَرَاكُمْ
بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الرِّبَابِ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ السَّامِ بِشَهَادَةِ بَشَرٍ مَكْرُومَةٍ وَكُوسَةٍ
كَدَامٍ خَدَّيْهِ تَرْتَابُ وَارْجَانِهَا بَيْنَ وَأَنَا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكِيدِينَ الصَّا
لِينَ فَسَوَّلَ مِنْ حَسَنٍ وَتَصَلَّبَ حَسَنٌ وَأَنَا أَرَاكُمْ مَكْرُومَةٍ كُنْهَانَ وَ
مَكْرُومَةٍ بَشَرٍ بَيْنَ أَوْ مَوْجُودَاتٍ بَانِئٍ زَارِزٍ جَوْشٍ مَبْدُوعَةٍ جَهَنَّمَ وَدَاخِلُ شَدَن
دَرْجَتِهِمْ إِنْ هَذَا هُوَ الْحَقُّ الْيَقِينُ بِرَبِّكُمْ إِنْ كَانَ كَرِيمٌ حَقٌّ وَبَقِيَّتُهُ
وَتَكُنِي دَرَانِ نَيْتٍ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللَّهِ يَا دَكُنِي أَيْ مَعْدِ
مُسْتَأْنَفَةٍ دَانِ نَامٍ بِرَدِّ دَلَارِ بَزْ كُورِ خُودِ خَدَامَةِ حَالِ أَهْلِ مَحْشَرٍ إِنْ رَسْمُ بَرْدِ
نَيْسَتِ بَا نَكَمُ سَابِقُونَ وَمَقْرُونٍ مَبْشَرَةٍ مَا يَنْكَلُ أَرْجَاءُ بَيْنَ أَنْ يَأْتِيكَ أَرْجَاءُ
فَمَالٍ مَبْشَرَةٍ وَإِنْ بَرَدَ دَقِيقِي كَلَامِ دِي كَارِ بَرْدِ شَرِّ مَعْدُومَةٍ هَيْكَلِ مَبْشَرَةٍ لَارِ مَعْدُومَةٍ
بَيْنَ كُنْ مَكْرُومَةٍ دَرِجَتِهِ نَوْشَتِ أَنْ هُنَّ أَنْ نَوْشَتِ رَاسِ مَوْجُودَةٍ وَكُوشِ
وَحْشَمِ دُوسَتِ دِيَا وَنَامِ هَفَا بَرَانِ نَوْشَتِ لَوَاقِطِ مَبْدُوعَةٍ جَهَنَّمَ حَقٌّ قَالِ
وَنُورِهِ هَتِ كَمْ وَتَوْجُمِ حَسَنٌ أَعْلَى اللَّهُ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يَوْمَ يُنْفَخُونَ
بَيْنَ دَرَكِي كَمْ مَعْدُومَةٍ دَرِجَتِهِ خَدَابُ جَهَنَّمَ بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ جَمْعُ كُنْهَانَ

يا بصير

يا بصير محشر مع كنه حَقٍّ إِذَا جَاءَ حَقٌّ شَهِدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ
وَأَبْصَارُكُمْ وَجُلُودُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مَا تَقِي كَمْ بِرَبِّهِ جَهَنَّمَ
وَسُئَالُ كُنْهَانَ إِنْ أَرَاكُمْ إِنْ هَتِ شَدَاتٍ دَهْنَدِ بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ
وَبِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ دَهْنَدِ شَدَاتٍ دَهْنَدِ شَدَاتٍ دَهْنَدِ شَدَاتٍ
قَالُوا لِيَجْلُو دَرَكُكُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا وَإِنْ هَتِ كُنْهَانَ كَمْ جَوَانِمُ شَدَاتٍ
بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ قَالُوا لَنَنْظُرَنَّ اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ
خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَآلِيهِ تَرْجِعُونَ إِنْ هَتِ جَوَابِ كُنْهَانَ
بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ كَمْ بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ كَمْ بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ
أَوَّلَ مَرَّةٍ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَوَّلَ مَرَّةٍ
تَسْتَوُونَ أَنْ لِيَهْدَ عَلَيْكُمْ سَمْعَكُمْ وَلَا أَبْصَارَكُمْ وَلَا جُلُودَكُمْ
وَأَمَّا كَاهِ شَدَاتٍ نَمِيدَانِ أَعْفَادُ وَجُودِ شَمَائِلِ بَرِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ
نَمِيدَانِ كَمْ بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ أَعْمَالُ نَمِيدَانِ كَمْ بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ
لَا تَعْلَمُ كُنْهَانَ مِمَّا تَعْمَلُونَ وَلَكِنْ نَمِيدَانِ كَمْ بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ
نَمِيدَانِ كَمْ بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ أَعْمَالُ نَمِيدَانِ كَمْ بِرَبِّهِ رَابِعٌ جَهَنَّمَ

وان کان مشقال حقیقه من خودی ایست بختها و از عمل نیک و از عمل بد سبکی
یکه اند از خودی بوده باشد که اگر این نریب خواهم آورد و گفت اینها سببین و
برای صاحب ماکردن ماکافی هستیم که اگر هم از هر اعمال و افعال ظاهر و
پنهان و باز فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم اذ از زلزله لاف و زلفها
یعنی چون زمین بکشد در آید در محض و از جهت لاف و زلفها و زمین آنچه از
سبکی است بسیار مردم و کجها در خود پنهان دارد برون خواهد آورد و قال الا
ان ما لها و خواهد گفت نه در آن است که زمین را چه شد بر زمین تهمت
اخبار که آن روز زمین بر خواهد داد مردم آنچه خبرهای خود در دو بات ریخت
او می گویند پس بکشد بروردگار تو می کند بوی زینتی که خبره بر دمان در آنچه
بروی تو در دنیا و آخرت شده است بعد از آن که شتاهن ببرد اعلایم آن روز ظاهر
نوند و دمان و بیای صاحب آینه کرده کرده پراکنده تا بپند مگافات اعمال خود
فتمیل مشقال ذره جزا بده پس هر کی بعد از سبکی مریضه کوچک از شک عمل کرده باشد
مگافات آن که خواهد دید و من عمل مشقال ذره شتابه و هر کی بعد از سبکی مریضه
از بوی عمل کرده باشد مگافات آن که خواهد دید عناصر بایک آن در دنیا بکشد
آخرت باشد و در جوانا بکشد پری باشد و در رحمت بکشد محنت باشد و در در بکشد
شب باشد و در دانتان بکشد رستان باشد باین سخن که در این نو بجا بر بکشد

خدا

بکشد نظر بکشد بر دوزخ و جود پاش و در این مریضه دین تخم سادت بکار درختی
در دنی بستان که کام دل ببار آید و نهادن بر کن که رنج پشمار آرد و شصت
عقبت دان که بعد از روزگار ما بسی کردنی کند کردن بسی بیل و نهار آید ای
غافل از خود پیغمبر دای سر کنش پنهان هواد او کسی تا کی در دام این غولان پنهان
غفلت کردی و تا چند در دام محرمی شتوت مبتلائی رستی بر چرخ خود ببال و پندت غفلت
از گوش خود بزدن او در دوزخ پنهان سرای عیش و عشرت برون خرام و در بستان سرای
عیش ابری منتقم تو تا کی مانده تا گوهر لطف جولان میبکشی و تا برود مردم بهم بمانی و
تا چند مانده چرخ از گردش عیافتی تا فیه عالمه اسفا و با شتارسانی این رشته ببار
باریکه بانه که پیچ تابا کیخسته میژد و این جاشه نیا عالم سبکی بانه که غباری بنما که
کل ایخسته میژد و تاج سر کیفقا در ریزه چرخ کردن سر کردن است و تحت سیمان چرخ
بانه بر باد فنا رفته در میان هوا جبرانت است و تلف گوید جفایان که نورد
خاک و رود خاک ببار چون چنین است قضا هر چه شود ببار باد چون سیمان
شوی از در افتاد رفت برون تحت قیامه اکثر آورده ببار نه چه خسروست
از ملک جهان شد و گیتی نه بر بیهوشی بیهوشی چون زار بیکه بر ملک جهان
چند گیتی ای غافل مرغ زار که تو غفلت میکنی ببار طوطی از باغ وفا
بجای کلی نتوان چید غنچه تا خنده کند خلق دهندش ببار ای غافل از ما

[illegible]

فَقَدْ لَا قَبِيلَ لَهُ كُنْهَ الْمَاءِ لَهُ غَالِمُ الْأَدْعَاءِ لَهُ
كُشْبَرُ الْأَشْمَالِ غَنِي لَا سَخَاءَ لَهُ كَارِضٍ لَا نَبَا
لَهُ سُلْطَانُ الْأَعْدَالِ لَهُ كَعْبُ الْأَغْيَاثِ لَهُ
إِمْرَةٌ الْأَحْيَاءِ لَهَا طَعَامُ لَا مِلْحَ لَهُ
سَنَابُ لَا نَابَ لَهُ كِسْرَاجٍ لَا مِزْوَةَ لَهُ

قتل ابراہیم و اسحاق و یوسف علیہ السلام
 من قضا و قدر و لا من شیهة
 قال رسول الله صلعم



درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد

امن

درس دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد

درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد

درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد

درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد

۱۵۲

بوفان
 بوفان
 بوفان
 بوفان

درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد

درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد

درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد
 درین دنیا کس به علم نباشد